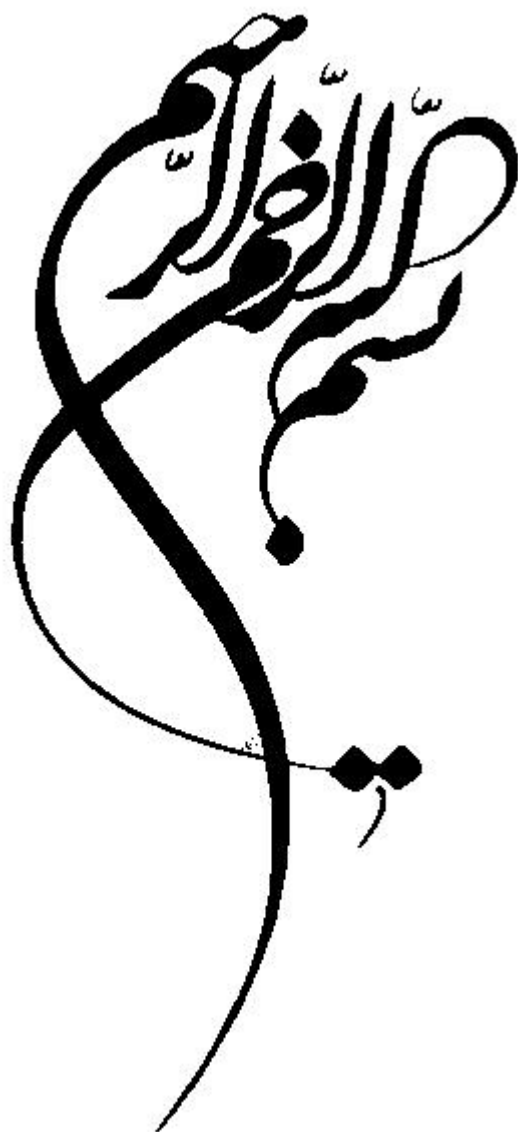




نسیم رحمت

نسیم رحمت، ص: 47

هو الحق

اینجانب از سال 1348 شمسی، در حالی که در حوزه مقدسه قم سرگرم تحصیل بودم، با توفیق حق قدم در راه تبلیغ قرآن و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و فرمایشات امامان معصوم علیهم السلام گذاردم، روشم در تبلیغ، که مایه از کتاب خدا، قرآن مجید، و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت می گرفت توجه همگان، به خصوص نسل جوان را جلب کرد، حضور جمعیت از سطوح مختلف مسئولیت را در پی گرفتن مطالعه گسترده در منابع اسلامی و الهی سنگین کرد و من هم بدون توجه به طاقت فرسا بودن کار، اغلب اوقاتم را وقف مطالعه و یادداشت برداری و انتقال ثمرات مطالعاتم به مردم نمودم. خوشبختانه اکثر منابری که در استان های کشور و برخی از ممالک خار کشور داشتم به وسیله برگزار کنندگان جلسات ضبط می شد.

نسیم رحمت، ص: 48

سال 1376 نورچشمان عزیزم، محمد و امیر، که هر دو به توفیق خداوند در مسیر تحصیل علوم اسلامی و تبلیغ آن هستند به جمع آوری نوارهای ضبط شده چه از ایران و چه از خارج پرداختند، و هم اکنون که سال 1379 شمسی است قریب به چهارهزار نوار سخنرانی بی تکرار در موضوعات گوناگون اسلامی جمع آوری شده و بنا دارند نوار سخنرانی های آینده را نیز جمع آوری کنند.

دو فرزندم، در عین اینکه اکثر نوارها در تمام مناطق کشور در دسترس مردم است برای اینکه مبلغان دین و دانشجویان علوم اسلامی و سایر مردم به خصوص آیندگان و نسل های بعدی از محتوای آنها بیشتر استفاده کنند بنا گذاشتند همه سخنرانی ها به صورتی منظم و بر اساس عناوین سخنرانی شده از نوار استخراج و به صورت کتاب منتشر شود. این موضوع را با حجة الاسلام جناب آقای رنجبر در میان گذاشتند و ایشان نیز مسئولیت این امر سودمند را پذیرفتند، به احتمال قوی پیاده شده این نوارها به بیش از یکصد جلد خواهد رسید، از حضرت محبوب عاجزانه درخواست می کنم که دو فرزند عزیزم و جناب آقای رنجبر را در پی گرفتن این کار، توفیق خاص، عنایت فرماید.

از باب «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» لازم می دانم از دوست با ایمان و معتقد جناب آقای حاج اکبر قدیری، که در زمینه انتشار این مجموعه، قدم عملی برداشتند، سپاسگزاری نمایم.

فقیر

حسین انصاریان

1379 /11 /28

نسیم رحمت، ص: 49

با نام خدا

تعالی شأنه

این جهان مست، ما را چون سبو دارد به دست تا کجا برخاک ریزد، تا کجا خواهد شکست؟ و شکست، سرنوشت ماست.

همچنانکه «دانه» ها، چه آهک به آغوش خاک پناه برده و چه آهک «مغرورانه» بر آن پشت نموده و همپای و همنفس باد می شوند، لا جرّم خواهند شکست. اما آنچه مسلم است و در آن قیلی نشاید اینکه، دانه ها در آغوش خاک، اگرچه از همان آغاز «شکست» را تجربه می کنند، اما چندان نمی باید که سبز شدن، و در پی آن نغال شدن، و به دنبال آن نیز درختی تناور شدن را نصیب می برند. ولی آن دانه ها که پشت بر خاک دارند هر چند، صباحی چند و به ظاهر، رها و آزاد می نمایند و گاه نیز بر دوش باد سوار شده، و به هر سو رَه می سپارند، اما نه چندان دیر، یا به زیر سنگ آسیاب، یا به زیر پای آدمیان، و یا به دست اطفال هوسناک، و یا میانه منقارهای کبوترکان، خواهند شکست. شکستی که تحفه سبز شدن را در پی ندارد، و نه پیامدی جز پوچی و هیچ شدن، و هرز، و هدر رفتن!

و این، برای این دانه ها، کیفر و عذابی دردناک است، که البته استحقاق آن را نیز داشته؛ زیرا کفورانه و ناسپاس پشت به خاک نمودند، حاکی که هر چه داشتند از آن بود، و آنچه می خواستند نیز در آن.

نسیم رحمت، ص: 50

و تو گویی؛ این دانه‌ها «آیه» و «آئینه» اند، و نشانگر احوال ما آدمیان، و در حقیقت فریاد می‌کنند که: شکست، بلا و محنت نیز بر شما بسته است، خواه رو به سوی خداوند نموده و دل را در گرو او نهید، و خواه بر او پشت کرده و اعراض نمایید، جز آنکه اگر روی به سوی خداوند کنید به دنبال بلا و محنت، رحمت و راحت نهفته است، و اگر پشت کرده و روی گردان شوید به انحاء بلایا مبتلا یافته بی‌آنکه سود و یا آسودگی در پی باشد، و این سزای کار شماست که همراه باد هوس شده و بر خدا پشت نمودید، خدایی که هر چه داشته و دارید از اوست، و نیز آنچه می‌توانید به چنگ آورید تنها در کف با کفایت او خواهد بود.

و بر این اساس می‌توان گفت: رحمت خداوند ظاهری قهرآلود داشته و همراه با رنجش و غم است، که البته این خود محکی است تا مردم راحت خواهد و آسوده پسند را غریب و دور سازد.

تاگزیزد آنکه بیرونی بود

عشق ز اول سرکش و خونی بود

اما آنان که تنها برای خداوند در این وادی گام نهاده و به دنبال آن نیز ملامت‌ها و ملامت‌ها را به جان خریدار می‌شوند، چندان نمی‌باید که فرشتگان رحمت و نوازش حق بر ایشان فرود می‌آیند.

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»

و این جز اعجاز و هنر خداوندی چیزی دیگر نیست که در دل تلخی‌ها

نسیم رحمت، ص: 51

و رنج‌ها، راحت و آرامش پدید آورد، همچنانکه روز را از دل شب.

«تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ»

بنابراین، هرکجا از رحمت و لطف و التفات حق سخن به میان می‌آید، از بلا و محنت و رنج و ملالت نیز غافل نمی‌توان بود.

و البته اگر در این کتاب تنها از رحمت بی دریغ و نوازش بی بدیل حق سخن رفته، اما از غم و اندوه و بلا و ملالت هیچ کلامی به میان نیامده، غافلانه نبوده است، بلکه خود حکایت از نوعی باطن‌نگری و عمق اندیشی است که خصیصه مردم آخر بین است، که هیچگاه ظواهر امور را لحاظ نمی‌کنند.

باری، در پیش چشم مردم واقع بین و عاقبت‌اندیش، همیشه، باطن و حقیقت امور ملاک و هدف و مورد چشم‌انداز است، و اینجاست که «علی العموم» آنچه ایشان می‌بینند درست خلاف آن چیزی است که مردم ظاهرین می‌بینند.

از باب تمثیل و نمونه؛ دیگران اگر چه فرعون را در جنات عدن و در اوج طراوت و حیاطا و نشاط می‌دیدند، اما موسی هرگاه و هر کجا و به هرگونه‌ای که او را می‌نگریست جز آتش و دود و سیاهی و رسوایی چیزی دیگر نمی‌فهمید و شاید اگر کسی از او می‌پرسید که پایان کار فرعون چون و چگونه است؟ با دنیایی از آرامش و اطمینان می‌گفت: در آب غرقه می‌شود. و اگر می‌پرسیدند: چرا؟ و یا این را از کجا می‌گویی؟ می‌گفت: فرعون را جز آتش نمی‌بینم و آتش را با آب خاموش می‌کنند، همچنانکه آتش نمرود تنها با وجود ابراهیم، که همچون آب مایه حیات

نسیم رحمت، ص: 52

و رحمت بود، فرو نشست.

وتذکاری چند:

1) این مکتوب مبارك که «صفحه به صفحه - ثُو به ثُو» عجین و آمیخته و سرشار از نکاتِ عالمانه و عارفانه است همانا، نغمه‌های گوینده‌ای گرام و گرانمایه است که همواره «خانه به خانه - کُو به کُو» ره می‌سپارد، و با دنیایی از ادب و وقار بر بالای منبر پیامبر نشسته و با خلق خسته اما مشتاق «چهره به چهره - رُو به رُو» آنچه از خداوند خواند است «نکته به نکته - مُو به مُو» باز می‌گوید، که البته، همتی بدرقه راه شد و آنچه بود «رشته به رشته - نخ به نخ» گرد هم آمد.

و از آنجا که پشتوانه این سخنانِ نغز سینه‌ای سوزناک و آه‌اندود، و چشمانی بارانی و اشکبار است آنهم «دجله به دجله - جُو به جُو» البته، بسی تأثیرگذار می‌نماید.

از این رو، اذعان می‌کنم که روزی، و نه چندان بعید و دور، میان احباب و اصحاب صفا و مهر، همسانِ سبو «دوش به دوش» و بسانِ قدح «دست به دست» خواهد شد، و همگان بر وی تحسین و احترام کرده و آفرین خواهند گفت.

2) این کتاب از آن رو مبارك و مغتنم است که در آن «پرده به پرده - لا به لا» از خداوند سخن به میان آمده است، و گاه نیز از رحمت مُدام و جاودانه و بی‌مانند او با تعبیری همچون «رمن» و «رحیم» یاد شده است، و از همین رو می‌توان گفت:

این کتاب «واژه به واژه - خط به خط» کریمه «بسم الله الرحمن الرحيم» را تداعی می‌کند. پس، هیچ دور نیست و بلکه زیبا و زیننده نیز هست اگر آن را به تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» نام نھیم، همچنانکه مکتوب پیش از این با نام

نسیم رحمت، ص: 53

«اخلاق خوبان» و کتاب پس از این «با هر نام و عنوانی که دارد» نیز اینگونه‌اند.

3) اینکه تفسیر چیست، و چگونه است، و یا چگونه باید باشد، کلامی کلان می‌طلبد، اما به اختصار یادآور می‌شویم که: بر اساس آنچه از روایات «به صراحت» و از آیات «به کنایت» دریافت می‌شود، قرآن کریم داروی دردهای جوامع بشری بوده و هست. و از این رو ناگفته پیداست که جامه تفسیر و مفسر بر قامت کسی تراز و همساز و موزون است که از سویی با کتاب خدا و از دیگر سوی با خلق خداوند اتصالی نزدیک و پیوندی پیوسته داشته باشد. وگرنه اگر کسی با کتاب حق مربوط، ولی با خلق وی مرتبط نباشد طبیعتاً از درک دردها بسی ناتوان می‌نماید، همچنانکه اگر کسی با خلق خدا اتصال ولی با کتاب وی وصل نبوده و مراودتی نداشته باشد از ادراک داروهای مؤثر و معالج فاصله‌ای بعید و دور دارد.

و این فاصله در آثار کلامی این خطیب هیچگونه احساس نمی‌شود، همچنانکه نسبت به کتاب خداوند بسی نزدیک می‌نماید، از این رو، می‌توان گفت:

ایشان دردها و داروهای متناسب را به خوبی دریافت نموده است، و گواه این مدعا آنکه در کنار هر حادثه وقتی به آیه‌ای اشارت می‌رود گویی، هم اکنون و در شأن همان حادثه نزول یافته است.

سبحانك اللهم وبحمدك

سال یکهزار و سیصد و هشتاد

محمد رضا رنجبر

نسیم رحمت، ص: 54

یادآور می‌شود:

(1) در آغاز این کتاب دو فهرست آمده است: یکی فهرست اجمالی که همچون «ماه» بر مجموعه فصول کتاب می‌تابد اما شعاع و روشنی آن چندان نیست که مطالب را آنگونه که هست نمایان و آفتابی سازد. و دیگری فهرست تفصیلی، که به مانند «خورشید» در کار تابیدن است و خوانندگان را از چند و چون کتاب و نیز محتوای فصول با خبر می‌سازد.

(2) دایره‌های میان تھی «» که در صدر پاره‌ای از سطور نشسته‌اند حکایت خاص خود را دارند که البته خوانندگان فُطِن در همان نگاه نخست التفات

نسیم رحمت، ص: 55

می‌کنند، اما از آنجا که طرح آن مایه ملال نیست توضیحاً یادآور می‌شوم: کسانی که سبک و سیاق منابر جناب استاد حسین انصاریان را تجربه کرده‌اند می‌دانند بسی اتفاق می‌افتد که ایشان سایه‌نشین کلام خود می‌شود و هرگز از کنار مطالب، که غالب احوال نیز اقتباس از آیات کتاب خدا و روایات معصومان گرام است، سطحی و ساده عبور نمی‌کند، بلکه توشه‌ها برگرفته، و خوشه‌ها نیز نثار یاران می‌کند.

درست مثل باغبانی که دوستان را به بوستان خود می‌خواند اما از هر درخت نیز چندی ثمر چیده و به دامان ایشان می‌ریزد.

و این ثمرات و میوه‌ها، هم اکنون، در پس همان دایره‌ها نشسته و کام خرد خوانندگان را حلاوتی دیگر می‌بخشد.

تا چه نظر آید

نسیم رحمت، ص: 56

اشارت

کسی که موعظت‌ها و نصایح خرد را نادیده می‌انگارد از واعظان بیرون، هر چند انبیاء، طرفی نبسته و پندناپذیر می‌شود. پند ناپذیری مایه ندامت و حسرتی ماندگار است.

حکایت

1. حکایت: شگفت‌انگیز موسی که روزی از طریق آب به فرعون رسید، و روزی نیز از طریق آن به شعیب.

نسیم رحمت، ص: 57

نسیم رحمت

موسی علیه السلام، بیست و پنج سال تمام، فرعون را برای خدا و به راه خدا نصیحت کرد، و پند گفت، اما هیچ تأثیری نداشت و تو گویی؛ خشت به دریا زده، و بر آهن سرد می‌کوفت.

با سیه دل چه سود گفتن وعظ
نرود میخ آهنین در سنگ «1»

اساساً؛ کسی که از درون فرمان عقل خویش را نمی‌برد، و موعظت‌ها و نصایح خود را نادیده می‌گیرد، هرگز از واعظان بیرون، هر چند انبیاء پاک الهی باشند، طرفی نبسته و بهره‌ای نخواهد برد.

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است
بگوش مردم نادان، و آب در غریال «2»

و این حقیقتی مسلم است که علی علیه السلام از آن یاد فرمود:

«وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعْنِ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَزَجْرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لَازِجٌ وَلَا وَاعِظٌ» «1»

شهر ما با عَسَس و محتسب از دزد پراست

ای خوش آن شهر که در باطن هرکس

عسسی است «2»

البته از یاد نبریم که پند ناپذیری دیگران، به هر دلیل و علت که باشد، موجب آن نمی شود که واعظان از موعظت و نصیحت گوئی خود دست کشیده و پرهیز کنند.

گرچه دانی نشوند بگوی

هر چه می دانی از نصیحت و پند «3»

وظیفه واعظان

باید پذیرفت که واعظان و نیز مردم، هر کدام، وظیفه و مسئولیت خاص خود را دارند.

اما وظیفه واعظان آن است که: بگویند.

البته؛ پیشتر از آنکه بگویند باید به گفته های خود پایبند بوده، و همه را به کار بندند، و اینجاست که پند به کار می آید، و کارگر می شود، و تأثیرگذار خواهد بود.

پند فعلی خلق را جذابتر

که رسد در جان هر باگوش و کر «4»

وگرنه واعظانی که به گفتار و وعظهای خود اعتناء و اهتمامی ندارند مردمی خواب آلود و خفته اند، و نمی توانند خلق خفته و مردم خواب را بیدار کنند.

باطل است آنکه مدعی گوید

خفته را خفته کی کند بیدار «1» ؟

از این رو مولانا علی علیه السلام توصیه می فرمود که: در پیشگاه واعظانی زانو زده و بهره برید که خود به آنچه می گویند پای می فشرند؛

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مَصْبَاحٍ وَاعْظُوا مُتَعِظًا وَامْتَحِنُوا مِنْ صَفْوٍ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الْكَدِيرِ» «2» اما وظیفه مردم، گوش سپاری و نصیحت پذیری است.

نصیحتی کنت بشنو و بهانه مگیر که هر چه ناصح مشفق بگویدت بپذیر «3»

«وَاقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاها إِلَيْهِمْ وَاعْقِلُواها عَلَى أَنْفُسِكُمْ» «4»

پند نصیحت گویان را بپذیرید و با جان و دل بر آن بیندیشید.

دره خلاف

در حقیقت مردمی که نصیحت ها را نمی پذیرند بختی نامبارک و سرنوشتی نامیمون در پیش دارند.

(1) حافظ.

(2) شما ای مردم! چراغ دل را از شعله گفتار گویندگان با عمل روشن سازید، و ظرف های خویش را از آب زلال چشمه های که از آلودگی ها پاک است پر کنید.

(3) حافظ.

(4) نصح البلاغه: خطبه 121.

ای که نُصَح ناصحان را نشنوی فالِ بد یا نُست هر جا می‌روی «1»

پند ناپذیری، آدمی را در درّه خلاف و خطا فرو می‌افکند، و فسادها و تباهی‌ها را به دنبال دارد، و نیز ندامت‌ها و حسرت‌هایی سنگین و ماندگار را موجب می‌شود.

هر که را مُشْك نصیحت سود نیست لا جَزَمَ با بوی بد خو کردن است «2»

از این رو علی علیه السلام می‌فرمود:

«فَأَنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّيْقِيقِ الْعَالِمِ الْمُجَرَّبِ تُورِثُ الْحُسْرَةَ» «3»

بی‌گمان، سرباز زدن از پند نیکخواهانِ دلسوز و آگاه و آزموده، مایه پشیمانی و حسرت است.

به شادکامی دشمن کسی سزاوار نیست که نشنود سخن دوستان نیک‌اندیش «4»

فرعون

از شمار کسانی که نصیحت دوستان نیک‌اندیش را نشنید و ناشنیده گرفت، فرعون بود.

نااهل ز تربیت کجا بهره برد چینی نشود زباده، مبنایِ سفال «5»

و موسی از این ماجرا رنج می‌برد، و شکوه داشت، و شکایت خود را پیش

(2) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت 35.

(3) نصح البلاغه، خطبه 105.

(4) سعدی.

(5) سعدی.

نسیم رحمت، ص: 61

خداوند برد، و گفت: فرعون گوش شنوا ندارد، و هرگز تن به آنچه خیر و صلاح است نمی‌دهد، پس زمینه هلاک و نابودی او را فراهم ساز!

تخم افکندن بُود در شوره خاك

پند گفتن با جهول خوابناك

تخم حكمت كم دهش ای پندگو «1»

چاك حُقم و جهل نپذیرد رُفو

خطاب رسید: موسی! نقشه هلاک و نابودی فرعون را خود پیشنهاد کن، موسی گفت: آب و نانش را بگیر.

خداوند فرمود: موسی! او دست از بندگی من شسته است اما من دست از خدایی نمی‌شوم، و بر خود الزام و واجب نموده‌ام که بر همگان عطا بخش و کریم باشم.

«كَتَبَ رُبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» «2»

و راستی کیست جز پروردگار که از سوی مالک و دارای مطلق باشد و از سوی نیز بخشش و عطا را بر خود تکلیف و الزام کند؟

باری، کدام کریم است که اینگونه دارا باشد و دهنده، و دهندگی را بر خود ضرور و لازم و واجب کند و سند وجوب را نیز در دسترس تمام خلق قرار دهد؟

سند قرآنی

باری؛ این سخن که خداوند دارای رحمت است، و رحمتش نیز بی‌منتهاست، و خود بر خود الزام و واجب نموده که رحمن و رحیم باشد، يك سخن و سند قرآنی است. و قرآن، کتاب همه، و در دسترس همگان است.

و البته، آنچه در جهان و طبیعت نیز شاهدیم سند و گواهی دیگر بر این

(1) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت 2264 و 2265.

(2) انعام/ 54.

نسیم رحمت، ص: 62

حقیقت است. زیرا به عیان و آشکار می‌بینیم که فیض و فضل و رحمت او مدام، و باران‌وار بر همگان، خواه دست نیاز دراز داشته و خواه دست از دعا و خواهش و خواستن کشیده باشند، می‌بارد.

جود و لطف و عطاش مطلق وعام «1»

فیض و فضلش علی الدوام تمام

و در دعا می‌خوانیم:

«يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ تَهْنِئاً مِنْهُ وَرَحْمَةً»

اما می‌بینید که چنان بر آن جمعیت کثیر نعمت‌ها سرازیر می‌شود که افزون بر نیاز ایشان بوده تا جایی که به سرزمین‌های دیگر نیز صادر می‌کنند. و این در حالی است که حتی لحظه‌ای در برابر او قامت خم نکرده، و نه نامش را بر زبان می‌رانند، و نه یادش را در خاطرها خطور می‌دهند. و ای بسا به ذهن و خیال خود فشارها آورده تا دلایلی یافته و در نفی و انکار او اقامه کنند.

همچنانکه شاخه‌های درختان دیار کفر آلود اروپا از میوه‌های شاداب و خوش آب غرقه و مالا مال است، و مردم منکر و کافر آن سرزمین نیز همه را تغذیه خود می‌کنند، و گاه آنها را به نوشیدنی‌های حرام و مُسکر بدل ساخته و بالا می‌کشند، ولی باز با این همه آنها را نیز محروم نساخته و هر ساله بیش و بیشتر از پیش ارزانی می‌کن.

ادیم زمین سفره عام اوست

بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست «2»

(1) شیخ محمود شبستری.

(2) سعدی.

نسیم رحمت، ص: 63

سفره خاص

البته خداوند سفره‌ای دیگر نیز خواهد گشود که خاص کسانی است که او را شناخته و هم از او عاجزانه طلب و تمنا می‌کنند و او نیز سخاوتمندانه گشاده دستی می‌کند و نعمت عقل و عزت و کرامت و بصیرت و نور را ویژه ایشان می‌سازد. چرا که در تمام روزگار عمر دست‌گدایی بلند داشته و ملتسمانه می‌خواسته‌اند که:

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» «1»

محتاجان

و اگر کسی با چنین خدایی همدست و همدستان شود، هرگز به بت‌های جهان، چه مرده و چه زنده، هر چند از درون و برون به زیورهای ناب زینت شده باشند کمترین التفات نمی‌کند، چون همه را با همه آنچه دارند فقیر و نیازمند و حاجتمند می‌داند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» «2»

يك شمه زمفلسی اگر شرح دهم

چندان که خدا غنی است من محتاجم «3»

تنها بی‌نیاز

باری، بی نیاز تنها اوست. و تنها اوست که می تواند نیازمندان را فارغ از نیاز کند.

«غنی کل فقیر عزُّ کلِّ ذلیل وقوَّةُ کلِّ ضعیف» «4»

اوست که هر فقیر را بی نیاز و هر خوار را عزیز و هر ناتوان را نیرو می بخشد.

(1) بقره / 201.

(2) فاطر / 15.

(3) شیخ بهایی.

(4) نهج البلاغه، خ 109.

نسیم رحمت، ص: 64

عزیزی بخشد آنکس را که خوار است بزرگی بخشد آن را که حقیرست «1»

حال آیا حیف نیست که انسان در برابر چنین خدایی ایستاده و شاخ و شانه کشد؟

آیا حیف نیست که دعوتش را پاسخ نگوید؟

آیا نباید دل را به او سپرده و دلدادده او شود؟

راستی؛ انسان تشنه چیست که در خدا نیست؟

آیا انسان جز مهر و وفا و بخشش و اعطاء حاجتی دیگر دارد؟

و یا حاجات انسان جز از این راهها رفع و مرتفع خواهد شد؟

ابر بهاران

باری، پیچیدگی‌ها و گره‌ها و ابهامات زندگی بشر که او را همچون غنچه در هم فرو برده است جز با نوازش نسیم رحمت حق، که رحمتی بیکرانه است و به هر بهانه‌ای چون ابر بهاران می‌بارد، گشوده نخواهد شد.

شمه‌ای از رحمت حق

پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: به محض طلوع ماده، در ماه مبارک رمضان تمام معاصی و گناهان گناهکاران قلم کشیده می‌شود.

حال آیا با چنین خدایی نباید سر ارادت داشت؟ نباید رفیق بود و عشق ورزید؟

راستی؛ ما به دنبال چه کسی راه افتاده و بخواهیم ما را ببخشاید؟

کیست که اختیار بخشش داشته، و یا کیست که بخششی دائمی و پیوسته داشته باشد؟

(1) شمس.

نسیم رحمت، ص: 65

و یا کیست که به قدر و اندازه خدا دارد بود و خلأها را پر کند؟

به خدا که جز او کسی نیست که گره همه را و همه گره‌ها را باز کند.

از این رو ائمه ما فرموده‌اند که اگر کسی از راه رسید و گره از کار فرو بسته شما را گشود بدانید که فرستاده خداوند است، و گرنه چرا تاکنون گشوده نشد؟ و یا به ده‌ها نفر گفته و یا به صدها نفر نوشتید اما پاسخ شما را ندادند؟

آیا جز این است که آنها نیز همانند شما نیازمند و تهیدستند؟

شما گمان می‌کنید که هر کس منصب بالا و والایی دارد می‌تواند گره‌گشا باشد؟ هرگز! باور کنید که آنها نیز خود در کار خود گره‌هایی دارند که جز با سر سائیدن به ساحت حق گشوده نخواهد شد.

اینجاست که خداوند پیغام داده است که بندگان من! از اینکه برای رفع دشواری‌ها و مشکلات خود دست به دامان دیگران می‌شوید، که خود صدها گره در کار دارند و در گشایش آن حیرانند و راه را نمی‌دانند، ناراحت می‌شوم.

گرهگشا

عزیزان! بپذیرید که جز خداوند هیچکس گره‌گشا نبوده، بل گره‌ها را نیز افزون می‌کنند. و اگر انبیاء و اولیاء خداوند جز خداوند را نمی‌خواستند و نمی‌خواندند از این رو بود که جز او کسی را گره‌گشا نمی‌دانستند.

و یکی از این پیامبران پاک موسی است که جوان و در آستانه تکلیف بود.

و تکلیف خود را در این دید که از مصر گریخته و راه بیابان را در پیش گیرد تا از جور و جفای جفاکاران دور و در امان باشد.

میان راه به چشمه‌ای می‌رسد کنار چشمه انبوه گوسفندان را می‌بیند، و نیز چوپان‌ها را، و در میان ایشان دو دختر عقیف و با حیاء که از شدت شرم و حیاء گوشه‌ای ایستاده‌اند که چوپانان گوسفندان خود را آب داده و چشمه را ترک

نسیم رحمت، ص: 66

گویند، تا آنان نیز به دور از چشم نامحرمان گوسفندان خود را آب داده و سیراب سازند.

و در همینجا موسی پیش رفته و اجازه می‌خواهد تا گوسفندان آنان را آب دهد. و اجازه می‌دهند و آب می‌دهد. و گوسفندان سیراب شده و به راه می‌افتند، و دختران نیز به دنبال آنها حرکت می‌کنند.

و موسی نیز که چندی است چیزی نخورده و گرسنگی بر او غالب شده است، به کنار درختی آمده، و می‌نشیند، و تکیه می‌زند.

او با آنکه در خانه فرعون نشو و نما یافت، و معلمی نداشت، اما تا آنجا بصیرت و بینایی داشت که مؤدب‌ترین و عاقل‌ترین مردم زمانه خود به شمار می‌آمد.

و این خود يك پیغام است به همه جوانان که در موج فسادها نیز می‌توان موسی شد.

از این رو به جای آنکه به پیش خلق خدا ابراز حاجت کند دست به آسمان گرفت و گفت:

«رَبِّ إِيَّيْ لِمَا أُنْزِلَتْ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»

خدایا! به همه خوبی‌ها و نعمت‌هایی که پیش از این بر من ارزانی داشته‌ای نیازمندم.

یعنی خدایا! خانه می‌خواهم. و کسی می‌خواهم که جای مادر و پدر باشد.

و نیز می‌خواهم که معیشتم را تأمین کنی.

دختران به خانه رسیدند.

پدر که شعیب نام داشت و از پیامبران پاک الهی بود، شگفت زده پرسید:

امروز چه زود آمدید؟!

گفتند: پدر! جوانی نیرومند و امین در کنار چشمه بود و ما را یاری کرد. و

نسیم رحمت، ص: 67

آنگاه هر دو از پدر خواستند که او را بخواهد و در کار زندگی به کار گیرد. و شعیب پذیرفت. و آنان را به دنبال او فرستاد.

و موسی آمد.

شعیب پرسید: جوان! کیستی؟ از کجا می‌آیی؟

و موسی آنچه از مادر خود شنیده بود باز گفت که: در دیار ما پسران را می‌کشتند، ولی مادرم می‌گفت: وقتی که من به دنیا آمده‌ام مرا در صندوقچه‌ای جای داده، و بر آب نیل رها کرده است. و امواج آب مرا به قصر فرعون برده، و فرعونیان نیز مرا به فرعون رسانیده، و همسر او از کشتن من مانع می‌شود، و سرانجام مرا به فرزندی خویش می‌خوانند. و در دامان ایشان بزرگ می‌شوم. تا اینکه چندی پیش حادثه‌ای پیشامد کرد و من گریختم.

شعیب که پیامبری بصیر و دل‌آگاه بود، پس از شنیدن این ماجرا با خود گفت: این جوان باید کسی باشد، و آینده‌ای خوش دارد. از این رو، به وی رو کرده و گفت: پیش من می‌مانی؟

موسی گفت: آری.

شعیب گفت: یکی از دخترانم برای تو، و مهریه او نیز چند سالی کار و تلاش باشد. و پس از آن آزاد بوده و می‌توانی به هر کجا بخواهی کوچ کرده و سکنی گزینی و موسی نیز پذیرفت.

و در اینجا بود که مسکن یافت. و همسر اختیار کرد. و همنشین پیامبری از پیامبران پاك الهی شد. حال آنکه پیش از این در خانه ستمکاری همچون فرعون بود.

و فرعون کجا و شعیب کجا؟ زیرا فرعون مغضوب خدا بود ولی شعیب محبوب خدا. و آنچنان در عشق خدا گریست که چشمانش از دست رفت، و خداوند دوباره به چشمانش نور داد. ولی باز گریستن را آغاز کرد، و دوباره نور چشمانش رفت، و برای سوم نیز همین ماجرا تکرار شد.

نسیم رحمت، ص: 68

خطاب رسید: شعیب! اطمینان خاطر داشته باش که در قیامت با تو کاری ندارم. پس گریه را بس کن.

شعیب گفت: خدایا! خونی از آتش ندارم، بلکه گریه من از عشق و شیدایی است. و در يك سخن من عاشق تو هستم.

هر که در این حلقه نیست، فارغ از این

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست

ماجر است «1»

(1) سعدی.

نسیم رحمت، ص: 69

اشارت

قناعت، اگر چه خصیصه‌ای شایسته و مبارك است اما در دعا و خواستن و خواهش از خداوند، بسیار ناروا و مذموم است، و نباید آن را پیشه خود ساخت.

حکایت

1. حکایت: زکریا که در اوج پیری و کهولت بود اما در دعا و خواستن از خداوند هرگز کاهل نبود.

2. حکایت: يك سیب که یونس را به انیسی پریچهر و زیباروی و پاکدامان رسانید.

نسیم رحمت، ص: 71

اوج حاجت

خداوند به موسی فرمود: **ثُمَّ طَعَامُ خُودٍ رَا نِيزَ اَزْ مِنْ بَخُوهِ!**

و این، اشاره به این حقیقت است که انسان در رفع کوچک‌ترین نیازها، که **ثُمَّ طَعَامُ** باشد، عاجز و ناتوان است.

و هم اشاره به این است که درشت‌ترین حاجات خود را نیز باید از خداوند خواست زیرا وقتی که ناچیزترین نیازها باید از او تمنا نمود، نیازهای بزرگ جای خود داشته، و جز از داستان پر مهر او بر نمی‌آید.

بنابراین، همه چیز را، خواه کوچک و خواه بزرگ، باید از خداوند خواست، و در این خواستن هیچ قانع نبوده، و هرگز قناعت را پیشه خود نساخت.

قناعت، اگر چه خصیصه‌ای شایسته و خوب است اما در دعا و خواستن و خواهش از خداوند بسیار مذموم و نارواست.

پس، نبایست درخواست‌های خود را از خداوند محدود کرد، و چیزهایی را خواست و چیزهایی را نیز درخواست نکرد.

نسیم رحمت، ص: 72

و از آنجا که خداوند از بندگان خود آگاه بود، و می دانست که انسان ها در همه جا حریص بوده و در این وادی قناعت را پیشه می سازند، فرمود:

«وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» «1»

بیایید و از احسان من بخواهید.

یعنی در امور مادی و معنوی به خواست و خواهش محدود و کم قانع نباشید، و طبیعی است که با این حساب هیچ ممکن نیست کسی از خداوند چیزی بخواهد و پاسخ رد بشنود.

از این رو علی علیه السلام فرمود:

«مَنْ أَعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْجَابَةُ» «2»

کسی که دست به دعا برمی دارد از اجابت بی نصیب نیست.

فرماندگان را به حرمت قریب

تضرع کنان را به دعوت مجیب «3»

و فرمود:

«فَمَتَى شِئْتَ اسْتَفْتَحْتَ بِالْدُّعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ» «4»

هرگاه و هر زمان که می خواهی، از راه دعا، درهای رحمت حق را بر خود بگشا.

می کند دست دعا بی برگی ما را علاج

دست پیش مردم عالم چرا داریم ما «5»

حاجات بزرگ

و انبیاء الهی جز به سوی خداوند، دست خود را دراز نمی کردند. و از این رو ای بسا نیازها و حاجات سنگین و بزرگ خود را، که گاه ناممکن نیز

(1) جمعه / 10.

(2) نهج البلاغه، خ 135.

(3) سعدی.

(4) نهج البلاغه، نامه 31.

(5) صائب تبریزی.

نسیم رحمت، ص: 73

می نمود، از این راه مرتفع می ساختند. همچنانکه زکریا، در زندگی يك خالاً داشت، و آن نداشتن فرزند بود. اما از آنجا که به خداوند امیدوار بود دوران پیری و کهولت را نادیده، و فضل و توان بی منتهای او را مد نظر گرفت، و در اوج سالخوردگی و کهنسالی از خداوند طلب فرزند نمود.

«إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا» «1»

گوشه ای خلوت و در محلی پنهانی قرار گرفت و دست به دعا برداشت.

از این آیه پیداست دعای نهانی و در خلوت، محبوب خداست.

و در حقیقت اشارتی است به اهل دعا و مناجات که جایی برگزینند که خود باشند و خدا، و مانع و مزاحمی در میان نباشد.

و اگر نماز شب و مناجات سحرگاهی از بیشترین فضیلت و قداست برخوردار است از آن روست که بیشتر در نهان و خلوت صورت می پذیرد، زیرا که بیشتر خلق خدا در خوابند. و نمازگزار در چنین حالی با خداوند به نجوا برمی خیزد، و تو گویی، با خداوند به تنهایی سخن می گوید.

کسی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام گفت: وقتی نماز شب تمام می شود، و صدای مؤذن را می شنوم، کسب شده و ناراحت می شوم! حضرت فرمود: در آن هنگامه شب انگار میان تو و خدا محفلی دوستانه است و خداوند نیز دوست ندارد پایان پذیرد، از این رو در تو اثر می گذارد.

و در چنین محفلی است که آدمی هرچه می خواهد میت واند بخواهد.

ای که کام دو جهان را ز خدا می طلبی هر دو موقوف به يك آه سحرگاه بود «2»

بنابراین، خلوت و پنهانی و دور از چشم مردم بودن نعمتی عظیم و گرانبهاست.

ولی ببینید که ما در خلوت های خود چه می کنیم؟

دریغاکه ما، آنچه پلیدی و نارواست برای خلوت های خود می گذاریم.

(1) مریم / 3.

(2) صائب تبریزی.

نسیم رحمت، ص: 74

و علی علیه السلام را می بینید که خلوت های ما را چه زیبا ترسیم می کند، و با کمال کرامت خطاها و خلاف های ما را به خود نسبت می دهد:

«اللَّهُمَّ عَظُمَ بِلَائِي، وَافْرَطَ بِي سُوءُ حَالِي، وَقَصُرَتْ بِي أَعْمَالِي، وَقَعَدَتْ بِي أَغْلَالِي، وَحَبَسَنِي عَنْ نَفْعِي بُعْدُ أَمَلِي، وَخَدَعَنِي الدُّنْيَا، عَنْكَ دُعَائِي، سُوءُ عَمَلِي وَفِعَالِي، وَلَا تَفْضُحْنِي بِخَفِيِّ مَا أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنْ سِرِّي، وَلَا تُعَاجِلْنِي بِالْعُقُوبَةِ عَلَى مَا عَمِلْتُهُ فِي خَلَوَاتِي، مِنْ سُوءٍ فِعْلِي وَاسْأَتِي، وَدَوَامِ تَفْرِيطِي وَجَهَالَتِي، وَكَثْرَةِ شَهَوَاتِي وَغَفْلَتِي» «1»

می گوید: خدایا! خلوتی که به من دادی آن را آلودم، و آن را با بدی و جهالت و کوتاهی و شهوت و غفلت پر کردم.

اما انبیاء زیباترین کارها و کردارهای خود را موقوف به خلوت‌های خود می‌نمودند.

انبیاء در خلوت‌ها خلأهای خود را پر می‌کردند، و گره‌های کور را می‌گشودند، و آمرزش گناهان و رشد و تعالی، و کرامت و عنایت و جنت، طلب می‌نمودند.

زکریا، در آن خلوت خواست خود را اینگونه درخواست نمود:

«قَالَ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ»

خدای من! استخوان‌هایم پوک شده‌اند.

«وَاشْتَغَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» «2»

از پیری، حتی تار موئی سیاه بر سر ندارم. و تو گویی؛ سپیدی پیری همچون آتشی شعله کشیده است، و تمامی موهای سیاه مرا سوزانده و تبدیل به خاکستری سپید نموده است. بنابراین، از وقت بچه‌دار شدن، قطعاً گذشته است و طبیعتاً با چنین سن و سالی قادر به بچه‌دار شدن نیستم اما:

(1) دعای کمیل.

(2) مریم / 4.

نسیم رحمت، ص: 75

«وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» «1»

من، ای پروردگارم! تاکنون از اجابت دعا، هیچ محروم نبوده‌ام.

از این جهت با آنکه در اوج پیری و ناتوانی و ضعف از تو چیزی می‌خواهم هرگز ناامید و مأیوس نیستم. چون خزانه‌ها و رحمت و مهر و علم و همه چیز دیگر در پیش توست. و تو اسیر و محبوس چارچوب‌ها و قوانینی که خود وضع کرده‌ای نبوده و نیستی.

«إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» «2»

خدایا! من اگر از تو بچه می‌خواهم انگیزه دارم، و بی‌هدف نیستم. بلکه سخت می‌هراسم که پس از من و با رفتن من بستگانم به فساد و انحراف کشیده شوند، از این رو می‌خواهم که فرزندی جای من نشسته و کار هدایت را دنبال کند.

«وَكَاَنْتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» «3»

البته، خوب می‌دانم که همسرم نازاست به خصوص که او نیز در آستانه کهولت و ناتوانی است، ولی با اینهمه همچنان امیدوارم.

«فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» «4»

خدایا! از جانب خود مرا یار و ناصری بخش، تا از من و پیامبران پیشین گوهر معرفت را میراث برد.

«وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» «5»

و خدایا! این فرزند به گونه‌ای باشد که تو از وی خشنود بوده و راضی باشی.

خداوند به دنبال این دعا، در همان خلوت، پاسخ او را گفت.

راستی که خدا چه می‌کند!

(1) مریم / 4.

(2) مریم / 5.

(3) مریم / 5.

(4) مریم / 5- 6.

(5) مریم / 6.

«يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ» «1»

بزودی، فرزندی با نام یحیی به تو کرامت می‌کنم.

و بدینسان خلأ و نیاز زکریا واقع شد.

و مگر می‌شود رفع نشود، مگر نه آنکه در قرآن خود فرمود:

«وَأَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ» «2»

اگر کسی از شما چیزی خواست او را محروم نکنید. حال آیا خود محروم می‌کند؟

هرگز!

عزیزان! خدایی که این گره‌کور و ناممکن را از زندگی زکریا گشود آیا نمی‌تواند گرفتاری‌ها و دشواری‌های ناچیز شما را گره‌گشایی کند؟

این قصه‌های قرآن قصه نیستند بلکه پیمانه‌ای بوده که با خود پیام دارند، و پیام آن را باید دریافت کرد.

ای برادر قصه‌ها پیمانه‌اند

و پیام قصه زکریا این است که گره‌ها هر چند کور و پیچیده باشند می‌توان گشایش آنها را از خداوند خواست.

و از این دست قصه‌ها، کم نیستند.

قصه‌ای دیگر

شب، تاریک و دریا تاریکتر، و شکم ماهی نیز تاریک‌تر از آن.

و یونس در شکم ماهی بود. یعنی در منتهای ظلمت و تاریکی!

قرآن می‌گوید: او در همانجا دست به گدایی گرفت و با خداوند عجز و لابه کرد.

باری خداوند در همه جا هست، پس انسان نیز در همه جا می تواند دست به دامن او شود، و خواهش های خود را از او بخواهد.

(1) مریم / 7.

(2) ضحی / 10.

نسیم رحمت، ص: 77

«فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» «1»

در دل آن همه تاریکی خدا را می گفت: جز تو کسی نیست، به فریاد رس.

«سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» «2»

خدایا! پاک تویی، و من خود بر خود ستم کرده ام.

هیچ چیز در دربار خداوند ممدوح تر و مقبول تر از اعتراف و عذر خواستن نیست.

اگر دانی که بد کرداری و بد رفت بیا پیش از عقوبت عذر خواهان «3»

معذرت خواهی و پوزش طلبی نه تنها مانع اعمال خشم خداوند شده، بلکه موجبات رضا و خشنودی را نیز فراهم می سازد.

به گناه اعتراف باید کرد پس از آن عذر خواه گشتن زود

نشود جز به اعتراف و به عذر دل ساخت زجرمان خشنود

هر که انکار کرد و عذر نخواست دو گنه بر گناه خویش افزود «4»

و به دنبال اعتراف و اعتذار یونس، خداوند به ماهی فرمان دادا که به ساحل رفته و او را بیرون رانده و بر ساحل نشانند.

«وَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ» «5»

و بدینسان یونس را از اندوه رهانیدیم.

«وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» «6»

(1) انبیاء / 87.

(2) انبیاء / 87.

(3) سعدی.

(4) حسن بن اسعد دهستانی.

(5) انبیاء / 88.

(6) انبیاء / 88.

نسیم رحمت، ص: 78

و مؤمنان را نیز از دل دشواری‌های صعب و خطرناک اینگونه رها می‌سازیم.

و یونس، مؤمن بود و خصال مؤمنان را با خود داشت، که از جمله آن رضایت به قسمت، و به دیگر سخن قناعت است.

باری، او به قناعت زندگی می‌کرد، و چشم به دست کسی نداشت.

که بخشنده پروردگار است و بس

مکن سعدیا دیده بر دست کس

اگر حق پرستی زدرها بس است

که گر وی براند نخواهد گسست

گر او نیکبخت کند سر برآر

وگرنه سر ناامیدی بخار»1

علی علیه السلام فرمود:

«لَا كُنْزُ اغْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ» «2»

هیچ گنجی به قدر قناعت آدمی را بی نیاز نمی سازد.

چندان که می بارم نظر، در جلوه گاه کاف و نون

قاف قناعت بختست، زین جمله عین و دالها

در پیش چشم عارفان هیچ متاعی خوش تر از قناعت نیست، بلکه قناعت در نزد ایشان کیمیایی است که برتر از آن نیست.

کیمیایی ترا کنم تعلیم

که در اکسر و در صناعت نیست

رو قناعت گزین که در عالم

کیمیایی به از قناعت نیست

کمترین موهبتی که از ناحیه قناعت بر آدمی ارزانی می شود توانگری است.

قناعت توانگر کند مرد را

خبر کن حریص جهان گرد را»1

از این رو توصیه عارفان، بیش از هر چیز و پیش از هر چیز، قناعت است.

حافظ غبار فقر و قناعت زرخ مشوی

کاین خاک بهتر از عمل کیمیگری است «2»

و همین کیمیای قناعت یونس را از خواهش و خواستن از دیگران باز می داشت، از این رو در ساحل آن دریای بیکران جز به فضل بیکران حق چشم نداشت، و با آنکه گرسنگی طاقت او را بریده و بریده بود، چیزی از کسی نخواست و به راه افتاد، و در میان راه به جویی از آب رسید. به تماشا نشست. و گوش به صدای آب داد. و در همین میان دید که سیبی بر آب می غلطد. و می گذرد بی درنگ آن را از آب گرفت. و خورد. چیزی نگذشت که خود را به باد ملامت و سرزنش گرفت، و با خود پیوسته می گفت: سیب را چرا خوردی؟ می دانی از که بود؟ و از کجا می آمد؟ شاید کسی در آن بالاترها آن را به آب انداخته تا کسی که در پایین ترهاست آن را از آب بگیرد! شاید...!

از این رو، رو به استغفار کرد، و با دنیایی از ندامت و پریشانی به درگاه خداوند اعتذار خواست.

امروز مگر تو به کند چاره، وگرنه

فردا نپذیرند از او عذر ندامت

اما به همین نیز بسنده نکرد بلکه برخاست و بر خلاف جهت آب پیش رفت شاید صاحب آن را بجوید، و او را از ماجرا خبر کرده، و از وی طلب بخشایش کند.

همچنانکه پیش می رفت به باغی از سیب رسید که در حاشیه همان جوی

(1) انوری.

(2) سعدی.

قرار داشت، دانست که سیب از همان باغ است. وارد باغ شد. داستان خود را بازگفت. باغبان گفت: سهم خود را می‌بخشم اما این باغ مشترك است و طبیعتاً بخشش سهم شریکان به عهده خود ایشان است. و باید از ایشان نیز عذر خواسته و حلالیت طلب کنی.

یونس پرسید: شریک‌های دیگر چند نفرند؟ و کجا هستند؟

باغبان گفت: ما سه شریکیم. و هر سه برادریم. یکی از برادرانم پنج فرسخ از این آبادی دور است، و دیگری نیز ده فرسخ با اینجا فاصله دارد.

یونس، نشانی‌ها را گرفت. و به راه افتاد. و خود را به شریک نخست رسانید، و به محض اینکه قصد خود را گفت، او نیز کرمانه گذاشت کرد. و باز به راه افتاد تا شریک دیگر را ببیند. و دید. او نیز مردی با وقار و با کرامت بود. و یونس از او نیز خواست که نسبت به سهم خود از وی درگذرد. و راضی باشد. ولی او نپذیرفت. و گفت: هیچ رضایت نمی‌دهم!

یونس گفت: راهی پیشنهاد کن.

گفت: دختری دارم که نایینا و ناشنواست، و نه دست دارد و نه پا، او را به همسری اختیار کن، تا از تو درگذرم.

یونس گفت: من طاقت و توان خدمت به چنین بندهایی را ندارم، اگر می‌شود راهی دیگر پیشنهاد کن.

شریک گفت: راه دیگری نیست.

یونس که می‌دانست در دربار خداوند حتی ذرها نیز مورد حسابند، و از سویی آنچه مربوط به خلق است، رضایت ایشان شرط و لازم است، و هم دید که رضات او جز از این راه ممکن نیست، از این‌رو تسلیم شده و شرط را پذیرفت. ولی شریک گفت: عروسی، مقدمات خود را دارد، بنابراین چند روزی وقت خود را صرف آن می‌کنیم.

یونس گفت: دختری با این اوصاف چه حاجت به سور و سات عروسی

نسیم رحمت، ص: 81

دارد! لذا همین الآن عقد می‌کنم و با خود می‌برم.

شریک گفت: هیچ تعجیل مکن. که خود خداوند نیز هیچگاه در کار خود تعجیل ندارد.

و اگر خدا در کار خود تعجیل می کرد با همان اولین گناه، کار ما را می ساخت.

در روایت داریم که فرشتگان از دست انسان خسته می شوند و از خداوند می خواهند که کارش را تمام کند، و خداوند می پرسد: مگر چه اندازه گناه کرده است؟ می گویند: تاکنون خود را به چند صد هزار معصیت آلوده است. ولی خداوند می گوید: او را مهلت می دهم، شاید آشتی کند، و برگردد.

و گفت: دختر ما اگر چه اینگونه است که تو می گویی اما او نیز در دل خود آرزو دارد.

و یونس، نیز پذیرفت.

«تو با خدای خود انداز و دل خوش دار 1»

تو گناه نکن، بین او با توجه می کند.

باری، او بی نیاز است و هم بی نیاز می کند.

و این در حالی است که اغنیای دنیا بخیل و چشم تنگ و دست بسته اند.

اغنیای دنیا دارند و از ناداری ما باخبرند، ولی نمی دهند.

اما خداوند هم داراست و هم دهنده، و دهندگی را نیز بر خود واجب و الزام کرده است.

روز عروسی فرا رسید.

و عروس در میان زنان بر تخت نشست.

و از یونس خواستند که در کنار عروس و بر سفره عروسی نشیند.

آرام و با وقار رفت. وارد اتاق شد. عروس را دید، اما نه با اوصافی که پیش از این شنیده بود، بلکه دید از حوریه های بهشت چیزی کم ندارد. با شتاب پا به

نسیم رحمت، ص: 82

بیرون نهاد، و صاحب دختر را گفت: اشتباهی صورت گرفته است؟ و او گفت: نه! برگرد. اگر پیش از این گفتم: دخترم نابینا است، و یا چشم ندارد منظورم این بود که چشم دیدن نامحرمان را ندارد. و یا اگر گفتم: ناشنواست، نظرم این بود که صداهای حرام را نمی شنود. و کوتاه سخن اینکه دخترم پاك است، تا جایی که تاکنون حتی برای یکبار با دست خود نامحرمی را لمس نکرده، و نه با پای خود راه حرامی را طی کرده است.

و آنگاه گفت: روزها و ماهها به انتظار کسی بودم که همچون دخترم پاك و آراسته باشد، و چه کس از تو پاك تر که برای قسمتی از سبب ده فرسخ راه آمده، و از من حالیت می خواهد.

نسیم رحمت، ص: 83

اشارت

میان قرآن و عسل چندی مشابحت است که شایسته یادآوری است.

نسیم رحمت، ص: 85

داروی دردها

میان قرآن و عسل، از جهاتی فراوان، مشابحت و همانندی است.

همچنانکه عسل نخست در کوه پدید آمده و از خوش ترین عسل ها، عسل کوهی است، قرآن نیز در کوه فرود آمد، و بر قلب پاك و نازنین پیامبر با کرامت نازل گردید.

دیگر آنکه عسل برای آنان که ذائقه ای دارند شیرین است، همانطور که قرآن نیز برای آنها که فایده و توان درك و فهم و دریافت دارند بسی شیرین و خوشگوار می نماید. اما برای آنان که توفیق فهمیدن و ادراك را ندارند بسیار تلخ و ناگوار جلوه می کند.

و از خصیصه‌های دیگر عسل آنکه اگر دست بشر در کار نباشد، حالت طبیعی خود را از دست نداده، و بیش از هزار سال می‌ماند بی‌آنکه آلوده و یا فاسد شود. همچنانکه قرآن بیش از هزار سال است که مانده، و کهنگی نیافته، و فاسد نشده است بلکه فسادها را نیز از دامن بشر دور می‌دارد، و همواره جاودان می‌ماند

نسیم رحمت، ص: 86

زیرا از دست تحریف بشر دور بوده و «براساس وعده خداوند» دور خواهد ماند.

که تا عالم به پای است اندر این معدن همی پاید

کتاب ایزد است ای مرد دانا معدن حکمت

«1»

هفتاد رشته

از اینها گذشته؛ عسل در درون خانه‌هایی است که زنبور آن را از جنس موم ساخته است، آنهم به گونه‌ای که دانشمندان امروز در نوشته‌های خود نوشته‌اند:

زنبور عسل در ساختن خانه خود چهار صد و هفتاد رشته علمی به کار می‌گیرد، و با به کار بستن دقیق‌ترین ابزار هندسی دریافته‌اند که هیچیک از لانه‌های زنبور که عسل‌ها در آن جای می‌گیرند حتی به قدر کمترین رقم هندسی با یکدیگر تفاوت ندارند. که البته همچنین دقتی تاکنون در معماری جهان صورت نگرفته است، و کسی نتوانسته است با چنین دقتی خانه‌هایی را بنا کند.

و این خصیصه که در خانه و جایگاه عسل وجود دارد چه شبیه و همانند است با معانی و مفاهیم بالا و بلند الهی و ملکوتی قرآن که در دل کلمات و آیات جای گرفته است. و تاکنون هیچکس و یا هیچ قوم و ملتی قادر به این نبوده و نیست که همانندی برای آن پدید آورد.

داروی دردها

از دیگر شباهت‌های روشن و آشکار اینکه: عسل، آنچنان که در کتاب خدا یاد می‌شود، مایه شفا و درمان دردهای مردم است؛

«فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» «2»

همچنانکه قرآن شفابخش دردها و بیماری‌های بی‌شمار مردم است، و از آن نیز با تعبیر شفاء یاد شده است:

(1) ناصر خسرو.

(2) نمل / 69.

نسیم رحمت، ص: 87

«وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ» «1»

رهاورد وحی

و غسل، بر اساس آیات کتاب حکیم، رهاورد وحی است، چرا که زنبور آنچه می‌کند نه خودسرانه بلکه با الهام خداوندی است، و این الهام در جای جای حیات و زندگی این مخلوق شگفت‌انگیز، ردّ پا دارد.

زنبور، اگر خانه ساخته و یا خانه در کوه می‌سازد، و یا آنگونه دقیق و با ظرافت ساخت و ساز می‌کند، و یا اگر بر گل‌ها نشسته و شهدها را نوش واز آن در کارخانه تن غسل پدید می‌آورد، و... تمامی مطابق وحی و فرمان خداوند است.

«وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا» «2»

و این حقیقت نیز مشابعتی بسیار با قرآن مجید دارد که بر زبان رسول مکرم جاری شده است، که هرگز از سر هوا و هوس نبوده، بلکه جز وحی خدای حکیم و متعالی نبوده است.

«مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» «3»

و اساساً، اگر پای وحی در میان نبود چگونه ممکن بود که انسانی که خود همانند دیگر انسان‌ها بشر است، سخنانی اینگونه جاودان و ماندگار بر زبان براند؟!!

و کسانی که گمان می‌برند قرآن دور از وحی بود، و تمامی سخنان شخص پیامبر می‌باشد، درست به کسی می‌مانند که زنبور عسل را از وحی منها نموده، و آنچه می‌کند و پدید می‌آورد به خود آن نسبت دهند، و بگویند: کار همین حیوان است و بس.

و اگر کسی چنین بیندیشد خود نیز حیوان است زیرا که بسیار محدود

(1) اسراء / 82.

(2) نمل / 68.

(3) نجم / 3- 4.

نسیم رحمت، ص: 88

می‌اندیشد.

اگر آدمی اهل اندیشه باشد، هیچ اقدام مثبتی را در این عالم، منها از وحی و اتصال خداوند نمی‌بیند.

و در حقیقت در هر چیز و در هر کجا رد پای عنایت و حمایت خداوند را شاهد است، و سویی نگاه نمی‌کند جز آنکه خداوند را به یاد می‌آورد.

«فَأَيْنَمَا تُؤْلُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» «1»

گیتی و خوبان آن در نظر آینه‌ای است

دیده ندید اندر آن جز رخ زیبای دوست

راز عشق در انبیاء

چرا انبیاء عاشق خداوند بودند؟ چون به هر سول نظاره می‌کردند جز خداوند چیزی نمی‌دیدند، و گرنه عشق بدون دیدن هرگز ظهور پیدا نمی‌کند.

شما ماجرای عشق را از هر عاشقی جویا شوید، می گوید: دیدم، پسندیدم.

و لداده و عاشق شدم.

اساساً، عشق بدون دیدن معنا ندارد.

و قلب، بدون دیدن عاشق نخواهد شد، بلکه نخست زیبایی را دیده، و احساس می کند، و آنگاه دل می دهد.

کسی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: اینقدر که خداوند را عبادت می کنی، آیا او را دیده ای؟

فرمود:

«لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»

خدایی را که ندیده باشم، در برابر او کرنش نمی کنم.

یعنی گمان می بری که نماز کورکورانه است؟ و یا مناجات و عباداتم

(1) بقره/ 115.

نسیم رحمت، ص: 89

بی جهت و از سر جهل صورت می پذیرد؟ هرگز! بلکه می بینم.

و چون می بینم اینگونه افتادگی و خشوع می کنم.

سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه فریاد می کند که: تو روشن و آشکارایی و هرگز زمانی نبوده است که غایب و ناپیدا باشی.

«مَتَى غِبْتَ حَتَّى نَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ»¹

کی و کجا بوده ای که برای اثبات تو حاجت به دلیل باشد.

کی رفته‌ای زدل که تمنا کنم تو را
کی بوده‌ای هفت‌ه که پیدا کنم تو را
غایب نگشته‌ای که شوم طالب حضور
غیبت نکرده‌ای که هویدا کنم تو را «2»

یعنی من همه جا شاهد جمال بی‌منت‌های تو هستم.

یعنی من وقتی می‌گویم: «بسم الله الرحمن الرحيم» تو را می‌بینم، و آنگاه نام تو را برده و تو را صدا می‌کنم.
بیشتر «بسم الله» های ما غیبت خداوند است چون او را نمی‌بینم. و از همین روست که هیچ تأثیرگذار نیست، زیرا که این خود نوعی گناه است چون او خوش ندارد که نام او را نادیده و از سر جهل و به دور از معرفت بر زبان برانیم.
وگرنه اگر «بسم الله» از سر غیبت نباشد تأثیر می‌گذارد.

اینکه حضرت سیدالشهداء علیه السلام خدا را آشکارا و روشن می‌بیند از آن روست که همه آفرینش را جلوه‌ها و آثار او می‌داند.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» «3»

یعنی، آنچه هست فیش به جانب خداوند است، و تنها او را نشان و نشانی

(1) دعای عرفه.

(2) فروغی بسطامی.

(3) آل عمران / 190.

نسیم رحمت، ص: 90

می‌دهند.

یعنی، همه آنچه هست فریاد می کنند که هستی و جهان را خدایی است.

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را «1»

وقتی که انسان زیبایی مطلق و جمال بی نهایت را می بیند، يك چشم کم، دو چشم نیز کم است، بلکه هزاران چشم را نیازمند است.

برای دیدن چنین زیبایی يك روز کم، دو روز کم، هزاران روز نیز اندك و ناچیز می نماید، از این رو می فرماید:

«هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» «2»

یعنی در قیامت تا بلندای ابدیت شاهد جمال حق خواهید بود.

چون برای تماشای آن جمال، يك زمان ابدی مورد حجت است.

راستی وقتی اسماء او اینهمه زیباست خود او چقدر زیباست.

آیا اسمی زیباتر از رحمن، و یا رحیم سراغ دارید؟ و یا اسمی دلنشین تر از غفور، غفار، راحم وجود دارد؟

آیا تاکنون بارها و بارها غفران و رحم و رحمت او را تجربه نکرده اید؟

آیا به کنه و منتهای رحمت او پی نبرده اید؟

هیچ می دانید که چرا او اینهمه رحمت در حق ما انسان ها به کار بسته است؟ چون ما را در منتهای ضعف و زبونی و نیاز و ناتوانی یافته، و از این روست که با ناتوان در نمی افتد، و رحم می کند، همچنان که ما بر ناتوانان رحم می کنیم.

بنابراین، اسماء خداوند همچون آیینه هایی است که نه تنها جمال و شکوه و زیبایی او را می نمایاند، بلکه نیازها و حاجات بشر را منعکس می نماید.

یعنی وقتی می گوییم: خداوند غفار است یعنی انسان به مغفرت و آمرزش حاجتمند است. و یا وقتی می گوییم: کریم است، در حقیقت نیاز انسان به کرامت را

(1) فروغی بسطامی.

(2) بقره/ 25.

نسیم رحمت، ص: 91

یاد کرده‌ایم، همچنان که وقتی او را به رحمن و رحیم یاد می‌کنیم، به واقع، حاجت انسان به رحمت را یادآور شده‌ایم.

از این‌رو، می‌توان گفت: صفات و اسماء خداوند فهرست نیازمندی‌ها و حاجات بشر است.

و در میان حاجات و نیازهای بشر رحمانیت و رحیمیت نیازی جدی‌تر و شدیدتر می‌نماید.

پس، تا می‌توانید «بسم الله الرحمن الرحيم» بگویید.

و بی‌جهت نیست که در روایات توصیه و تأکید می‌شود که در انجام و اقدام به هر کار «بسم الله الرحمن الرحيم» را بر زبان داشته باشید.

از این‌رو «بسم الله الرحمن الرحيم» زمزمه مداوم و مستمر اولیاء خداوند، هم در این دنیا و هم در جهان آخرت است.

در خبر آمده است که روز قیامت وقتی که مردگان از خاک برمی‌خیزند، آن جماعتی که همواره در یاد خداوند بوده‌اند، به محض اینکه گام بر عرصه محشر می‌نهند، همچون عادت خود در دنیا نام زیبای خداوند را بر زبان می‌رانند و می‌گویند: «بسم الله الرحمن الرحيم» و در همین جاست که خطاب می‌رسد:

بندگانم! پرونده شما را باز نمی‌کنم، چون مرا با نام رحمن و رحیم یاد کردید.

نسیم رحمت، ص: 93

اشارت

چه در زمین و چه در آسمان، موجوداتی زنده‌اند و زندگی می‌کنند.

از میان تمامی موجودات، هیچ موجودی به قدر انسان، نیازمند و حاجتمند نبوده و نیست.

اوج نیاز مادی انسان در رَحِم و در حالت نطفگی است.

و منتهای نیاز معنوی وی در هنگام مرگ و پس از آن می باشد.

نسیم رحمت، ص: 95

انسان منتهای نیاز

نه تنها در زمین، بلکه در آسمانها نیز موجوداتی زنده اند و زندگی می کنند.

و نه تنها موجودات زمینی بل موجودات آسمانی نیز فقیر و نیازمند و حاجتمندند، و حاجات خود را، خواسته و یا ناخواسته، آگاهانه و یا ناآگاهانه، از خداوند طلب و تمنا می کنند.

او غنی است و جز او جمله فقیر «1»

«يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» «2»

دان که محتاج اوست هر کس هست «3»

و از این آیه و هم آیات دیگر به خوبی پیداست که ذات و حقیقت موجودات هستی عین نیاز و احتیاج است به گونه ای که موجودی برای نمونه

(1) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت 3354.

(2) الرحمن / 29.

(3) وحشی.

یافت نمی شود که عاری و خالی از نیاز و نیازمندی باشد. و در حقیقت باید گفت:

نیاز، در سرنوشت تمامی موجودات عجین و آمیخته است.

و نیز استفاده می شود که دارایی و بی نیازی و غنای مطلق تنها و تنها مختص وجود مبارك حضرت حق است، که البته از سر کرم و لطف و رحمت، تمامی حاجات و نیاز موجودات را رفع و مرتفع می سازد، بی آنکه خزائن او اندکی کسر و یا کم شود.

بنابراین، باید پذیرفت که چنین موجوداتی فقر و حاجت محض بوده، و خداوند که حاجت و این فقر بسیار را رفع و برطرف می سازد غنای مطلق و بی نیازی محض می باشد.

آئینه نیاز

بی نیازی خداوند را می توان در آئینه نیاز و فقر و احتیاج موجودات مشاهده کرد.

هر موجود که حاجتی بیشتر دارد بی نیازی حق را بیشتر و افزونتر نمایان می سازد.

از میان تمامی موجودات هیچ موجودی به قدر انسان نیازمند و حاجتمند نبوده و نیست.

انسان، چه وقتی که انسان است و چه وقتی که پیش از آن نطفه بوده، و چه هنگامی که پس از آن مرده ای بیش نیست، سراسر نیاز و حاجت است.

نطفه

اوج حاجت و نیاز مادی انسان در حالت و عالم نطفگی است.

انسان در این حالت، همچون کاغذی سپید و نانوشته می ماند. و در حقیقت جز بوی عَفِن و گندیده چیزی با خود ندارد، و بیشتر به دانه ای شبیه است که نه ساق دارد و نه شاخه و نه بار و نه بر، و به تمام آنها نیز حاجتمند است.

از این رو، خداوند اولین بخشش های خود را بر او ارزانی می کند، یعنی

نخست خون شده، و سپس استخوان و گوشت و پوست و اندام و آراستگی می‌یابد.

و به دنبال آن نیز فضایی واسع و پردامنه می‌خواهد که آن نیز بی‌پاسخ نمی‌ماند. و در همین جاست که مادر درد زایمان می‌گیرد. و در این درد حرارتی فراوان بر بدن وارد می‌شود به گونه‌ای که استخوان‌ها نرم شده و کنار می‌روند تا مبادا هنگام ولادت بر فرزند آسیبی رسد. و بدینسان، طفل به عالمی گام می‌نهد که سقف آن آسمان و سطح آن زمینی واسع و پر پهناست.

«يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً» «1»

یعنی از شکم تنگ و پر ظلمت مادر به جهانی آمده است که پنج قاره دارد، و با دریاهای بسیار، و منظره‌های رنگ در رنگ و پر تنوع، و به هر کجا که عزم و میل مهاجرت دارد می‌تواند.

براین اساس، باید گفت که بخشی از حاجات و نیازهای انسان در دوران بارداری مادر که همان ایام نطفگی است مرتفع می‌شود.

که البته این ایام را ما پیش از این پشت سر گذاشته‌ایم.

در همین جاست که حضرت سیدالشهداء علیه السلام زار زار می‌گریست و می‌فرمود:

خدایا! چگونه در صلب پدران و رجم مادران از ما پذیرایی نمودی.

سعدی می‌گوید: روزی از خود بی‌خود شدم و پنجه‌ام را مشت کرده و بر مادرم کوفتم. مادرم گفت: هیچ می‌دانی در آن چند ماه که تو را در شکم داشتم چه‌ها کشیدم؟ فراموش کرده‌ای که در آغوش من دو سال تمام از شیر جاتم نوشیدی؟

و چه شب‌ها که نخواستیدم تا تو در خواب آرام باشی؟ حال آیا مزد این همه حمایت و لطف این است که مشت را گره کرده و بر من بکوبی؟!

راستی اگر «مادر» جهت حمل و نوازش ما، خود را مُحَقِّق و صاحب حق می‌داند و از این‌رو طالب مزه است، حال آیا خداوند که ما را آفرید و از آغاز آفرینش دست حمایت خود را کوتاه نکرد، و نخستین موهبت او نیز این بود که مادری دلسوز و

(1) عنكبوت / 56.

نسیم رحمت، ص: 98

پرسوز محمل و جایگاه ما قرار داد. حقی بر گردن ما پیدا نمی کند؟!

آیا سزاوار است که در برابر چنین خدایی مشیت گناه و معصیت را گره کرده و بالا برده، و سینه سپر کنیم؟

آیا پاداش خوبی جز خوبی می تواند باشد؟

آیا جزای تأمین حاجات و خواست های ما گناه و معصیت است، یا سر به خاک ساییدن و شکر و سپاس گفتن؟

شکر او را، که تو را، این دو به از ملك سباست

مر خداوند جهان را بشناس و بگذار

«1»

راستی، وقتی که حیوانات، که از درك و دریافت انسان دورند، شاکر و سپاسگزار حق باشند چرا انسان نباشد؟

بر درخت و برگ شب ناساخته «2»

شکر می گوید خدا را فاخته

گوش دار و هیچ خود بینی مکن «3»

شکر کن غره مشو بینی مکن

در روایات ما اکیداً تأکید می شود که در برابر نعمت های خداوند باید شکر را پیشه ساخت، همچنان که به دنبال هر بلا راه استغفار را باید پیش گرفت.

نخس دیدی صدقه واستغفار «4»

سعد دیدی شکر کن ايثار را

راز دیگر اینکه روایات بر سپاس و شکر پافشاری می کنند آن است که سپاس مایه مزید موهبت و نعمت و عنایت خداوندی است.

(1) ناصر خسرو.

(2) مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت 2212.

(3) مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت 3257.

(4) مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت 2785.

نسیم رحمت، ص: 99

که مر ایشان راست دولت در قفا»1«

جز زاهل شکر و اصحاب وفا

صید نعمت کن به دام شکر شاه»2«

نعمت آرد غفلت و شکر انتباه

اساساً هیچ چیز به قدر ناسپاسی مایه محرومیت و ممنوعیت نخواهد بود.

که دگر هرگز نبیند زان اثر

گم شد از بی شکر خوبی و هنر

ولادت

و به دنبال ولادت نیز حاجات دیگری پا به میان می گذارد، که البته هیچکدام مردود و بی پاسخ نمی ماند.

حاجت به خورشید، نور، آب، هوا، دارو، طبیب، محبت، کرامت، تنها بخشی از حاجات و نیازهای مستمر آدمی به شمار می آیند.

و البته، هر چه انسان بیشتر می رود و بزرگتر می شود شعاع نیاز و حاجت خواهی او نیز افزون و افزونتر خواهد شد.

از این رو بیشترین واژه ای که انسان در کلمات خود به کار می گیرد واژه «خواستن» است و پیوسته می گوید: می خواهم. و همین، حکایت از عمق نیاز و حاجت بسیار وی می کند.

ولی نیازهای انسان به همین جا ختم و تمام نمی شود، بلکه حاجاتی به مراتب عظیم تر مورد نیاز اوست که همان هدایت و راهیابی به سوی حق و حقیقت است. از این رو، پیامبران را ارسال، و کتاب های آسمانی را فرو می فرستد.

براین اساس، باید پذیرفت که حاجات انسان نه تنها نیازهای مادی نیست،

(1) مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت 1000.

(2) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت 2897.

نسیم رحمت، ص: 100

بلکه حوائج معنوی نیز او را احاطه کرده اند.

مرگ

و به دنبال حیات لاجرم مرگ است.

و مرگ آغاز حاجت و در حقیقت منتهای نیاز معنوی، انسان است.

از این رو، همگان حتی کسانی که در دوران حیات برای یکبار نیز زبان به عرض حاجت نگشوده و از خداوند طلب و تمنای نکرده اند در آستانه مرگ دست حاجت را بالا می برند.

باری کسی نیست که به هنگام مرگ، به جدّ، نیاز خود را از خداوند نخواهد.

البته نیازها گونه گونه‌اند.

از آنجا که بسیاری، از انسان‌ها روزگار عمر خود را به سیاهی و تباهی، تباه کرده‌اند، به محض رؤیت و دیدن شواهد، و ایمان و یقین یافتن به وجود قیامت و جهان دیگر، ملتمسانه و عاجزانه می‌خواهند که رخصتی دوباره یافته و به دنیا بازگردند و جبران گذشته شوم خویش را کنند. اما برای نخستین بار پاسخ رد می‌شنوند. زیرا که خداوند پیش از این پیغام فرستاده بود که پاسخ این نیاز را نخواهد داد زیرا انسان‌ها باید به گونه‌ای عمر را سپری کنند که به چنین نیازی نیازمند نباشند، و راه آن را نیز اقدام به اعمال صالح اعلام فرموده است.

باری، این قوم آلوده که به محض چشم‌گشودن به جهان آخرت می‌بینند که جز اعمال صلاح و صواب هیچ متاعی مشتمری و خریدار ندارد به صراحت می‌گویند: ما را باز گردان تا کردار صالح را توشه خود سازیم، ولی با پرخاش و خشم تمام می‌شنوند: هرگز!

«رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا» «1»

شگفتا! کسانی که در تمام طول عمر حتی یکبار نام خدا را بر زبان نداشتند

(1) مؤمنون / 99-100.

نسیم رحمت، ص: 101

اکنون برای بار نخست نام او را بر زبان می‌رانند، ولی کارگر نمی‌افتد. و این نوشدارو خود نیش جان ایشان شده، و از آن پس به حساب کبر، غرور و غفلت‌های ایشان خواهند رسید.

البته، همچنانکه پیش از این یاد شد، نیاز به بازگشت به سوی دنیا حاجت مردم عامی و شرور است. اما مردمان پاک و صالح نیازی دیگر دارند که در دنیا نیز همواره از خداوند طلب می‌نمودند، و آن آمرزش و مغفرت حق است. و از حضرت حق می‌خواهند که رحمت خویش را بدرقه ایشان فرماید. و عاشقانه می‌گویند:

الهی روزگاری علی را فاطمه را و حسن و حسین را و دیگر پاره‌های تن پیامبر را از یاد نبرده‌ایم، اکنون نیز دستانمان را از دامان ایشان کوتاه مکن.

و خداوند که این سخن‌ها را صادقانه و صدق محض می‌داند با رحمت بی‌منت‌های خویش دست به کار می‌شود، و همان می‌کند که ایشان می‌خواهد. زیرا خود در کتاب خود فرمود: مؤمنان را نجات خواهد داد، همچنانکه یونس را.

نسیم رحمت، ص: 103

اشارت

انسان دارای دو بُعد است: یکی روحانی و دیگری جسمانی.

و در هر دو بعد نیز نیازمند رحمت بی‌مانند حق است.

رحمانیت، نیازهای بعد جسمانی را تأمین، و رحیمیت نیازمندی‌های بعد روحانی را فراهم می‌سازد.

نسیم رحمت، ص: 105

جوینار هدایت

نهایت فروتنی و تواضع، سجده است.

و خداوند از فرشتگان پاك خواست که در برابر آدم سجده کنند.

گفت ای روحانیان آسمان

پیش آدم سجده آرید این زمان

و همین، رساترین گواه و شاهد برتری آدم نسبت به فرشتگان است، زیرا که همیشه موجود فروتر نسبت به موجود فراتر به خاک افتاده و افتادگی می‌کند.

و البته، خداوند نیز راز برتری آدم را نهفته و ناگفته و نهاده، بلکه آن را باز گفت: و تعلیم فرمود که: برتری آدم در استعداد واسع، بینایی، بصیرت و نور و کمال است.

و این برتری و والایی تنها محدود و منحصر به آدم نبود، بلکه به فرزندان او نیز سرایت یافت. و از این مهمتر اینکه پاره‌ای از فرزندان آدم بر خود آدم نیز شرف و اعتبار و فضیلت بیشتری یافتند، چرا که پاره‌ای از فرزندان آدم به مقام نبوت

نسیم رحمت، ص: 106

دست یافته، و پاره‌ای نیز همچون رسول مکرم صلی الله علیه و آله از نبوت بالاتر رفته و به منصب اولوالعزمی راه یافت و آنچنان تعالی و اعتلاء نصیب برد که هیچ چیز و هیچ کس به منزلت وی قریب و نزدیک نشد.

و در يك سخن می‌توان گفت: که هر کس در این درگاه استعداد خود را بیشتر و خالص‌تر و گسترده‌تر به کار بست از پدر نخست خود که آدم علیه السلام باشد بالا و بالاتر رفت.

دو بُعد

ولی از یاد نبریم که این همه استعداد و بصیرت و نور همچون عزیز مصر بر تخت بدن نشسته است.

بنابراین، بشر صاحب دو بُعد است که یکی کانون درك و دریافت و استعداد است که به بُعد روحانی یاد می‌شود، و دیگری نیز بعد جسمانی است که به منزله گلدانی خواهد بود که گل روح در آن فرو شده است.

نیازهای جان و بدن

روح و بدن، هر دو، موجوداتی نیازمندند، و نیازهای خاص خود را دارند، و خداوند اسباب رفع نیاز را برای هر کدام فراهم فرموده است.

وجود مبارك او جهت رفع نیازهای جسمی و بدنی، سفره‌ای گسترده را گسترانید، زیرا میزان نیازمندی وی نیز واسع و عظیم بود. از این رو آنچه مورد حاجت و نیاز او بود بر این سفره نهاد. که البته تمامی آنها را در قرآن یاد نکرد اما به پاره‌ای از آنها همچون: شب، روز، خورشید، ستارگان، گردش زمین، ابر، باران، جوی‌ها، چشمه‌ها، دریاها، درختان، گیاهان، و ثمرات اشاره فرمود.

این نعمت‌ها انبوه، فراوان و بسیارند.

حال، اگر غارتگران، حق ناتوانان را از آن خود ساخته و آنها را محتاج و محروم می سازند، این به خود انسانها بازگشت دارد، و هیچ ارتباطی به عالم بالا و ملکوت نخواهد داشت.

نسیم رحمت، ص: 107

البته، به غارت شدگان ناتوان نیز تکلیف شده است که به اتفاق یکدیگر قیام کرده و حق خود را از غارتگران بخواهند.

بنابراین، اگر غارت شدگان از سر ترس و یا غفلت قیام و اقدامی نمی کنند، نمی توان به پای عالم الهی نوشت، و یا به حساب کمی و کمبود نعمت ها گذاشت.

چرا که نعمت ها به قدری افزون و فراوانند که غارتگران اروپا و آمریکا خود ادعا می کنند که زمین های مستعد و قابل کشت در این کره خاکی تا پنجاه برابر جمعیت فعلی روی زمین را نه تنها تغذیه خواهد کرد، بلکه مسکن نیز خواهد داد. جمعیت فعلی کره زمین شش میلیارد انسان می باشد، و بر اساس این ادعا سفره ای است که می تواند سیصد میلیارد انسان را در کنار خود داشته باشد.

بنابراین، کسری ها و کمبودها را به حساب خداوند نمی توان گذاشت، و گرنه افتراء و تهمت است، و تهمت و افتراء از گناهان کبیره و بزرگ به شمار می آید.

خداوند به مردم گوش و چشم و عقل، و نیز سلاح داده است. تنها کافی است دور هم جمع شده و قیام کنند و گرگان درنده کره زمین را از میان بردارند، و صندلی های قدرت را به دست مردم عال و بی حرص و با تقوا قرار دهند، تا کسی گرسنه و یا بی خانمان نماند.

و انبیاء آمدند و همین را گفتند تا همه به حق خود برسند.

و قرآن نیز از همگان می خواهد تا کسی حق کسی را با ربا، با رشوه، با دزدی، با تجاوز، ضایع و تضییع نکند.

نیازمندی های روح

اما برای رفع نیازمندی های روح جویبار هدایت خویش را، از طریق نبوت انبیاء و امامت امامان و نزول قرآن مجید، سرازیر کرد، و در این زمینه نیز آبشارگونه موهبت کرد، به گونه ای که میلیاردها انسان تا قیامت می توانند از این سفره بهره مند و برخوردار باشند.

نسیم رحمت، ص: 108

در کنار این سفره غلام زاده می‌تواند بلال شود، و یا دهاتی ایرانی سلمان، و یا چوپان گمنام رنده‌ای ابوذر، و یا یعنی بی‌نام و نشان مالک اشتر و یا اویس قرن، و یا سیاه چهره‌ای بدبو می‌تواند چون شود، که بهترین انسان و بالاتر از تمام اصحاب انبیاء و امامان به شمار می‌آید.

این که نمی‌شود، یا نمی‌توانم، یا شدنی نیست، دروغی است که پیوسته انسان به خود گفته، و با آن خود را فریب می‌دهد. اگر این امر، ناممکن و ناشدنی بود برای بلال و سلمان و ابوذر نیز ممکن نبود.

تازه آنها در محاصره دشمن داخلی هم بودند و ما نیستیم.

یعنی هیچ شبی اتفاق نمی‌افتد که به دنبال شرکت در این محافل ما را دستگیر کرده و محاکمه نموده و در پی آن نیز شکنجه کنند که چرا به دنبال خدا و پیامبر به راه افتاده‌اید. اما با آنها چنین می‌کردند، لذا کسی همچون بلال را می‌گرفتند، و عریان ساخته و او را بر روی ریگ‌های داغ و سوزان می‌خوابانند، و تازیانه‌ها را بی‌وقفه بر او می‌کوفتند.

اما کسی نیست که تیغ به گردن ما نهاده و بگوید چرا به دنبال خدا و پیامبر رفته‌اید.

ولی با آنکه سرهای آنها را با شمشیر می‌زدند دست از دامان پیامبر و خدا بر نمی‌داشتند.

و البته فکر نکنید که همه اینها پیر و کهنسال بوده‌اند، هرگز! بلکه جوان بوده، و یا از جوانی این راه را پیشه خود ساختند.

در کربلا از طفل شش ماهه بود تا پیر هشتاد ساله و هیچکدام نگفتند که با خدا بودن سخت است و دشوار و ناشدنی.

پس هرگز به خود تلقین و القاء نکنیم که با خداوند نمی‌توان بود.

نشان رحمت

بنابراین، بدن و روح آدمی با مدد خداوندی امداد می‌شوند. و خداوند این امداد و نصرت را بر اساس رحمت بیکرانه خویش بر انسان ارزانی می‌کند.

پس، می‌توان گفت: آنچه هست نشان از رحمت خداست.

نسیم رحمت، ص: 109

و رحمت خداوند به دو گونه است، یکی رحمت عام و دیگری رحمت ویژه، که ابدان و اجسام موجودات به ویژه انسان را مشمول می سازد.

خداوند براساس رحمت عام و گسترده خویش به رحمان یاد می شود همچنانکه بر اساس رحمت خاص و ویژه خویش که نعمت ها و موهبت های بیشمار را بر روح آدمی ارزانی فرموده است، به رحیم یاد می گردد.

از این رو می توان گفت: انسان مظهر رحمن و رحیم است.

و به دیگر سخن وجود آدمی با تمام وجود گویای این کریمه مبارک است:

بسم الله الرحمن الرحيم

این که در آیه ای از آیات کتاب خود فرمود: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»، ما از رگ گردن به ایشان نزدیکتریم، گواه بر همین معناست، و در حقیقت اشاره به این حقیقت است که اگر انسان در خود تأمل کند می یابد و می بیند که خود جلوه «الله» و «رحمن» و «رحیم» است، و چیزی از خداوند رحمن و رحیم به او نزدیکتر نیست.

به عدد سوره ها

کلمات مبارک «الله»، «رحمن»، «رحیم» از مبارک ترین واژه های کتاب خداست، از این رو بیش از همه واژه ها به کار رفته اند، و نه تنها هر کدام به تنهایی بارها و بارها تکرار شده اند، بلکه با یکدیگر و در کنار یکدیگر در کریمه بسم الله الرحمن الرحيم، به عدد سوره های قرآن، یعنی یکصد و چهارده بار مکرر شده اند.

از این رو می توان گفت: مقدس ترین آیه از آیات این کتاب آسمانی «بسم الله الرحمن الرحيم» است.

رحمن، رحیم

بسم الله الرحمن الرحيم یعنی: بنام الله که پدید آورنده بدن و روح آدمی است.

خداوند رحمن است، یعنی نیازها و حاجات بدن را بر اساس رحمت

نسیم رحمت، ص: 110

واسعه خویش مرتفع می سازد. و رحیم است یعنی، جهت هدایت و راهیابی، نعمت‌هایی ویژه را در پیش روی روح و جان آدمی قرار می دهد.

رحمانیت حق

در رحمت رحمانیه حق هیچگونه قید و شرطی در میان نیست، بلکه او رحمت خود را ارزانی می کند، خواه حیوان باشد و خواه انسان، و در خصوص انسان نیز هیچ تفاوت نمی کند که وی آن را از خداوند بخواهد و یا نخواهد.

ای بسا کسی بگوید: مرا با خدا کاری نیست، و اساساً چیزی به نام خدا نه می فهمم و نه می پذیرم، ولی خداوند چنین کسی را نیز از رحمت خویش دور نمی دارد، و آنچه مایه حاجت اوست در اختیار می گذارد.

و البته، چنین کسی يك علف خوار دوپاست.

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» «1»

یعنی ایشان همچون حیوانند.

و خداوند حیوان را نیز از نعمت‌های دنیوی محروم نمی کند.

زیرا اساساً آنچه در این دنیاست در پیش او بها و ارزشی ندارد.

لذا در کتاب خود فرمود:

«مَتَاعاً لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ» «2»

این سفره دنیا بهره شما و گاو و خرن و استران شماست.

و البته، اگر این آب و علف پیش خدا بهایی داشت حتی لقمه‌ای از آن را در دهان مخالف خود قرار نمی داد، و هرگز از خوبان و اولیاء خود دریغ نمی کرد.

ولی شنیده‌اید که پیامبر 9 با تمام عظمتی که داشت گاهی تا سه شبانه‌روز چیزی به چنگ نمی‌آورد، و با این حال هیچ شکایت و گلایه‌ای نداشت، چون بها و ارزشی نداشت.

(1) اعراف / 179.

(2) نازعات / 33.

نسیم رحمت، ص: 111

آیا اگر آن بزرگوار به اینها دست می‌یافت به قیمت و حرمت او افزوده می‌شد؟ هرگز!

و راستی اگر انسان پی می‌برد که اینها را ارزش و حرمتی نیست کجا ریا را پیشه می‌کرد؟ و یا رشوه؟ و یا تقلب؟ و یا اختلاس؟

رحیمیت حق

رحمت رحیمیه، بر خلاف رحمت رحمانیه، بر همگان ارزانی نمی‌شود، بلکه آن به خواست صادقانه و قلبی انسان مشروط است، و انسان تا از سر صدق نخواهد به چنین رحمتی دست نمی‌یابد.

البته، از یاد نبریم که جلوه‌هایی از این رحمت همچون عقل نیز خداوند در درون وجود تمامی آدمیان قرار داده است.

بنابراین، همچنانکه پیش از این یاد شد، بسم الله الرحمن الرحیم ترکیب وجود ماست.

و راستی که تمام مردم دنیا، جز اندکی، همه از خود غافلند، و نمی‌دانند کیستند.

«أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»

وگرنه بوی خدا را از خود می‌شنیدند، زیرا بدن جلوه صفات خداست.

مگر نه آنکه تا خالق نباشد مخلوق نیز معنا ندارد، پس انسان جلوه خالقیت است.

مگر نه آنکه تا مصور و تصویرگری نباشد وجود شکل و صورت نیز بی‌معناست؟ پس، انسان جلوه مصوریت حق است.

مگر نه آنکه اگر رب و مربی در کار نباشد رشد مفهومی ندارد، پس انسان نیز که پیوسته در حال رشد و پیش از رفتن است جلوه ربوبیت حق خواهد بود.

نسیم رحمت، ص: 112

لذا در کتاب خود فرمود: من در وجود شما هستم آیا نمی بینید؟!

آیا نزدیکتر از این می شود؟

آیا در اینجا فاصله و جدایی معنا دارد؟ هرگز.

بنابراین، وقتی که «بسم الله الرحمن الرحيم» می گوئیم در واقع از ترکیب وجود خود یاد کرده ایم.

و راستی که چه شوم و پست و نامبارکند کسانی که وجود خود را که ترکیب «بسم الله الرحمن الرحيم» است به گناه و معصیت می نشانند؟

آیا حیف نیست که کسی يك جامی زیبا از بلور را منبع کثافات و آلودگی ها کند؟

لا اقل اگر می خواهید خود را به جن گناه جن مال کنید نخست همان کنید که سیدالشهداء علیه السلام فرمود که: ابتدا خود را از خدا دور کنید و آنچه از اوست به او بازگردانید و بعد هر چه می خواهید انجام دهید.

یعنی پیش از آلودن خویش، رحمانیت و رحیمیت حق را- اگر می توانید- از خود جدا کنید، و در حقیقت شناسنامه خود را عوض کنید و بعد هر کار کردید مانعی نیست.

وگرنه تا این بدن هست، هرگوشه ای از آن جلوه ای از جلوه های حق است، و در حقیقت معنای اسماء و صفات اوست.

از این رو فرمود:

«جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» «1»

برآتم تا جانشینی در زمین داشته باشم تا رحمانیت و رحیمیت و خالقیت و دیگر صفات من در او باشد.

یعنی می خواهم «بسم الله الرحمن الرحيم» را به صورت انسان درآورده و

(1) بقره/ 30.

نسیم رحمت، ص: 113

بر زمین قرار دهم.

آمین خداوند

بنابراین دریافتیم که در رحمت رحیمیه خواست و اراده انسان شرط اساسی است، و کسی می تواند مشمول آن رحمت خاص و بی منتها باشد که مُجَدَّانَه و صادقانه طالب باشد، و چنین کسی البته مؤمن است و در فضای هدایت خاص الهی قرار می گیرد.

انسان در فضای هدایت پیوسته دست خود را دراز کرده و تنها و تنها از خدا می خواهد و بس، و خداوند نیز بنابر وعده ای که کرده است چنین بنده ای را هرگز مردود نمی سازد.

چون بنده آید در دعا او در نَهان آمین کند «1»

«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» «2»

شنیدنی

و خواست های انسانی که در فضای هدایت قرار دارد بسی زیبا و شنیدنی است، حال یکی از این خواسته ها را از یکی از هدایت یافتگان پاکباز حق بشنوید.

عایشه به پیامبر گفت: چرا هر وقت فاطمه از در وارد می شود غ در برابرش تمام قامت قیام می کنید؟!!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدون امر خداوند کاری نمی کنم، پس اگر قیام می کنم فرمان خداست، همچنانکه اگر بر دستانش بوسه می زنم فرمان اوست.

همین فاطمه تا روز پایان عمر خود هر روز اینگونه دعا می کرد:

«یا حَیُّ یا قَیُّوم»

باری، او محبوب خود را خوب می‌شناخت، و می‌دانست که زنده است و تمام جهان به وجود او پابرجاست.

(1) شمس.

(2) غافر / 60.

نسیم رحمت، ص: 114

او بسم الله الرحمن الرحيم را در ترکیب وجود خود به خوبی لمس می‌کرد.

و می‌دید که هر چه هست از اوست، و هر چیز را باید از او خواست.

«يا حَيُّ يا قَيُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ اَسْتَغِيْثُ»

خدایا! فاطمه به حرمت تو پناه می‌آورد.

«فَاغِيْثْنِيْ»

پس ای محبوب من! پناهم ده.

یعنی، در عالم، جز تو، پناهی نمی‌بینم.

«وَلَا تَكْلِيْنيْ اِلٰى نَفْسِيْ طَرَفَةً عَيْنٍ اَبَدًا»

خدایا! به قدر چشم به هم زدن مرا به خود واگذار نکن.

چون اگر رها کنی همه چیز را از کف داده‌ام.

نباید روزی که خدا به انسان بگوید: تو را نمی‌خواهم، و تو را به خود واگذاشتم، اینجاست که دیگر هیچ چیز برای انسان نمی‌ماند.

عزیزان! اگر خدا در زندگی نباشد هیچ خبری نخواهد بود، نه دنیاست و نه آخرت.

باری، این، خواست فاطمه از خدا بود.

راستی که انسان در فضای هدایت به چه واقعیاتی التفات می کند و از خداوند چه خواسته هایی دارد!

نسیم رحمت، ص: 115

اشارت

عاقبت اجابت دعوت پیامبران پاك الهی.

و عقوبتِ آنان که از دعوت ایشان سرباز می زنند.

حکایت

1. حکایت: آن بانوی با مکرمت که بر حصیر بود اما از حصار جهان جهیده، و تا ملکوت عالم اوج، و در آن جایگاه امن، امان یافت.

نسیم رحمت، ص: 117

تا ملکوت

اگر دانه ها در دل خاک می ماندند، و از خود حرکتی نشان نداده و بالا نمی آمدند، پوك و پوچ و پوسیده شده، و از دست می رفتند، و موجودات دیگر نیز از بار و ثمر آنها نصیبی نمی بردند.

از این رو، هیچ دانه ای در خاک نمی ماند، بلکه به رشد نشسته و رُو به بالا می آید.

و البته، این در حالی است که تمامی دانه ها و گیاهان، و درختان با جاذبه زمین نیز دست به گریبان می باشند، ولی هیچکدام تسلیم جاذبه آن نبوده، بلکه در برابر آن جاذبه سنگین مقاومت کرده و بر خلاف جهت آن به سوی عالم بالا حرکت می کنند.

اگر دانه‌ها در برابر جاذبه خاك سر تسلیم می‌ساییدند، رشدی نمی‌یافتند، بلکه فروتر شده و سمت عمق زمین حرکت می‌کردند، بی‌آنکه به حاصل نشسته، و محصولی داشته باشند زیرا که دانه‌ها تنها در پرتو و عناصری همچون: هوا

نسیم رحمت، ص: 118

و نیز نور تابان ماه و ستارگان و هم‌گرما و سرمای فضا، توان سبز شدن و رشد یافتن و به بازنشست را دارند، و از این همه هیچکدام در دل خاك وجود ندارد.

حال، انسان‌ها چیزی درست شبیه به همین دانه‌ها می‌مانند، همچنانکه دنیا نیز بی‌شبهت با خاك نیست. از این‌رو، توصیه کتاب آسمانی و تمامی انبیاء و پیشوایان دین به انسان‌هاست که از دنیا با تمام جاذبه‌هایی که دارد دل برکنند و به سوی عالم بالا و اعلیٰ اوج گرفته و صعود کنند.

انسان اگر اسیر جاذبه‌های دنیا باشد، و در آن در جا زده و توقف یابد، هرگز سبز نخواهد شد، و نه رشدی می‌یابد، و نه بار و بری، زیرا در آن جز سیاهی و ظلمت چیزی نیست، و نه از نور و روشنایی خبری خواهد بود، و نه از نسیم دلنواز رحمت حق اثری می‌باشد.

عالم اعلیٰ

بنابراین، محصول دعوت و تبلیغ تمامی پیامبران و نیز فرهنگ عرشی تمامی اولیاء پاك حق و کتب آسمانی این است که از دنیا درآیید و به سوی عالم اعلیٰ حرکت کنید، تا بهره خود را هم از عالم دنیا و هم از عالم بالا نصیب برید. و تأکید می‌کنند که ماندن در دنیا و دل بستن به جلوه‌های کاذب و ناپایدار آن مایه زبان و خسارت و فساد خواهد بود. و کسی که به این حقیقت واقف نیست و یا باور ندارد می‌تواند تاریخ هم نوعان خود را مرور کند، و ببیند که ایشان بر اثر دلدادگی به مظاهر خاك و دنیا از کجا به کجا سقوط کرده و فرود آمدند.

یکی از ایشان فرعون بود، که با تن ناتوان، و فکر محدود و نارسای خود فریاد: «اَنَا رُبُّكُمُ الْأَعْلَى» زد، و به دنبال آن مبتلا به چه فسادهایی که شد.

باری، آنها که دلباخته دنیا شدند، و در آن محدود و محبوس و اسیر گشتند یا قارون شده، یا هامان، و یا بلعم باعورا، و یا آتیل و یا نژون و یا هیلتر و یا... ..

و عموماً فسق را پیش، و ظلم را شیوه خود قرار دادند.

ولی آنها که دعوت انبیاء را اجابت کرده، و از دنیا با تمام جاذبه‌ها و مظاهر

نسیم رحمت، ص: 119

دلفریب آن دل‌کنده و دور شدند و به طرف عالم بالا که عالم نور و ملکوت و عبادت و اطاعت و خدمت به خلق است پرکشیدند، در حقیقت به فضایی در آمدند که در آنجا انوار ملکوت و رحمت بی‌نهایت حق و مهر بی‌منتها و فیوضات بی‌کرانه او موج می‌زند، و آنها نیز بهره‌ها بردند و ثمرها یافتند.

و از این‌رو رنگ خدایی به خود گرفته، و مظهر صفات و اسماء زیبای الهی شدند.

وسلمان یکی از ایشان بود، و زکریا بن آدم یکی دیگر، و مالک اشتر و کسان دیگر نیز از همین تبار بودند، که دعوت انبیاء الهی را با تمام وجود اجابت کردند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» «1»

سه حقیقت

حال، چگونه باید همچون: سلمان و مالک و دیگر انسان‌های پاک، دل از دنیا برکند و بالا رفت؟

پاسخ این سخن را می‌توان در آیه کریمه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چیست.

در حقیقت این آیه از آیات الهی راه را به روشنی تمام راهنمایی می‌کند.

این آیه می‌گوید: به سه حقیقت التفات کنید: یکی الله، و دیگری رحمن، و سومی رحیم.

الله

قرآن کریم به کرات فرموده است: اندیشه کنید تا دریابید که: با این جهانی که در گردش است گرداننده‌ای نیز هست. و گرداننده را بشناسید، و سپس حرف‌ها و سخن‌های او را بشنوید، تا شما نیز مطابق خواست و فرمان او به گردش در آید، همچنان که تمامی اجزاء عالم مطابق خواست و اراده او در گردشند. و در يك سخن تنها به او دل داده، و تنها دلداده او باشید.

(1) انفال / 24.

نسیم رحمت، ص: 120

و در این صورت است که انسان پاك شده و میل به بالا رفتن را پیدا کرده و در جهت آن می کوشد.

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» «1»

باری، وقتی که جان آدمی پاك شده و محل الوهیت و نیز عمرش عشق حضرت حق باشد لاجرم میل به بالا شدن پدید خواهد آمد، و تنها خدا می داند که در این صورت انسان تا کجا اوج خواهد گرفت.

پیامبر پاك و با کرامت اسلام کنار بستر خدیجه نشسته، و خدیجه نیز در آستانه ارتحال و پیوستن به ملکوت بالا بود. پیش از آنکه آن حادثه جانکاه رخ دهد دختر خردسال خود، فاطمه را به آغوش گرفت و به خانه عموی خود حضرت ابوطالب برد، و آهسته فرمود: عمو جان! چیزی به مرگ مادرش نمانده است، و من هیچ دوست ندارم که شاهد مرگ مادر باشد، از این رو می خواهم پیش شما بماند.

و آنگاه شتابان بازگشت و خود را به بستر خدیجه رسانید. بستری که از لیف خرما و در اتاقکی محدود، زیر سقفی گلین جای داشت، و این تمام ثروت و سرمایه بانویی بود که روزی از ثروتمندترین مردم روزگار خود بوده است. ولی از آن همه، جز همین مقدار اندك، همه را در راه خداوند خرج و صرف نمود.

آری، وقتی انسان بالا بیاید دست به جیب خواهد شد و خرج خواهد کرد. وگرنه تا انسان در بالا قرار نگیرد کجا حاضر است خیری و منفعتی به کسی برساند.

همچنانکه دانه سیب اگر در خاک بماند و بالا نیاید کجا می تواند دیگران را با ثمرات انبوه و بسیار خود میزبانی کند.

و خدیجه بالا آمده بود، و از این رو چون ابر بهاران می بارید، و همه را از ثروت خود بهره ور می ساخت.

حال همین خدیجه در حال احتضار و در آستانه مرگ است، ولی زار زار

(1) فاطر / 10.

نسیم رحمت، ص: 121

می‌گیرید.

و پیامبر با شگفتی ماجرا را جویا می‌شود، و خدیجه می‌گوید: نه برای مرگ، و نه برای تنها شدن تو، و نه برای بی‌مادر شدن دخترم، و نه برای هیچ چیز دیگر گریه نمی‌کنم، بلکه گریه‌ام از این است که هیچ نمی‌دانم حال که به سوی خداوند می‌روم او با من چگونه است، آیا از من خشنود بوده و یا ناراضی خواهد بود!

در همین میان جبرئیل فرود آمد، و گفت: خداوند فرموده است سلام مرا به خدیجه برسان و بگو من از تو کاملاً راضی هستم.

یعنی نور که با نور سر جنگ ندارد، بلکه با ظلمت است که کنار نخواهد آمد.

و خدیجه شاد شد و گفت: یا رسول الله! اکنون در دلم جای هیچ نگرانی نیست، و در همان حال از دنیا رفت، و چیزی نگذشت که او را به خاك سپرد، و سپس به دنبال فاطمه رفت، و او را به دامن گرفته و به خانه بازگشت. همینکه به خانه رسید پرسیدم: پدر! مادرم کجاست. پیامبر فرمود: مادرت در ملکوت اعلیٰ با ملکوتیان عالم به پرواز است.

راستی، بالا رفتن تا کجا؟

آیا از ملکوت که جایگاه لقاء و وصال و مشاهده خداوند است چیزی برتر و بالاتر خواهد بود؟

رحمن

باید به رحمانیت حق توجه یافت. یعنی آنچه از نعمت در اختیار ماست از او بدانیم، و بس.

توجه به رحمانیت خداوند یعنی اینکه سفره‌های نعمت را از او بدانیم و با دستور او به دست آورده، و نیز مصرف و خرج کنیم، و هرگز نعمتی از نعمت‌های او را خرج مخالفت با او نکنیم.

رحیم

و رحیمیت، رحمت ویژه خداست و عنایت و نگاهی دیگر است.

نسیم رحمت، ص: 122

عزیزان! بکوشید که این رحمت ممتاز و بی‌بدیل را در همین ایام جوانی متوجه خود سازید، نه به وقتی که گرد پیری بر سر و روی شما می‌نشیند.

مبادا به گونه‌ای باشید که جوانی و زیبایی و توان و نیروی خود را خرج مخالفت با خدا کنید، و وقتی که این همه را از کف داده درب خانه خدا را کوفته، و هوای اطرف او را داشته باشید.

پیغام

البته او بر اساس رحیمیت خود پیغام فرستاده است که هر چند در کهولت، اگر طالب من شوید، با آنکه همه چیز خود را در راه غیر من باختهد باز نومید نباشید، چون من همان خدایی هستم که در سینه حیوانات «خونِ آلوده» را به شیر بدل می‌سازم پس می‌توانم تاریکی شما را به نور و روشنائی تبدیل کنم. زیرا رحیم، و کریم، و ارحم الراحمین، و نیز تواب می‌باشم. و سابقه ندارد که سائلی را برانم.

باری، اگر شما دیر آمده و ناتوانید ولی من ناتوان نبوده و نیستم. و شما را نجات خواهم داد، همچنانکه قوم نوح را نجات و رهایی بخشیدم.

قرآن می‌گوید: وقتی که نوح قدم بر کشتی نهاد تنها «بسم الله» که قسمتی از بسم الله الرحمن الرحیم است گفت، و همین مایه نجات او و همراهان وی شد.

اما خدای عزیز به ما تمامی بسم الله الرحمن الرحیم ارزانی فرمود. پس، از این سفره باز الهی خود را بهره‌ور سازید، و با استفاده از رحمانیت حق خود را به وادی رحیمیت که نبوت و قرآن است برسانید، و از طریق این رحیمیت با خداوند معیت پیدا کرده و نزدیک شوید آن هم به گونه‌ای که صدای او را بشنوید. و البته در چنین صورتی است که واقف می‌شوید که همه چیز و همه جا آهنگ و صدای خداست.

منظر روی تو زیبا نظری نیست که نیست

شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست

تیر بیداد تو پرتاب‌پری نیست که نیست

نیست يك مرغ دلی کش نفکندی به قفس

نه همین از غم تو سینه ما صد چاک است داغ تو لاله صفت بر جگری نیست که نیست

به فغانم زفراق رخ و زلفت به فغان سگ کویت همه شب تا سحری نیست که نیست
نیست

چشم ما دیده خفاش بود ورنه تو را جلوه حسن به دیوار و دری نیست که نیست

یعنی بنده من بعد از پنجاه سال که سر سفره من بودی هنوز مرا ندیدی؟!

تو در خانه من بودی و مرا ندیدی؟!

پس چند ماهی که در رحم مادر بودی چه کس از تو پرستاری کرد! و یا اکنون پرستار تو کیست؟!

و آن وقتی که تنها تو را به خاک می سپارند چه کسی غمخوار و پرستار تو خواهد بود؟!

موسیٰ نیست که دعوی انا الحق شنود ورنه آوای تو اندر شجری نیست که نیست

یعنی صدای تو مستمر می آید که بنده من باز هم در گریزی؟ و وقت آن نرسیده است که باز گردی؟!

«أَمْ يَأْنٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» «1»

(1) حدید/ 16.

نسیم رحمت، ص: 125

اشارت

آنچه در ملك سلیمان کارگشا بود، و در حقیقت سرمایه وی به شمار می آمد، و از آن نیز به انگشتی سلیمان یاد شده است، چیزی جز «بسم الله الرحمن الرحيم» نبوده و نیست.

حکایت

1. حکایت: مرحوم کشمیری که درب بسته و قفل را می گشود ولی با نام فاطمه.

نسیم رحمت، ص: 127

شیوه سلیمانی

وجود مبارك امام علی بن ابیطالب علیه السلام ظهور جلوه های ذات و افعال و صفات حضرت حق است، و در پاکی و طهارت چنان است که رسول با کرامت اسلام در باب ایشان فرمود: در هر کجای قرآن که از پاکان و صالحان سخن رفته است امیر ایشان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

حال همین وجود نازنین که پس از رسول مکرم اسلام کسی به قدر او بر عمق و ژرفای آیات کتاب خدا آگاه نبوده و نیست، می فرماید: در میان بندگان خداوند، از اولین تا به آخرین، کسی هموزن رسول خدا نبوده و نیست، و او بر همگان چه از نظر دانش و بینش و چه از منظر طاعت و بندگی و اخلاق و عمل مقدم و ممتاز است.

و البته هیچ جای شگفت هم نیست که خداوند در وجود يك انسان نادار و یتیم و امی این همه فضیلت های بی کران قرار دهد.

اساساً، کار خدا این است که قیمتی ترین اجناس و کالاهای این عالم را در

نسیم رحمت، ص: 128

موجوداتی به ظاهر هیچ و نازل جای می دهد. از این رو، مروارید را در صدف، ابریشم را در کرمی کوچک، عسل را در درون يك جانور ناچیز، و یا طلا را در دل مقداری سنگ نهاده است!

سوره حمد

از شمار فضیلت‌های بی‌شماری که بر پیامبر پاک الهی ارزانی شده است سوره مبارکه حمد است، که با اعطاء این سوره آن رسول با صفا را مورد کرامت قرار داد، و نهایت بزرگواری را در حق او روا داشت.

سوره حمد، همچون سوره‌های دیگر بر هیچیک از آحاد و افراد برتر در میان امت‌های گذشته ارزانی نشد.

البته، در میان آیات این سوره، همچنان که امام علی بی‌ایطالب علیه السلام فرموده است، تنها يك آیه که کریمه «بسم الله الرحمن الرحيم» باشد. بر یکی از پیامبران الهی یعنی حضرت سلیمان علیه السلام نازل شده است.

و سلیمان این آیه را در آغاز نامه خود که به یکی از پادشاهان روزگار خود نوشته، آورده است.

پادشاهی که نامه سلیمان را دریافت کرد زنی آفتاب پرست بود، که بر سرزمین یمن حکمرانی می‌کرد.

این پادشاه از آنجا که بانویی متعادل، خردمند، موقر، و دارای روحی انسانی بود به محض دریافت نامه سلیمان آنچه باید می‌گرفت، گرفت. و همین يك آیه، در نهایت موجب شد که دولت و ملت و تحت و بخت خویش را پشت سرگذاشته، و به سرزمین فلسطین آمده، و در پیشگاه سلیمان تسلیم شده، و اسلام آورد.

درباریان نابخرد

و این در حالی بود که درباریان نابخرد و به دور از معرفت به محض وقوف و آگاهی بر محتوای نامه «که سلیمان از پادشاه خواسته بود که تسلیم وی شده و به سوی او آیند» همصدا گفتند: گردان به گردان، سراپا مسلح می‌شویم، و سلیمان و

نسیم رحمت، ص: 129

درباریانش را منکوب و نابود می‌سازیم، و هم سرزمین او را به سرزمین خود ملحق می‌نماییم.

اما پادشاه گفت: این حرف‌های ناحساب و ناگفتنی را بر زبان نرانید.

و هرگز نگویید: می‌کشیم. می‌کوبیم. می‌بریم. مگر آنچه در این عالم است سهم و میراث شماست و یا تنها وقف شما ساخته‌اند.

و افزود: من از این نامه درمی‌یابم که صاحب آن اهل معنا و انسانیت است، و برای اثبات این مدعا امتحان می‌کنیم.

و سپس فرمان داد که: چند نفری، هدایای فراوان از طلا، نقره، و ظروف و دستارهای قیمتی برداشته و خود را به سلیمان رسانند، و از او بخواهند که با پذیرش هدایا از ما راضی شده و دست از ملك و مملکت ما بردارد و در این صورت است که پیدا و آشکارا می شود که او کیست و چکاره است، زیرا اگر با دیدن هدایا دل باخت، و پذیرفت، و از ما دست کشید معلوم می شود که در وجود او هیچ خبری نبوده، و از درون پوك و پوچ است. اما اگر نپذیرد، و دلدادۀ نشود خود بهترین گواه است که وجود او از آنچه گفته است سرشار و مالا مال بوده، و به خداوندی که او را با نام رحمن و رحیم یاد کرده است پایبند و باورمند می باشد. و اینجاست که اگر دنیا را نیز در کف او قرار دهند هیچ احساسی به او دست نخواهد داد، و هرگز و هیچگاه چیزی را در این دنیا خواهش نخواهد کرد. چون دارد و دارایی او نیز الله و رحمن و رحیم است.

شیوه سلیمانی

به دنبال فرمان پادشاه ماموران با انبوهی از هدایا به راه افتادند، و پس از چندی به کاخ سلیمان درآمدند، و هدایای خود را گشوده و از ماجرای مأموریت خود سخن گفتند.

سلیمان بی هیچ احساس و اعتناء نسبت به آنچه از باب هدیه با خود داشتند، فرمود: همه را به سلطان خود بازگردانید که مرا حاجت به هیچیک نیست، زیرا

نسیم رحمت، ص: 130

آنچه پروردگار من بر من ارزانی فرمود از آنچه شما آورده اید برتر و بهتر است.

اهل خدا تنها به داده پروردگار دل می دهند و بس.

اهل خدا، از خدا مالا مال و پر می باشند، و هرگز چشمداشت به کسی و چیزی ندارند.

اهل خدا، نه دلبرده شاه می شوند، و نه دلباخته به مال، و نه هدایایی همچون: طلا، نقره و یا...

و آنگاه گفت: غرضی جز این ندارم که شما را از بندگی غیر خداوند که مایه تباهی شماست برهانم، و دستان شما را در دستان الهیت و رحمت او جای دهم، و از این راه و با این کار دنیا و آخرت شما را آباد سازم. من می خواهم شما اسیر و محدود به این زر و زیورها و مال و جاه و جلال های کاذب نبوده و نباشید.

و سلیمان هیچگاه دلبرده تخت و اقبال خود نشد، با آنکه تخت و جاه او به گونه‌ای بود که بر اساس آیات کتاب حق برای هیچکس دیگر میسر نبوده و اتفاق نمی‌افتد.

آورده‌اند: در طی روزگار پادشاهی خود حتی درمی از بیت المال را برای خود نخواست.

پس از انجام وظایف خود از قصر به خانه خود که ساخته از خشت و گل بود باز می‌گشت، و به زنبیل بافی مشغول می‌شد، و آنگاه زنبیل‌های بافته را به بازار می‌برد، و می‌فروخت، تا از این راه امرار معاش کرده، و خرج زندگی و زن و فرزند خود را فراهم کند.

وقتی هم که زمان طاعت و عبادت فرا می‌رسید، به جای فروختن زنبیل به معبد می‌رفت، و قامت به عبادت حق می‌بست.

و در معبد اگر کسی از او می‌پرسید: کیستی؟ و کجایی؟ و چکاره‌ای؟ هرگز نمی‌گفت: سلیمانم. و یا پادشاه این سرزمین، بلکه با چشمانی پر از اشک می‌گفت:

«مَسْكِينٌ مِنَ الْمَسَاكِينِ»، خاك نشینم، همچون دیگران. و این سخن کسی است که آئمه جاه و جلال و نیرو و اقتدار، او را از خود بی‌خود نساخت و سایه سیاه و شوم

نسیم رحمت، ص: 131

غرور و نخوت را بر او نیفکند.

راستی، اگر مواد و دارایی‌های دنیا زمینه‌ساز غرور و فخر باشد باید کسی مثل سلیمان غرقه در غرور می‌شد.

باری؛ سلیمان به خوبی می‌دانست که آنچه از موهبت‌ها و نعمت‌ها در این دنیاست سایه‌ای از نعمت‌ها و مواهب جهان بالا و آخرت است، و کسی فریفته سایه که خیالی بیش نیست، نمی‌شود.

عکس لطف آن بر این آب و گل است

باغ‌ها و میوه‌ها اندر دل است

پس نخواندی ایزدش دار الغرور

گر نبودی عکس آن سرو سرور

این غرور آن است یعنی این خیال	هست از عکس دل و جان رجال
جمله مغروران بر این عکس آمده	بر گمانی کاین بود جنت کده
می گیرند از اصول باغها	بسر خیالی می کنند آن لاغها
چونکه خواب غفلت آیدشان به سر	راست ببینند و چه سود است آن نظر «1»

گنج

باری، این سلیمان با همه اعتبار و منزلتی که داشت از تمام قرآن تنها يك آیه بر او نازل شد، یعنی آیه بسم الله الرحمن الرحيم، که در ملك او کار يك گنج را می کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم، در ملك سلیمان کارگشا بود.

(1) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت 1365 تا 1370.

نسیم رحمت، ص: 132

بسم الله الرحمن الرحيم، تنها سرمایه سلیمان بود.

انگشت سلیمان

اینکه می گویند: سلیمان انگشتی با خود داشت که با آن جن و پری و دیو و دَد و یا هوا و زمین را مسخر خود می ساخت گمان می کنید انگشتی از نقره بوده که بر آن عقیقی زیبا و خوش نما سوار شده باشد؟ نه! اشتباه نکنید، بلکه انگشتی سلیمانی چیزی جز بسم الله الرحمن الرحيم نبود، که با آن هر کار که می خواست می کرد، و هر گره که داشت باز می کرد.

مرحوم قاضی که شاگردان برجسته‌ای همچون علامه طباطبائی تربیت فرمود، می‌گوید: یا استاد مرحوم کشمیری به خانه رسیدیم اما درب قفل بود، و نه با ایشان و نه با من کلید همراه نبود. یکبار فرمود: یا فاطمة الزهراء، و درب گشوده شد! حال، وقتی که نام فاطمه قفل بسته را می‌گشاید، آیا بسم الله که نام مقدس مولای فاطمه است اگر بر زبان پاک سلیمان جاری شود گره‌گشایی نمی‌کند؟!

و البته بسم الله الرحمن الرحيم تنها گره از کارهای فرو بسته گشوده نمی‌شود، بلکه فضیلت‌های بی‌شماری را نیز نصیب انسان می‌نماید. همچنان که در روایت آمده است برای کسی که این آیه را تلاوت می‌کند، به تعداد حروف آن حسنه‌ای در نامه‌اش ثبت می‌شود که از دنیا و آنچه در آن است برای وی نیکوتر است.

نسیم رحمت، ص: 133

اشارت

حرف حرفِ کریمه «بسم الله الرحمن الرحيم» اشارت به حقیقی است.

فهم اشارات جز نصیب پاکان نمی‌شود.

نسیم رحمت، ص: 135

توفیق حق

تنها مردم زیرک، تیزهوش و هوشمند دنیا نیستند که با شنیدن «فاء تا فرحزاد می‌روند، بلکه مردان ایمان و آخرت نیز از چنان فهم و ذکاوتی برخوردارند که به محض شنیدن هر حرف به حرف‌هایی دیگر پی می‌برند.

بصیر

باری؛ این قوم تیزفهم با شنیدن باء در بسم الله الرحمن الرحيم بصیر بودن حق را یادآورد می‌شوند.

و بصیر یعنی بینا.

و خداوند در همه احوال از کار و کردار آدمیان، غافل و بی خبر نبوده و نیست، بلکه پیوسته مراقبت و نظارت می کند. باری، برای خداوند شب و روز، و یا خلوت و جلوت، و یا نهان و آشکارا در کار نیست، بلکه همواره بر بندگان نظر دوخته، و هیچگاه از ایشان چشم نمی گیرد.

نسیم رحمت، ص: 136

تا عیب نگسترند ما را

در بسته به روی خود ز مردم

دانای نهان و آشکارا «1»

در بسته چه سود و عالم الغیب

«قَدْ عَلِمَ السَّرَائِرَ وَخَبَرَ الضَّمَائِرَ» «2»

بر تمامی پوشیده ها و اسرار آگاه، و از همه خفته های درونی با خبر است.

براین اساس، می توان گفت: او با همگان همراه بوده، و همگان نیز در محضر او می باشند.

پس اگر کسی به دروغ روی می آورد، یا خویش را به حرام آلوده می سازد، در حقیقت در پیش نگاه او خود را به این امور آلوده است، و این، جز منتهای بی شرمی و بی حیایی نخواهد بود.

سمیع

و از سین نیز سمیع بودن حق را یادآور می شوند.

و تو گویی؛ خداوند با ایشان می گوید: من سمیع و شنوایم، و سخن های شما را می شنوم پس مرا صدقه کنید، و مرا بخوانید، و تنها از من بخواهید.

هین از او خواهید نه از غیر او

آب در یم جو مجو در خشك مو

ورنخواهی از دگر هم او دهد

بر کف میلش سخا هم او نهد»3«

و البته دعا اگر از سر درد و درك باشد، و مجدانه و پیگیر صورت پذیرد حتماً به اجابت خواهد نشست، و این وعده خداوند است.

(1) سعدی.

(2) نهج البلاغه، خ 86.

(3) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت 1182 و 1138.

نسیم رحمت، ص: 137

گفت حق گر فاسق و اهل صنم

چون مرا خوانی اجابت ها کنم

تو دعا را سخت گیر و می شغول»1«

عاقبت برهاندت از دست غول»2«

سلب توفیق

ولی از یاد نبریم که خداوند توفیق دعا را از عاصیان و معصیت کاران خواهد گرفت، و زبان آنان را از زاری و ناله و اعتذار محروم خواهد ساخت.

بر دهان و بر دلش قفل است و بند	تا ننالد با خدا وقت گزند
داد مر فرعون را صد ملک و مال	تا بکرد او دعوی عزّ و جلال
در همه عمرش ندید او دردسر	تا ننالد سوی حق آن بدگهر
داد او را جمله ملک این جهان	حق ندادش درد و رنج و اندهان
درد آمد بهتر از ملک جهان	تا بخوانی مر خدا را در نهان
خواندن بی درد از افسردگی است	خواندن با درد از دل بُردگی است»3

راز تأخیر در اجابت

نکته‌ای دیگر که: در باب دعا می‌توان گفت آن است که خداوند در اجابت و

(1) می‌شغول، مشغول باش.

(2) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت 757.

(3) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت 199 تا 204.

نسیم رحمت، ص: 138

استجاب دعا تسریع نمی‌کند، بلکه آن را به تعمد به تأخیر می‌افکند تا بندگان بیشتر او را بخوانند.

گر برآرم حاجتش او وا رود	هم در آن بازیچه مستغرق شود
گرچه می‌نالد به جان یا مستجار	دل شکسته سینه خسته گو بزار

خوش همی آید مرا آواز او	و آن خدایا گفتن و آن راز او
و آنکه اندر لا به و در ماجرا	می فریباند به هر نوعی مرا
طوطیان و بلبلان را از سپند	از خوش آوازی قفس در می کنند
زاغ را و جغد را اندر قفس	کی کنند این خود نیامد در قصص «1»

مُحْصِی

و از میم بسم پی می برند که خداوند مُحْصِی است، یعنی در کار حساب و کتاب است و از هیچ چیز غفلت نداشته و غافل نیست.

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» «2»

غَفَلَت

اساساً، غفلت چیزی شبیه دود است. و دود از آتش است، و نه از نور.

بنابراین، غفلت در حریم خداوند که نور آسمانها و زمین است معنا و

(1) مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت 4224 تا 4229.

(2) بقره/ 85.

نسیم رحمت، ص: 139

مفهومی ندارد، و تنها در باب انسانها که بر اثر معصیت و گناه عین آتش می شوند، رایج و آشکار است.

جور دوران و هر آن رنجی که هست سهلت از بُعد حق و غفلت است

دولت آن دارد که جان آگه برد»¹

زانکه اینها بگذرند آن نگذرد

«لَا تَعْغَلْ فَلَسْتَ بِمَعْفُولٍ عَنْكَ»²

غافل مباش زیرا که از تو غافل نیستند.

غفلت از مرگ

و بدترین غفلت‌ها، پس از غفلت از خداوند، غافل شدن از مرگ و جهان آخرت است.

تو چنین خوش بخته در کشتی؟

موج و گردابها بدن زشتی

از این رو، در این جهان ناپایدار که حوادث، سیل آسا، به سوی انسان هجوم و حمله می‌آورند، هیچ چیز خوش‌تر و پسندیده‌تر از این نیست که آدمی سرمه غفلت را از چشمان خود پاک سازد.

زین سیل دمام که در این منزل خوابست»³

بیدار شو ای دیده که ایمن نتوان بود

وادی معنا

بنابراین، هر يك از حروف «باء» و «سین»، و «میم»، و همچنین دیگر

(1) مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت 1756 و 1757.

(2) نهج البلاغه، حکمت 391.

(3) حافظ.

نسیم رحمت، ص: 140

حروف این آیه از کتاب الهی می‌توانند یادآور حقایقی زیبا باشند، که البته درک و دریافت و فهم آن جز به توفیق حق میسر نخواهد بود.

توضیح بیشتر آنکه: پاره‌ای از بزرگان برآنند که ورود به حوزه بسم الله الرحمن الرحیم بدون عنایت و حمایت حق هرگز امکان‌پذیر نیست.

به دیگر سخن، منظور این بزرگواران آن است که انسان به خودی خود، بسم الله الرحمن الرحیم را فرا نمی‌گیرد، و یا به خواست خود آن را به ذهن و حافظه نمی‌دهد، و یا به دور از مشیت حق بر زبان نمی‌راند، و گرنه میلیاردها زبان بوده و هست و هر کدام ماه‌ها و سال‌ها در دهان‌ها گشته و می‌گردد، اما حتی برای یکبار نیز بسم الله الرحمن الرحیم نگفته، و نمی‌گویند.

بنابراین، انسان‌ها نیستند که آن را گفته، و یا در ذهن و خاطر خود ثبت نموده‌اند، بلکه عنایت ازلیه حق به آنان اقبال نموده، و از میان ایشان انسان‌هایی مستعد که استعداد خود را به بازار معنویت راه می‌دهند، گزینش و انتخاب کرده، و همین عامل می‌شود که نخست توفیق ورود به وادی الفاظ یافته، و کلمات این آیه مبارک را به ذهن داده، و بر زبان برانند. و در این صورت تنها آن را گفته، بی‌آنکه از مواد و محتوای آسمانی آن با خبر باشند، و یا از اشارت و تنبیهات، و لطایف آن خبری نصیب برند.

اما به دنبال این مرحله، مرحله‌ای دیگر است، و آن اینکه خود را از قلمرو الفاظ عبور داده، و ایشان را به وادی معنا و مفهوم سوق و سلوک می‌دهد.

و در آنجاست که درمی‌یابد با موجودی روبرو هست که از یکسو الله است، و دارای جمیع خصال شایسته و نیکوکار، که برجسته‌ترین آنها رحمت است که آن نیز به دو گونه است یکی رحمانیت و دیگری رحیمیت.

و همینجاست که با رؤیت کمال حق به نقص و نقصان خویش واقف و آگاه می‌شود.

همچنانکه انسان کوتاه قامت وقتی که همپای انسان بلند قامت قرار می‌گیرد

نسیم رحمت، ص: 141

به کوتاهی خود وقوف و التفات بیشتری می یابد.

رنگ حق

و البته، چنین انسانی در رفع نقص خود می کوشد، و خود را به رنگ حق همزنگ می سازد، و با خود می گوید: مولای من رحمان است، و بر همین اساس بر همگان بی مزد و منت و دور از هر گونه چشمداشت احسان و نیکی می کند، پس من نیز همین شیوه را پیشه خود سازم، و یا اینکه او گره گشاست من نیز گره گشایی کنم.

و به همین صورت نقص های خود را رفع، و به کمال نزدیک و نزدیکتر می شود.

امداد حق

البته، رسیدن به این منزلت والا که به دنبال آن نیز عمل به فرامین حق است، جز با امداد و توفیق او ممکن نمی نماید. و اساساً برداشتن هرگام، هر چند کوچک و ناچیز، در وادی معنا و معنویت جز با توفیق و نصرت الهی امکان پذیر نخواهد بود.

از این رو، بزرگان از علماء گفته اند هر بار که بسم الله الرحمن الرحیم را بر زبان می رانید، در حقیقت اوست که با زبان شما نام خود را تلاوت کرده است.

لذا فیض کاشانی گفته است: محبوب من! تاکنون یکبار نماز نخوانده ام، چون هرگاه نماز خواندم دیدم آنکه از زبان من نماز می گزارد جز تو کسی نیست، و گرنه گِل وجود من چه اندازه ارزش و اعتبار دارد که به حرف آمده، و نام مقدس تو را یادآور شود.

«إِنَّ الثَّرَابَ وَرَبُّ الْأَرْبابِ»

من خاکی کجا و تو کجا؟

بنابراین، تو نماز خواندی اما به زبان من.

تو یا الله گفتی ولی به زبان من.

تو خود را به تماشا نشستی، ولی با چشمان من.

البته، فیض این حرف‌ها را از پیش خود نگفته است، بلکه در این سخن با علی علیه السلام همصدا وهم آوا شده است. چون علی علیه السلام در نیمه‌های شب، در مسجد کوفه، صورت به خاک داشته و با دنیایی از سوز و گداز می‌فرمود:

«مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْحَیُّ وَانَا الْمَیِّتُ»

مولای من! زنده تویی، و من مرده.

یعنی اگر چیزی می‌گویم، من نیستم چون مرده‌ام و مرده که سخن نمی‌گوید.

و یا اگر می‌شنوم در حقیقت تو می‌شنوی، چرا که من مرده‌ام و مرده هرگز قادر به شنیدن نیست.

دل نامهربان

بنابراین، ما اگر گاهگاهی لایق این می‌شویم که نام خدا را گفته و یا بسم الله الرحمن الرحیم را بر زبان برانیم جز عنایت و توجه ویژه او نخواهد بود.

و چه کم توفیق و بی‌بهره‌اند آن جماعتی که حتی از گفتن آن نام در نماز نیز محرومند. و محرومتر آنکه این کریمه مبارکه، که عظیم‌ترین آیات کتاب خداست را جزء سوره‌های قرآن نیز قلمداد نمی‌کنند.

زنجشیری در کتاب کشف خود که در باب تفسیر قرآن نوشته است، می‌گوید: میان عالمان اهل سنت این نزاع جدی است که آیا بسم الله الرحمن الرحیم که در صدر و آغاز هر سوره قرار دارد جزء سوره‌های قرآنی هست و یا نیست؟

و آنگاه افزوده است که جماعتی آن را جزء می‌دانند، و گروهی نیز نمی‌دانند، از این‌رو، آن را در نمازهای واجب خود قرائت نمی‌کنند، و در حقیقت با چیزی که حقیقت همه هستی در آن متجلی است قطع رابطه می‌کنند.

و راستی چه محرومیتی از این بالاتر که انسان در نماز خویش اتصال به الهیت و رحمانیت و رحیمیت نداشته باشد.

نسیم رحمت، ص: 143

لذا اغلب این جماعت دل مهربانی ندارند.

و نه چشم اشکباری.

و از همین رو انسان‌هایی سخت، تلخ، زُحمت و بداخلاق می‌باشند.

و امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند این جماعت را نابود کند که بی‌دلیل بسم الله الرحمن الرحيم را جزء سوره نمی‌دانند.

حال ببینید چقدر قلب امام علیه السلام به درد آمده است که آنان را به نفرین گرفته است.

و بعد فخر رازی نظر خود را می‌گوید.

فخر رازی خود از عالمان برجسته و شایسته این قوم به شمار می‌آید.

امروزه که نُهصد سال از روزگار او می‌گذرد، هنوز که هنوز است تفسیر وی برای عالمان دین جلوه داشته و جالب توجه است.

در روزگار خود نیز از برترین دانشمندان آن روزگار قلمداد می‌شده است.

و از انصاف نباید گذشت که مایه‌های دانش او بسیار بالا و قابل تحسین است.

نظر فخر رازی آنست که بسم الله را جزء سوره می‌داند، و از این رو می‌گوید:

من هیچ نمازی از نمازهای خود را بدون قرائت بسم الله نمی‌خوانم.

و می‌گوید: اگر بسم الله را قرائت می‌کنم دلیل دارم، و دلیل من آنست که بر اساس تحقیقی که داشته‌ام دریافته‌ام که، علی بن ابیطالب علیه السلام آن را در تمام نمازهای خود قرائت می‌کرده است. و آنگاه می‌افزاید: «مَنْ أَخَذَ عَلِيًّا أَمَاماً فِي دِينِهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا» هر کس که در دین خود علی را به پیشوایی بپذیرد، و آنچه او می‌کند پیشه خود سازد به ریسمان محکم حق آویخته است، ریسمانی که هرگز انفصام و بریدگی نخواهد یافت، و در آن سقوط و انحطاط نیز معنا ندارد.

نسیم رحمت، ص: 145

اشارت

نام مبارك الله مايه پاكي و طهارت جان و جسم آدمی است، و آنان که بر حقیقت این نام وقوف و آگاهی بیشتر داشته باشند، پاکترند.

نسیم رحمت، ص: 147

طهارت

کسی از دل صحراء می گذشت، ابراهیم ادهم را دید که در کنار جوی نشسته، و بر درختی تکیه کرده، و آن سوی تر نیز میخ افسار اسب خویش را که از جنس طلاست در خاک فرو برده است، با شگفتی پرسید: ابراهیم! می بینم که میخ افسار اسب تو از طلاست حال آنکه در میان مردم شهر به زهد و تقوا، شهره و آوازه ای.

ابراهیم با لب های خود تبسمی نشان داده و نرم و ملایم گفت: می بینی که آن را در گل فرو کرده ام و نه در دل.

و این، حقیقت زهد و تقواست.

حقیقت تقوا و زهد این است که انسان به هیچ چیز جز خداوند دل نداده و دل نبندد.

ما زهل عالمیم اما زعالم فارغیم از غم و شادی و نورو و محرم فارغیم

نسیم رحمت، ص: 148

با تھی دستی دو عالم را به دست آورده ایم ساده لوح افتاده ایم از نقش خاتم فارغیم «1»

دل آلوده

در این دنیا، تعلقات و دلبستگی‌های انسان به هر چیز و هر کس همانند میکروب‌هایی است که بر گردِ دل آلوده می‌نشینند.

ولی اگر «دل»، پاک و سالم باشد البته به چنین آفات و میکروب‌ها آلوده نمی‌گردد.

نور

و دل، پاک نمی‌شود جز با نور، همچنان که سایر اعضای انسان در صورت آلودگی پاک نمی‌شوند، جز با آب.

بنابراین، نور با دل آلوده همان می‌کند، که آب با اعضای آلوده انسان.

نور خداوند

و مقصود از نور جز خداوند نیست.

همچنانکه خود فرمود:

«اللَّهُ نُورٌ» «2»

خداوند، نور و فروغ هستی است.

زفروغ رخت، جهان روشن

ای به روی تو، چشم جان روشن

«قُلْ أَلَا هُوَ أَضَاءُ بُنُورِهِ كُلِّ ظَلَامٍ» «3»

جز او خدایی وجود ندارد، خدایی که با نور خود تمامی تاریکی‌ها را روشن ساخت.

(2) نور / 35.

(3) نُجج البلاغه، خ 182.

نسیم رحمت، ص: 149

سُفال و گِل

و دلی که از این نور محروم و دور باشد چیزی جز سفال و گِل نیست.

چون نباشد روح جز گِل نیست آن

چون نباشد نور دل دل نیست آن

صنعت خلق است آن شیشه و سفال «1»

نور مصباح است داد ذوالجلال

البته از یاد نبریم که هر دلی، مستعد و قابل برای پذیرش این نور نمی باشد.

کاو نباشد عاشق ظلمت چو موش

نور یابد مستعد تیزگوش

طهارت

ولی کسی که مستعد باشد از خداوند، که عین نور است، بهره و نصیب برده و پاک و پاکیزه جان می شود، همچنان که دستان آلوده تنها در پرتو آب به طهارت و پاکی می رسند.

البته، میان آب و نور خداوند، همچون ماه من تا ماه گردون، فاصله ها و فرق هاست.

و از جمله فرق ها اینکه نام آب، آلوده را پاک نمی کند، اما نام خداوند کافر را، که عین نجاست است، و نجاست آن با هفتاد دریا زدوده نمی شود، پاک می سازد.

چون درآید نام پاک اندر دهان

نی پلیدی ماند و نی انڈهان»2»

توضیح بیشتر اینکه: نام مقدس خداوند، که همان الله باشد، آثار بی شماری

(1) مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت 2878 و 2880.

(2) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت 188.

نسیم رحمت، ص: 150

دارد، که یکی از آنها تطهیر و پاکی است. زیرا انسان، بر اثر کفر، به آلودگی و پلیدی همه جانبه‌ای مبتلا خواهد شد. و از سویی در میان پاک‌کننده‌های این عالم هیچ چیز قادر به رفع پلیدی و آلودگی کفر نیست.

بنابراین، کافر به هر کجا که روی آورد آلوده و ناپاک است، خواه در دنیا و خواه در دوزخ، و خواه در دریا و خواه در خشکی، و خواه در سایه و خواه در آفتاب. و اساساً هیچ چیزی نیست که آثار آلودگی که زاییده از کفر است زدوده سازد، جز آنکه خود را با نام مقدس الله مستعد سازد، زیرا شعاع نور در آنجا تا آنجاست که هر چند اتصال ظاهری و صوری باشد، مایه پاکی خواهد بود، و به یکباره از تمام آن آلودگی‌ها و رجس‌ها و نجاسات باطن پاکی و پاکیزگی محقق خواهد شد.

از این‌رو، کافر برای دست‌یابی به پاکی و طهارت کافی است یکبار بگوید: لا اله الا الله.

البته برای خداوند نام‌های فراوانی است، که هر کدام تأثیر و خاصیت خاص خود را دارد، ولی نامی که مایه طهارت کافر می‌باشد تنها نام مقدس الله خواهد بود.

بر این اساس، اگر کافر به جای «لا اله الا الله» بگوید: لا اله الا الرحمن و یا لا اله الا الرحیم، صرفه‌ای نمی‌برد، و به همان آلودگی و نجاست خود باقی می‌ماند.

و راستی که وقتی نام پاك الله آن هم به صورت زبانی و صوری و ظاهری اینگونه پاکی و طهارت را در پی دارد، حال اگر کسی خود خداوند را با زبان دل و با تمام جان و همراه با عشق و دلدادگی یاد نماید چه پاکی و قداستی را به دنبال خواهد داشت!

اسم خواندی رو مسمی را بجو مه به بالا دان نه اندر آب جو «1»

و چنین قداست و طهارتی را می توان در انسان هایی که عاشقانه نه تنها به نامش بل با حقیقتش اتصال یافته اند، به تماشا نشست.

و قرآن از این انسان های پاك و پاکیزه جان اینگونه یاد کرده است:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» «1»

بر اساس این آیه کریمه فاعل و پدید آورنده طهارت در وجود انسان های طاهر و پاك خود پروردگار عالم است.

حال، اینکه فرموده است من شما را پاك قرار داده ام، باد به تأمل نشست که مقصود کدام پاکی است.

مرحوم علامه طباطبایی فرموده است: منظور از طهارت، طهارت نوعی است، که تمام مراحل آن را شامل می شود. و طهارتی است که در صاحب آن يك میلیارد از زن آلودگی و پلیدی یافت نمی شود.

منتهای پاکی

و این طهارت، طهارتی است که از ناحیه وجود مقدسی به ایشان رسیده است که منتهای پاکی و قدس و قداست است.

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» «2»

قدوس، یعنی وجود مقدسی که بی نهایت پاك و بی عیب و بی نقص است.

از این رو، وقتی که خود را به عنوان مُطَهَّر و پاک کننده اهل بیت یاد می کند معنی و مفهوم آن این است که صفات و اسماء و اراده و رحمت من در وجود ایشان جلوه نموده است. به گونه ای که حتی گوشه ای از وجود این بزرگواران گرفتار کمترین ظلمت و سیاهی و نقص و عیب و جهل نخواهد بود، چون این طهارت گرفته شده از ذات پاک الله است.

(1) احزاب / 33.

(2) حشر / 23.

نسیم رحمت، ص: 152

مایه طهارت

بنابراین، نام مبارك الله، چه با زبان و چه با دل ادا شود، مایه قدس و طهارت است.

و از همین روست که قرآن کریم ما را پیوسته به ذکر نام مقدس خداوند می خواند، زیرا همواره در معرض آلودگی ها و پلیدی ها می باشیم، و تنها چیزی که می تواند آنها را از دامن ما شسته و زدوده نماید ذکر همین نام مقدس است.

این قدر گفتیم باقی فکر کن

فکر اگر جامد بُود رو ذکر کن

ذکر آرد فکر را در اهتزاز

ذکر را خوشید این افسرده «1»

مایه بلا

و این در حالی است که جز ذکر خداوند ذکر هر چیز و هر کس نه تنها مایه نجات و رهایی نیست بلکه مایه ابتلا و گرفتاری است، و نیز آلودگی و پلیدی بسیار در پی دارد.

قرآن کریم حکایت می کند که یوسف که طالب آزادی بود در زندان به هم زندانی خود که در آستانه رهایی بود گفت: مرا پیش پادشاه یاد کن. ولی زندانی پس از خروج از زندان یوسف را از یاد می برد، و از آن پس نیز سال ها بر زندان یوسف می گذرد.

جناب مولانا می گوید: این که رفیق زندانی، یوسف را از یاد برد و بلکه نام و یاد یوسف را از ذهن و خیال وی زدود، بی حساب نبود، و این به نشان کیفر بود.

زیرا که یوسف لحظه‌ای از ذکر و یاد پادشاه مطلق و مالك ملك و ملکوت غافل شد، و دست به دامان کسی جز او زد، و به جای آنکه از او مدد بخواهد از کسی دیگر

(1) مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت 1475 و 1476.

نسیم رحمت، ص: 153

امداد طلبید.

پس جزای آنکه دید او را بعین	ماند یوسف حبس در بضع سنین
یاد یوسف دیو از عقلش سترد	وَز دلش دیو آن سخن را یاد برد
زین گنه کآمد از آن نیکو خصال	ماند در زندان زداور چند سال
که چه تقصیر آمد از خورشید داد	تا تو چون خفاش آفتی در سواد
هین چه تقصیر آمد از بحر و سحاب	تا تو یاری خواهی از ریگ و سراب
عام اگر خفاش طبعند و مجاز	یوسفا داری تو آخر چشم باز
گر خفاشی رفت در کور و کبود	باز سلطان دیده را باری چه بود
پس ادب کردش بدین جرم اوستاد	که مساز از چوب پوسیده عماد»1«

و البته مردان خدا پس از هر خطا و غفلت به خود آمده، و خدا را یاد می کنند، و همین مایه راحتی ایشان می شود، از این رو، یوسف پس از التفات و توجه به یاد خداوند به آسانی رسید، و سختی و صعوبت زندان بر او سهل و آسان شد.

(1) مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت 3413 تا 3420.

نسیم رحمت، ص: 154

لیک یوسف را به خود مشغول کرد
تا نیاید در دلش ز آن حبس درد
آنچنانش انس و مستی داد حق
که نه زندان ماند پیشش نه عَسَق «1»

شرط یاد خداوند

و هیچ از یاد نبریم که تنها کسانی می‌توانند به خود آمده، و خدا را یاد کنند که ذهن و خیال خویش را از یاد همه چیز و همه کس تهی کنند.

چون تهی شد یاد حق آغاز کرد
یا رب و یا رب اجزئی ساز کرد «2»

و کیست که نداند که تهی ساختن خیال و ذهن خویش را از غیر خداوند و نیز تنها یاد و نام او را بر زبان و دل راندن کار هر بی‌سر و پا نبوده و نیست.

اذکر والله کار هر اوباش نیست
ارجعی بر پای هر قلاش نیست «3»

باری، کسی دل به یاد آن محبوب یکتا مشغول می‌دارد، که جز خط و خال آن عزیز حکیم چیزی دیگر بر لوح دلش نقش نبسته، و نه درسی جز عشق آموخته باشد.

خط و خال تو چو بر لوح دلم نقش بست
نقش هر صورت زینده ببرد از یادم
به جز از درس غم عشق نیاموخت مرا
روز اول که سبق پیش نهاد استادم «4»

(1) مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت 3414 و 3415.

(2) مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت 4212.

(3) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت 3072.

(4) ملا هادی سبزواری.

نسیم رحمت، ص: 155

واژه الله

و کسی که مشتاق باشد به منزلت و مرتبت این مردان دلداده و عاشق دست یابد، نخست موعظه کتاب خدا به ایشان آن است، که خود را به رنگ آنان در آورده و پیوسته از خداوند با نام الله یاد کند:

«اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» «1»

در این آیه فرمود: الله را یاد کنید، و نفرمود: رحمن را و یا رحیم را و یا خالق را یادآور شوید.

رحمن و یا رحیم و یا هر نام از نامهای پروردگار تنها به خصلت و خصیصه‌ای خاص دلالت می‌کند، جز واژه الله که به معنای ذات مقدسی است که برخوردار از تمامی کمالات و صفات برتر و برجسته است.

و انسان، محتاج و نیازمند تمامی اوصاف و خصال والاست، و گرنه با يك خصلت و ویژگی گره از کارهای پر گره او گشوده نمی‌شود.

مراتب ذکر

سخنی که در باب ذکر می‌توان گفت آن است که ذکر خداوند مراتب گونه‌گونی دارد.

یکی از مراتب ذکر، ذکر زبانی است، مثل اینکه انسان نام خداوند را بر زبان آورد.

و مرتبه بالاتر از این، ذکر قلب است، که همان ایمان و باور باشد.

و مرتبه بالاتر از این نیز ذکر عملی است، مثل اینکه انسان قامت به نماز بسته، و طاعت خدا را گزارد.

از این رو فرمود:

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي» «2»

(1) احزاب / 41.

(2) طه / 14.

نسیم رحمت، ص: 156

بنابراین، نماز خود نوعی از ذکر خداوند است، همچنانکه سایر عبادات نیز اینگونه‌اند.

پس کسی که لب از طعام می‌بندد و روزه می‌گیرد او نیز ذاکر است.

و یا کسی که از دروغ پرهیز، و صدق را پیشه می‌کند او نیز به ذکر روی آورده است، زیرا صدق نوعی پاکی است، و

پاکی یادآور پاک است، و پاک همانا ذات مقدس حق خواهد بود، و بس.

اذکار ممدوح

تمام انواع و مراتب ذکر، ممدوح و مطلوب است از این‌رو در آیه کریمه فرمود: خدا را یاد کنید، و نفرمود چگونه، و از همین

سخن پیداست که تمامی انحاء و اقسام ذکر را از انسان می‌خواهد، و به دیگر سخن، تمامی مراحل ذکر برای انسان

سودمند و سودآور است.

فلاح

و اگر کسی با زبان و با دل و با عمل ذاکر حق باشد، همچنانکه در ذیل آیه آمد، به فلاح می‌رسد.

و فلاح چهار نعمت است که در جهان آخرت به انسان ارزانی می‌شود.

و آنها عبارتند از: 1- دانش بی‌جهل. 2- عزت بی‌ذلت. 3- ثروت بی‌فقر. 4-

- حیات بی‌مرگ.

بنابراین، می‌بینید که ذکر خداوند آدمی را اگر چه به مشاهده و رؤیت او نمی‌رساند اما چه خیرات و خوبی‌هایی که از این رهگذر نصیب وی خواهد نمود.

خداوند غایب نیست

البته، اگر خداوند به چشم نمی‌آید نه از آن است که قابل رؤیت نیست، بلکه چشم ما توان دیدار او را ندارد. از این‌رو، حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمود: او غایب نیست، بلکه ابزاری برای دیدن او وجود ندارد، و گرنه او شاهد است و ناظر و حاضر.

نسیم رحمت، ص: 157

خداوند از هر آشکار، آشکارتر است

ولی آنچه مسلم است این است که اگر پرده اوهام به کنار رود، و خیالات آدمی علاج شود، و از محدوده وسوسه‌ها دور شده، و شیاطین نیز دور شوند، و هوای نفس بر جای خود نشسته، و ظلمت‌ها مداوا شوند، در این صورت او از هر آشکاری آشکارتر می‌شود.

وَر به حرم ور به دیر کیست جز او اوست

اوست «1»

ای به ره جستجو نره زنان دوست دوست

«فَأَيْنَمَا تُؤْلُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» «2»

پس که هست از همه سو و ز همه رو راه به تو
به تو برگردد اگر راهروی برگردد

(1) ملا هادی سبزواری.

(2) بقره / 115.

نسیم رحمت، ص: 159

اشارت

در پرتو ذکر مبارك «بسم الله الرحمن الرحيم» سه حقیقت مسلم بر انسان آفتابی و آشکار می شود.

حکایت

1. حکایت: محبوب حق که نه نای گفتن داشت و نه پای رفتن.

نسیم رحمت، ص: 161

نشان دوستی

اگر دهان و قلب کسی به ذکر «بسم الله الرحمن الرحيم» گویا شود، در حقیقت نشانه رحمت ویژه حق است که می‌خواهد وی را با سه حقیقت عظیم آشنایی دهد، تا از این راه جان و دلش را جذب، و سپس او را به بارگاه خاص خود راه داده، و خواست‌های وی را کریمانه و سخاوتمندانه پاسخ دهد.

ذات مبارك الله

از جمله حقایق عظیم و بزرگی که انسان ذاکر در این آیه کریمه و کوتاه آشنایی می‌یابد ذات مبارك الله است، که خالق خلقت و هستی بخشی هستی است، و نیز جامع تمامی خصال برجسته و شایسته جلال و جمال است. و در يك سخن موجودی بی نقص است که هرگونه نقص را می‌تواند رفع و مرتفع سازد. و بدون او و به دور از او هیچ نقص و نقیصه‌ای قابل رفع و دفع نیست. چرا که جز او همه ناقصند، و ناقص نمی‌تواند ناقص دیگر را به کمال رسانده و کامل کند.

ذات نایافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش

بنابراین، به کمال رسانیدن انسان تنها کار خداست، و کار خدا وقف خداست، و کسی جز او نمی‌تواند دست به کار شود.

پس، اگر به دنبال کاری مانند کار او می‌گردید هرگز به آن نخواهید رسید.

تنها اوست که قادر مطلق بوده، و در عین حال حکیم، کریم، و رحیم می‌باشد.

لذا وقتی بخواند نقص شما را مرتفع سازد حکیمانه، کریمانه، و رحیمانه به رفع آن می‌پردازد، بدون آنکه توقع و چشمداشتی داشته، و یا مزدخواهی کند. ولی تنها خواست او این است که عیوب و نقائص و نواقص خود را با توسل و تمسک به وجود مقدس وی برطرف کنید.

از این رو، علی علیه السلام با ناله و انابه‌ای خاص اینگونه از خداوند می‌خواست:

«اسْتَشْفِعُ إِلَى نَفْسِكَ»

خدایا! من تو را برای خود، پیش خودت شفیع قرار می‌دهم که حوائج و حاجاتی که از این پس می‌شمارم روا و ادا سازی.

«ان تُدْنِيَنِي مِنْ قُرْبِكَ»

نخست اینکه مرا از دوری از خود نجات داده و به خود نزدیک سازی.

یعنی، خدایا! عیب‌هایی که مایه بُعد و دوری من از تو شده است برطرف ساز.

«وَأَنْ تُوزِعَنِي شُكْرَكَ»

و دیگر آنکه مرا توفیقی ده که از عهده و شکر و سپاس نسبت به آن همه موهبت و نعمت که به من ارزانی داشته‌ای برآیم.

«وَأَنْ تُلْهِمَنِي ذِكْرَكَ»

و می‌خواهم که قلب مرا با ذکر و عشق خود همراه کنی، تا جایی که وجودم

نسیم رحمت، ص: 163

جایگاه الهام تو باشد.

یعنی خدایا این کارها تنها کار توست و جز تو کسی قادر نیست، از این رو کسی جز تو ندارم که به شفاعت پیش تو آورم. زیرا کامل تویی و ناقصان را تنها تو می‌توانی به کمال مطلوب راه دهی.

پس همچنانکه نطفه را به انسان، و دانه را به درخت، و خون را به شیر تبدیل می‌سازی، مرا نیز که ناقص و ناتوان و عیناک بوده به کمال رسانده و کامل کن، زیرا تنها کار توست که نادانی ام را به دانایی، و زشتی‌های درونی ام را به زیبایی بدل نمایی و این حقیقتی است که خود در قرآن از آن یاد کرده‌ای:

«يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» «1»

باری، خداوندی که توانست از میان مردم ناقص کسی همچون ابراهیم به کمال رساند، پس می‌تواند هر انسان مستعد و خواهان دیگر را نیز از میان نقص‌های خود به کمال رسانده و کامل کند.

ابراهیم کسی بود که نقص‌ها از همه سو او را احاطه کرده بودند، چرا که در دیاری بت‌پرستی می‌زیست، و از نعمت پدر نیز محروم بود، و با سرپرستی عموی خود که او نیز بت‌تراش همان سرزمین بود، رشد و نمو و نما می‌کرد. اما در میان این همه نقص و نارسایی خود را به دست خداوند که کمال مطلق است سپرد و ابراهیم شد.

و یا موسی که از شیر خوارگی در دامن فرعون مصر بود، اما از پیامبران اولوالعزم حق شد.

آیا اگر دست تبدیل حق در کار نبود، موسی پیامبر می‌شد، و یا شاهزاده‌ای فرعون مسلک و ستمکار؟

و یا اگر دست نوازش حق ابراهیم را نمی‌نواخت، آیا او پیامبر می‌شد، و یا بت‌تراشی خیره و کاردان؟

راستی جز کار حق کار کیست که ابراهیم را از میان قومی بت‌پرست،

(1) فرقان / 70.

نسیم رحمت، ص: 164

بت‌شکن به پیامبری مفتخر، و او را نیز پدر پیامبران پس از خود قرار دهد.

پس، تنها خدا بود که ابراهیم را ابراهیم و موسی را موسی کرد. و گرنه ابراهیم نمرود مسلک می‌شد، و موسی مرام فرعون را پیش می‌گرفت. همچنانکه اگر عنایت خداوندی دست به کار نمی‌شد یوسف بدتر از برادران خود می‌شد، نه آنکه مربی ایشان باشد.

بالاخر از همه، چه موسی، و چه ابراهیم و چه همه انبیاء دیگر، پیامبر والا تبار اسلام است، که اگر نوازش‌های بی‌کران حق در میان نبود او کجا منزلت خود را می‌یافت مگر نه آنکه یتیم بود، یتیمی که پیش از ولادت، پدر را از دست داد، و مادرش در چهار یا پنج سالگی از دست داد، و در محیطی نشو و نما یافت که خدای همگان بت بود. و بت پرستی عبادت همگان به شمار می‌آمد، و از سوئی در خانواده‌اش با انسان‌هایی پلید همچون عباس رئیس رباخواران شهر، و ابولهب سردمدار اشرار آن دیار، مواجه و روبرو بود، ولی همین یتیم، در همان محیط، سر سلسله انبیاء پیش از خود، و سرآمد خوبان هستی گردید.

و اگر خداوند با آنان چنین کرد از آن رو بود که تمامی آنها در طول جوانی و از همان آغاز خدا را شناخته، و توسل یافته، و او را به شفاعت طلبیدند و او نیز وارد کار و زندگی آنان شد.

و اگر ما به جایی نرسیدیم چون نشناختیم، و توسل نیافتیم، و نخواستیم که در کارمان دخیل باشد، و گرنه اگر می‌خواستیم این نمی‌شدیم که هستیم.

و اکنون و هیچ زمان دیگر نیز دیر نیست، و اگر بخواهیم که ما را سامان دهد، پیش آمده و مداوا می‌کند چون نظر و عنایت او ابدی و دائمی است.

پس از او بخواهید و بگویید ناقصیم و جز تو کاملی نیست، پس نقص هامان به کمال تبدیل کن، همچنانکه همیشه همین کرده‌ای و می‌کنی.

و البته او نیز چنین خواهد کرد، چرا که از پیش این بشارت را داده است.

راستی ما چقدر از خدا خواسته، و چه میزان از مهر و محبت خود را خرج او ساخته‌ایم.

نسیم رحمت، ص: 165

مگر نه آنکه هر چه عشق و دوستی داشته‌ایم هزینه پول کرده‌ایم و یا اعتبار، و یا صندلی، و یا آن دختر زیباروی، و با آن جوان دلریا و یا...

رحمت بیکران خداوند بر بندگان

حقیقتی دیگر که کریمه «بسم الله الرحمن الرحيم» به آن اشارت دارد رحمانیت حق است.

اگر الله به معنای تمامی خوبی‌ها باشد، رحمانیت نیز می‌رساند که آن همه خوبی را از سر رحمت بیکران خود به بندگان ارزانی می‌کند، همچنانکه نعمت‌ها و مواهب بی‌کرانه خود را باران‌وار فرو می‌بارد.

همین اکنون که اوضاع معیشتی و اقتصادی دشوار است درصد بالایی از مردم خمس بدهکار می‌شوند چون از مخارج خود اضافه می‌آورند، و این نشانه آن است که پرداخت و اعطاء خداوندی افزون و فراوان است.

و اگر کسانی نیز از بسیاری مواهب محرومند، و از نیازمندان جامعه به شمار می آیند حکایتی دیگر دارد، زیرا خداوند دنیا را خانه گذرا و موقت قرار داده، و مکانی که در آن بندگان محک می خورند و میزان بندگی و ارادت خود را نمایان می سازند، از این رو از سفره کسانی کم می گذارد تا ببیند یا کمبودها چه می کنند، آیا به راه حرام و خلاف و خطا درمی آیند یا تن به فرمان حق داده، و همان می خواهند که او می خواهد.

البته، کسانی که در نعمتند، و هیچ کسری و کمبودی ندارند نیز به نوعی دیگر از امتحان مشغولند، زیرا خداوند ناظر اموال ایشان است و نظارت می کند که آنها با ثروت های خود چه می کنند، آیا نسبت به فرودستان نوازشی دارند یا نه، و ...

در جلب نفع گیتی خود کامه کی توان بود این شیوه را بیايد آموخت کس ز زنده «1»

علی علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ» «2»

(1) لامع.

(2) نهج البلاغه، خ 328.

نسیم رحمت، ص: 166

ولی آنچه مسلم است آن است که خداوند با کمبودها و فقرها گونه ای دیگر است و تو گویی این گونه امتحان را خاص دوستان خود قرار داده است، تا جایی که گمان می رود بلکه یقین می شود که او با فقر دوستی خود را نشان می دهد و با آن دوستان خود را نوازش می کند، زیرا هر نعمت و موهبت در این دنیای غفلت آفرین برای انسان، که از ازل نادان بوده و نادانی با سرنوشت او عجین بوده است، می تواند حجاب و مانعی باشد و انسان را از توجه به خداوند دور، و به خود دل مشغول نماید. و طبیعی است که هر چه خداوند نسبت به بنده اش دوستدار و طالب و عاشق باشد، او را اینگونه نمی پسندد، بلکه حجابها را که همان نعمتها باشند از میان برداشته، تا انسان را به خود نزدیکتر نماید، و در این

نزدیکی فیض‌های فراوان بر او ارزانی دارد، که نتیجه آن جز بهشت نخواهد بود، بهشتی که تار و پودش از شادی‌ها و لذات ابدی بافته‌اند.

آیا به گمان شما محبوب‌تر از پیامبر نزد خداوند کسی هست؟

هیچ می‌دانید این پیامبر محبوب از بُعد مواهب مادی تا چه میزان کسری داشت؟

شاید حکایت ذیل اندکی از آن را بازگوید:

همه در مسجد، در صف نماز آماده بودند، ولی پیامبر بر خلاف معمول حضور نیافت، مردم به علی علیه السلام رو کرده و پرسیدند: امروز پیامبر به نماز نمی‌آید؟

فرمود: نمی‌دانم، و از پیش نیز چیزی نگفته‌اند. و سپس کسی را مامور ساخته که به منزل پیامبر رفته و از نیامدن ایشان جویا شود.

فرستاده علی علیه السلام به خانه پیامبر رسید. کوبه درب را کوفت. و درب را گشودند. پرسید: پیامبر به مسجد نمی‌آیند؟ گفتند: از خود ایشان پرسید، لذا وارد خانه می‌شود و حضرت را به صورت نشسته مشغول نماز می‌بیند. نماز که به آخر می‌رسد می‌پرسد: آقا! تمام مردم به صف ایستاده، و به انتظار شما، آیا به مسجد تشریف نمی‌آورید؟

فرمود: امروز به نماز نمی‌آیم، و آنگاه با تبسم فرمود: سه شبانه‌روز است گرسنه‌ام، از این رو، زانوهای من طاقت ایستادن و یا رفتن را ندارند.

نسیم رحمت، ص: 167

شاید پرسید چرا پیامبر این سخن را همراه با تبسم می‌گفت؟

پاسخش آشکار است، چون او فقر و گرسنگی و ناداری رانوازش‌پروردگار می‌دید.

و نیز همرنگی با خدا چرا که خداوند نیز خود نمی‌خورد و نمی‌آشامد.

بنابراین، هر کسری و کمبودی که خداوند در زندگی انسان قرار می‌دهد نوعی نوازش و رحمت است.

کسی فرزند چند ساله اش را از دست داده بود، از این رو، سخت دلگیر بود و می‌گریست، حضرت به او فرمود: چرا اینگونه ماتم گرفته‌ای؟ هیچ می‌دانی که فرزندی در بیرون بهشت به انتظار ایستاده است و هر چه به او می‌گویند داخل شود، نمی‌پذیرد و می‌گوید: پدرم را می‌خواهم، و خداوند او را نگاه می‌دارد تا تو و مادرش را پس از مرگ به اتفاق وی به بهشت داخل سازد. و هیچ می‌دانی که این به جبران جدایی او از شماست.

آن مرد گفت: پس با گناهانم چه می‌کنند؟!

فرمود: بخاطر اینکه فرزندی را از تو گرفته‌اند می‌بخشند.

بنابراین، او هر چه می‌کند به خیر و صلاح آدمی است.

و اساساً او همه چیز را برای آدمی می‌خواهد.

چنانکه همه چیز را برای آدمی آفرید، و او را بر سفره خود به مهمانی و ضیافت نشانید.

این مهمانی از عهد نطفگی آغاز شده است و با پایان عمر نیز پایان می‌پذیرد. جز آنکه آدمی راه صلاح و سعادت پیش گیرد که در این صورت پس از مرگ نیز در ضیافت خداوند است، ضیافت ویژه‌ای که از چند و چون آن تنها خدا با خبر است، و بس.

این ضیافت با استقبال فرشتگان و خود خداوند آغاز می‌شود.

ندیده‌اید وقتی که میهمان عزیزی برای شما از راه می‌رسد با شتاب و عجله فرزندان خود را می‌خواهید که به استقبال روند، و آنگاه خود را نیز به او می‌رسانید، حال همین برنامه زیبا و شکوهمند، از سوی خداوند و فرشتگان صورت می‌پذیرد.

نسیم رحمت، ص: 168

او نخست از فرشتگان می‌خواهد که بر آدمی فرود آیند و تهنیت گویند، و آنگاه خود این ندای جاودانه را به گوش انسان می‌رساند.

«أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» «1»

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: که به محض ارتحال از این عالم دنیا ما را نیز در بالای سر خود مشاهدت می کنید.

و فرمود: اولین کسی که از احوال شما جويا می شود من هستم که با ملك الموت سخن خواهم گفت، و سفارش شما را خواهیم داشت و او می گوید: از پدر و مادری مهربان با او مهربانتر خواهم بود

و فرموده اند که: وقتی بنده مومن به خاک سپرده می شود، و فرشتگان قصد بازگشت به آسمان می کنند، ندا درمی رسد که همانجا سکنی گزیده و در کنار مزار بنده ام به طاعت مشغول شوید، تا آنچه می کنید به حساب او بگذارم.

(1) فجر / 27 - 28.

نسیم رحمت، ص: 169

اشارت

آنچه با نام خداست می ماند، و آنچه به یاد او نیست نمی پاید.

راز ماندگاری و جاودانگی انبیاء و اولیاء در این است که همه چیز را به نام و یاد او خواستند، و بی رضای وی هیچ قیام و اقدامی ننمودند.

حکایت

1. حکایت: ایوب که از پیری به جوانی رسید.

نسیم رحمت، ص: 171

جاودانگی

رسول با کرامت اسلام فرموده است: هر کار، هر چند مهم، اگر بی نام و یاد خداوند آغاز شود، هرگز به نتیجه واقعی خود نخواهد رسید، بلکه سرد، خام و ناپخته صورت می پذیرد.

از این رو، می بینید که بر این کره خاکی، انسان های فراوانی نماز می گزارند، حال آنکه نماز هیچیک از آنها به ثمر نمی نشیند، چرا که برای خداوند و به نام وی صورت نمی پذیرد و از همین رو مایه دوری و پرهیز ایشان از فحشا و منکر نمی گردد، با آنکه از میوه های زیبا و پر بهای نماز یکی همین است.

و از این مهمتر اینکه نماز ایشان خود به يك منکر بدل خواهد شد.

لذا در قرآن کریم فرمود:

«وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُطْفِئُوا نَارَ الْفَلَاحِ»

نسیم رحمت، ص: 172

وای بر نمازگزارانی که نماز خود را ریاکارانه «و نه به نام خدا و برای خدا» می گزارند.

همچو سبزه گولخن دان ای کیا «1»

در حدیث آمد که تسبیح از ریا

نمازی که خداوند منظور نظر دارد

اما نمازی که تنها و تنها برای خداوند و به یاد و به نام خداوند اقامه شود ثمراتی فراوان به بار می آورد، زیرا چنین نمازی همان است که خداوند منظور نظر داشته و از بندگان خویش خواسته است.

وقتی که موسی علیه السلام در وادی طور غرقه نور می شود، صدای خداوند را با این سخنان می شنود.

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» «2»

و بدینوسیله از موسی خواست که نماز را تنها به یاد او گزارد.

و البته چنین نمازی است که در دنیا و آخرت سودمند خواهد بود، و در دنیا سودی همچون دوری از خطا و خلاف و در آخرت نیز جنات عدن و رضوان الهی در پی خواهد داشت.

نماز انبیاء

و نماز انبیاء اینگونه بود، چون تنها با نام و یاد او اقامه می کردند.

و البته، آنان نه تنها نماز خود را به یاد خداوند به پا داشته، بلکه هر گام که برمی داشتند، محض رضای او، و به یاد و نام او بود و بس.

«إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» «3»

یعنی نماز و عبادت ما، و زندگی و مردگی ما تنها و تنها برای خداست، و برای

(1) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت 1017.

(2) طه / 14.

(3) انعام / 162.

نسیم رحمت، ص: 173

او و به یاد اوست.

همه شب ذکر تو می رفت و مکرر می شد تا به افسوس به پایان نرود عمر عزیز «1»

بنابراین، خدا شعار عملی و فکری و قلبی و نیز حال و حرکت و زندگی آن بزرگواران بود.

از این رو، اگر برنامه ای برای خداوند و به نام او نبود هرگز به آن اقدام نمی نمودند.

و هیچگاه هیچ اتفاق نمی افتاد که به کاری دست به کار شوند، که نام و نشان خداوند در آن نباشد.

و این سیره و شیوه‌ای بود که امامان معصوم نیز به تبع انبیاء بزرگ الهی پیشه خویش ساختند.

حق امیرالمؤمنین علیه السلام تضييع، و به خانه‌اش نیز هجوم آورده، و میان در و دیوار، و در اوج آتش و دود، پهلوی همسرش را شکستند، چندان نگذشت که جماعتی که میان آنها ابوسفیان نیز به چشم می‌خورد به خانه امام آمدند، و از حادثه گذشته اظهار تأسف کردند و از امام خواستند که به تلافی برخیزد، و خود نیز اعلام حمایت و همراهی کردند، و گفتند تمام نیرو و توان و سرمایه خویش را در این راه می‌بازیم، و در این ماجرا پیروزی از آن ماست، و نه چندان دور آنان را از تخت حکومت به تخته تابوت می‌کشانیم، و سپس تو بر تخت می‌نشینی و بر ما و بر همه خلق حکمران و فرمانروا می‌شوی.

حضرت فرمود: در دل هیچیک از شما نشانی از خداوند نمی‌بینم، و هیچیک در انجام این کار خطیر نام و یاد خداوند را با خود ندارید، از این رو مرا معاف و معذور بدانید.

(1) سعدی.

نسیم رحمت، ص: 174

چون نیست خواجه ما را معذور دار ما را «1»

راستی اگر کسی جز علی بن ابیطالب علیه السلام بود، و آن حادثه جانکاه را پشت سر نهاده و اکنون با چنین پیشنهادی روبرو می‌شد چه می‌کرد؟ و چه می‌گفت؟ آیا سر از پا می‌شناخت؟ و یا به جای دو پا هزار پا می‌شد و می‌تاخت؟

باری نفی و طرد این پیشنهادها که آتش حرص و ولع را شعله‌ور می‌سازد، تنها و تنها کار مردی است همچون علی که جز برای خدا دستش به هیچ کاری نمی‌رود.

چون اسیر دوستی ای دوستدار

هر چه کاری، از برای او بکار

هر چه آن نه کار حق، هیچ است هیچ «2»

گرد نفس دزد و کار او مپیچ

واقعاً انسان به حیرت فرو می‌رود وقتی که می‌بیند این مرد و مردانی چون او چگونه دلباخته اویند، و جز فرمان او را نمی‌برند.

و آشکارا پیداست که در نگاه این مردان بزرگ، ریاست و مقامی که از خدا در آن نشانی نیست هر چه باشد پوچ و بی‌معنی و بی‌حاصل است، و در نزد ایشان حتی به قدر یک ارزن نیززیده و بهایی ندارد.

حال آنکه در همین مملکت ما برای صندلی‌هایی که عمری چندساله بیش ندارند، چه دین‌ها که فروخته، و چه آبروها و اعتبارها که پایمال می‌گردد.

تعداد کسانی که همه چیز را برای خدا بخواهند، و هیچ چیزی را منهای خدا نپذیرند همواره کم، اندک و نادر بوده است.

و خداوند به پاره‌ای از این نوادر در کتاب خود یاد کرده است، و یکی از ایشان جناب ایوب بود، که به پیامبر مکرم فرمود:

(1) حافظ.

(2) مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت 1064 و 1063.

نسیم رحمت، ص: 175

«وَادْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ» «1»

حبيب من! حیات و زندگی ایوب را به یادآور.

ایوب، هفت سال تمام در تیررس انواع و انحاء بلاها قرار گرفت.

از جمله بلاها یکی این بود که دوازده فرزند جوانش در پیش رویش پریز زده و مردند.

دیگر آنکه خانه‌اش خراب شد.

و زراعت‌های او نیز به یاد رفت و خرمن‌هایش سوخت.

حتی اتفاقی از کاه و گل نداشت که با همسرش زیر سقف آن زندگی کند.

حال آنکه پیش از این دوازده فرزند داشت، و خانه و کاشانه، و گوسفند و گاو، و مزرعه و باغ، و...

و دیری نپایید که خود نیز تب کرده و افتاد، و طبیبان گفتند: حال او بهبود یافتنی نیست.

و از سوئی بین مردم شایع شد که به عیادت ایوب نروند، تا بیماری‌اش را وانگیرند.

و ایوب ناگزی از مردم شهر فاصله گرفت، و به بیابان آمد، و چادر نشین شد.

روزی همسر او با او گفت: ایوب! مگر نه آنکه تو پیامبر خدا هستی؟

گفت: هستم!

پرسید: مگر خدا دوستدار تو نیست؟!

گفت: هست!

پرسید: او دعای تو را اجابت نمی‌کند؟

گفت: می‌کند!

گفت: پس دعا کن تا شفا یابی.

ایوب گفت: چند سال در رفاه و راحت بوده‌ایم؟

(1) ص / 41.

نسیم رحمت، ص: 176

همسرش گفت: شصت و سه سال.

ایوب گفت: چند سال است که رنج و درد به ما رو کرده است؟!

گفت: هفت سال.

ایوب گفت: من به پروردگار خود چیزی نمی گویم، تا از این ماجرا شصت و سه سال بگذرد، و آنگاه از او خواهم خواست که دستگیرمان باشد.

و دیگر آنکه این بلا کمتر از آن نعمت‌ها نبوده و نیست، و برای ما مبارك و سازنده است.

او به زخم چوب زفت و لستر است

هست حیوانی که نامش اشعر است

او ز زخم چوب فره می شود

تا که چوبش می زنی به می شود

کاو به زخم رنج زفت است و سمین

نفس مومن اشغری آمد یقین

از همه خلق جهان افزونتر است

زین سبب بر انبیا رنج و شکست

چون ادیم طایفی خوش می شود»1«

پوست از دارو بلاکش می شود

ولی ایوب از نوع پرسش‌های همسر خود دانست که صبور نبوده و تو گویی از خداوند گله‌مند است، از این رو، گفت: از من فاصله گیر که مرا با تو کاری نیست، و تو با این کارت استحقاق صد ضربه تازیانه را داری که اگر شفا یافتم بر تو خواهم کوفت.

و همسر ایوب رفت.

چیزی نگذشت که خداوند از ایوب خواست که در چشمه‌ای فرو شود،

(1) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت 98 تا 100 و 102.

و او نیز امتثال کرد، و همین که از چشمه پای خود را بیرون نهاد، همچون جوانی بیست و چند ساله شد، بی آنکه با خود دردی داشته باشد و در همان حال که کنار چشمه نشسته، و در اندیشه خود غرقه بود، همسرش که از کار خود پشیمان بود با خود گفت: به سوی ایوب باز می گردم و دیگر سخن های گلایه آمیز را بر زبان نمی رانم، از این رو شتابان بازگشت، و در کنار چشمه جوانی زیباروی را دید، و از وی پرسید: شوهر بیماری داشتم که در همینجا سکونت داشت، ولی اکنون او را نمی بینم، و آیا شما از وی خبری ندارید؟!

جوان گفت: بیمار شما ایوب بود، و ایوب اکنون جوان شده است، و من همان جوانم.

بعد از یقین و شگفتی های بسیار گفت: می خواهم با تو باشم.

ایوب گفت: تو به صد تازیانه محکومی، چون به محبوب من هجوم آورده و بد زبانی کرده ای!

و در همین میان جبرئیل فرود آمده و گفت: خداوند می گوید از او درگذر، اما چون سوگند یاد کرده ای که بر او صد تازیانه فرود آوری، صد چوب نازک به صورت دسته ای کنار هم قرار داده و آنگاه بر روی بدن او بگذار، و با این به سوگند خود اقدام کرده، و من نیاز می پذیرم.

آیین ماندگار

بنابراین، انبیاء و اولیاء خداوند خود را و همه چیز را برای خداوند و بنام او می خواستند و خداوند نیز از ایشان و از تمامی بندگان همین را خواسته است.

باری، او می خواهد و بر این خواسته نیز تأکید دارد که بندگان هر چه می کنند به نام او کنند، زیرا تنها اوست که ماندگار است، و جز او هر چه باشد فانی و تمام شدنی است، و کاری که جز برای او باشد نیز نمی پاید و نمی ماند.

از این رو می بینید که در نخستین آیه ای که بر پیامبرش گوشزد می کند اینگونه سخن می گوید:

نسیم رحمت، ص: 178

«أَفِرُّ بِاسْمِ رَبِّكَ» «1»

یعنی به نام خدا و به خاطر خدا بخوان.

و پیامبر نیز خواند، و چه خواندنی!

و چون با نام خدا خواند، آیین او نیز تاکنون برپاست، و میلیاردها نفر تاکنون و از این پس دم بر او می‌زنند، و از سخنان او یاد کرده، و از مرام و مسلک او پیروی می‌کنند.

بنابراین، آنچه به نام خداوند و برای او باشد و با او معامله شود همچون خود او ماندگار و جاودانه خواهد بود.

شما ببینید میلیاردها بچه دو ماهه، سه ماهه و چند ماهه به دنیا آمدند و رفتند، و همین اکنون نیز روانه میلیون‌ها می‌آیند و می‌روند، اما نام هیچکدام نمانده و نمی‌ماند، حال آنکه طفل شش ماهه‌ای با نام علی اصغر آمد و رفت، ولی هزار و چند صد سال است که نامش بر زبان‌هاست، زیرا که او را با خداوند معامله کردند، از این‌رو ماندگار شد. و از این مهم‌تر اینکه این کودک با همه کوچکی باب الحوائج است، و چه گره‌های بزرگی که می‌گشاید.

و این، نتیجه برای خدا بودن است.

برای خدا بودن، کمترین نتیجه‌اش جاودانگی است.

بیشترین چیز اگر برای غیر خدا باشد نمی‌ماند، و کمترین چیز اگر خاص خدا باشد و محض او صورت پذیرد، می‌ماند.

یازده سال تمام ممالکی همچون: اتریش، آلمان، لهستان، مصر، شوروی، انگلیس، ایتالیا، ژاپن، و خاورمیانه، در جنگ جهانی دوم سوخت.

در این جنگ خائمان برانداز دوازده میلیون کشته شدند.

حتماً در میان این حجم از کشته شدگان، دست کم دو میلیون دست از بدن

(1) علق / 1.

جدا شد، که هیچ معلوم نیز نیست که آن دست‌های جدا شده از آن کسانی بوده است که نمی‌دانیم، ولی هر چه بود گندید و پوسید و رفت، همچنانکه بدن‌های آنان یا به صورت دست جمعی به زیر خروارها خاک شد و یا طعمه سگان و گرگان و لگد قرار گرفت، ولی در کربلا دو دست از بدن جدا شد، که همچنان یادش دلها را به آتش می‌نشانند.

راستی، چرا این دو دست همچنان جاودانه و پر افتخار مانده است، و تا بلندای ابدیت می‌ماند؟!

آیا اگر برای خدا نبود ماندگار می‌شد؟! هرگز!

نسیم رحمت، ص: 181

اشارت

اعمال آدمی، هر کدام، به منزله دانه‌هایی است که در این مزرعه دنیا کشت می‌شود.

و هر کشت را برداشتی است.

و برداشتِ کاشته‌های عمل در روزگار قیامت است.

نسیم رحمت، ص: 183

دنیا کارگاه عمل

آمده است که روزی موسی به خداوند گفت: ای حکیمی که آنچه می‌کنی از سرِ حکمت و دانایی است، و بی‌حساب و کتاب نبوده و نیست آیا راز این چیست که جهانی پر از نقش و نگار آفریده و لاجرم روزگاری، که قیامت باشد، آن را در هم پاشیده و از میان می‌بری؟! و نیز انسان را که سر سبد آفرینش است و بدین زیبایی وی را آراسته و نشو و نما می‌دهی سرانجام روزی، که روز مرگ و نیستی است، او را نادیده انگاشته، و به خاک فرو کرده، و از آن دوباره خاک می‌سازی؟!

خداوند فرمود: موسی! به خوبی می‌دانم که این پرسش و سؤال تو نه از سر انکار و یا غفلت و یا هوس است، و گرنه تو را آزرده و تأدیب می‌نمودم، ولی منظور تو دانستن راز و حکمتی است که ما آن را در آفرینش منظور کرده‌ایم، و بر آنی که آن را دریافته و با مردم در میان نهاده و آنان را به سر منزل رشد و دانایی و کمال سوق دهی.

نسیم رحمت، ص: 184

در حقیقت تو حکمت و راز هستی و آفرینش را تا حدودی آگاه و دانایی، و از این‌رو قادر به سؤال و پرسش می‌باشی، و گرنه هر انسان صورت‌بین و ظاهراندیش نادان توانایی پرسش را ندارد، که گفته‌اند:

هم سؤال از علم خیزد هم جواب همچنانکه خار و گل از خاک و آب «1»

آری، کسی که نادان است پرسشی ندارد، همچنانکه از طرح هر پاسخ نیز ناتوان است.

بنابراین، سؤال و پاسخ، هر کدام، ناشی از دانش و دانایی انسان خواهد بود.

با این تفاوت که پرسش دانش اندک و پاسخ، دانایی افزونتری می‌طلبد، ولی به هر حال سر منشأ هر دو، آگاهی و علم خواهد بود.

همچنانکه تلخی و شیرینی، هر کدام، از رطوبت ذائقه یا ماده‌ای خارجی نمودار و نمایان می‌شوند. و یا همچون دوستی و دشمنی، که نشأت یافته از آشنایی است که اگر در میان نباشد نه دوستی معنا دارد و نه دشمنی تحقق می‌یابد.

آنگاه خداوند به جواب فرمود: پاسخ پرسش خود را خواهی یافت به شرط آنکه دانه‌هایی چند در دل خاک کشت نمایی.

و موسی رفت و دانه‌هایی چند کاشت، و پس از آنکه روییده و خوشه‌ها برآمد داسی به دست گرفته و آنها را درو کرد، و در همین میان تو گوئی؛ ندایی از جهان غیب در رسید و موسی را گفت:

که چرا کشتی کنی و پروری چون کمالی یافت آن را می‌بری؟ «2»

و موسی به پاسخ گفت: خدای من! در این محصول، کاه و دانه، درهم آمیخته و دانه را نمی توان در انبار کاه ریخت همچنانکه جای دادن کاه در جایگاه

(1) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت 3010.

(2) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت 3020.

نسیم رحمت، ص: 185

گندم نیز کاری ناصواب و نادرست است.

نیست حکمت این دو را آمیختن فرق واجب می کند در بیختن «1»

خداوند فرمود: موسی! این دانش را از کجا آموخته، و نور این شمع را ز کجا افروخته ای؟

و موسی با جهانی ادب و وقار گفت: این تمیز و دانش را از تو یافتم و آموختم!

خداوند فرمود: چگونه سزاوار است که من این تمیز و آگاهی را به تو داده باشم، اما خود از آن محروم بوده و یا آن را به کار نبندم!

و سپس افزود: در اندرون خلاق، ارواح پاک و آلوده بهم آمیخته اند، و به دیگر سخن، صدف های وجود آدمیان در يك مرتبه نبوده و نیستند، چرا که پاره ای از دُر و مروارید آکنده، و برخی نیز تهی و پوچ بوده و محتوایی ندارند، پس ضرور و لازم می نماید که آن ها را از هم تفکیک و دور ساخته، همچنانکه تو کاه را از گندم جدا و دور ساختی.

روح های تیره ی گِلناك هست

در خلاق روح های پاك هست

در یکی دُر است و در دیگر شَبه

این صدف ها نیست در يك مرتبه

همچنانك اظهار گندم‌ها زكاه»2»

واجب است اظهار این نيك و تباه

يك حقيقت

از این حکایت که دانای روم آن را به زیبایی تمام به نظم کشیده‌ای، همچنان که از روایات نیز می‌آید، این حقیقت را بیش از هر چیز دیگر در ذهن تداعی می‌کند که انسان چیزی همانند دانه است.

و دانه نیز دانه‌ها را پدید می‌آورد.

همچنانکه از دانه گندم دانه‌های گندم پدیدار می‌شود.

عمل

و دانه‌هایی که از وجود انسان ظهور کرده و پدید می‌آید دانه‌های عمل است.

هر عمل که از انسان سرزده و تحقق می‌یابد تو گویی دانه‌ای است که در مزرعه دنیا پاشیده و کاشته می‌شود.

پس اگر انسان می‌بیند، در حقیقت، هر دیدن او يك دانه است که می‌کارد، و همینگونه است آنچه می‌شنود، و یا می‌گوید، و لاجرم روزی درو خواهد کرد.

از این رو می‌توان گفت: انسان يك مجمع کشاورزی، و با يك مجموعه‌ای از کشاورزان است.

پیوسته در کاشتن

تفاوت دانه‌های عمل و دانه‌های دیگر همچون گندم در این است، که دانه‌های گندم در همه وقت کاشت نمی‌شوند اما دانه‌های عمل محدود به زمان نبوده، و همیشه و هر کجا می‌توان کاشت.

از این رو هر کجا سخنی بگوییم و یا بشنویم در حقیقت دانه‌های خود را کاشته‌ایم.

محصول

دیگر اینکه در فصل کاشت اگر چه دانه‌های بسیاری کاشته می‌شوند، اما تمامی آنها بر نیامده و سبز نمی‌شوند، حال آنکه دانه‌های عمل هر چه باشند روزی

(1) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت 3023.

(2) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت 3026 تا 3028.

نسیم رحمت، ص: 187

بالا آمده و محصول آنها توسط خود آدمی درو خواهد شد.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» «1»

ذره همان چیزی است که امروزه به اتم یاد می‌شود و آن به قدری کوچک است که نه با چشمان عادی و نه با دقیقترین ابزار قابل مشاهده است، و تنها آثار آن را می‌توان مشاهده کرد، و گرنه حجم آن تنها با محاسبات علمی قابل سنجش است، و به قدری کوچک است که چند میلیون آن می‌توانند روی نوک سوزنی جای گیرند. به هر حال این آیه از آیاتی است که پشت را می‌لرزاند و نشان می‌دهد که حسابرسی خداوند در آن روز بسی حساس و دقیق است.

دقت و سخت‌گیری در حسابرسی قیامت نه تنها از این آیات بلکه از آیات گوناگون دیگر نیز به خوبی استفاده می‌شود که در حسابرسی اعمال آدمی در قیامت فوق العاده دقت و مو شکافی می‌شود.

در کتاب خدا از زبان لقما به فرزند خویش می‌خوانیم:

«يَا بُنَيَّ إِنَّ تِلْكَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» «2»
پسرم! اگر چیزی به اندازه سنگینی دانه خردلی باشد و در دل سنگی یا در گوشه‌ای از آسمان و زمین پنهان گردد، خداوند آن را برای حسابرسی می‌آورد.

به هر حال از آیات استفاده می‌شود که در آن محکمه عظیم، کوچکترین اعمال آدمی حسابرسی می‌شود.

از عبدالله بن مسعود نقل شده است که محکمترین آیات کتاب مجید همین آیات «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» «3» می‌باشد.

و راستی که ایمان عمیق به محتوای این آیه کافی است که انسان را در مسیر حق

(1) زلزال / 7.

(2) لقمان / 16.

(3) زلزال / 7 و 8.

نسیم رحمت، ص: 188

و دارد، و از هر گونه پلیدی و شر و فساد دور بدارد. از همین رو، در خبر آمده است که کسی به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بار یافت و گفت:

«عَلَّمَنِي مَا عَلَّمَكَ اللَّهُ»

از آنچه خداوند بر تو تعلیم کرده است بر من نیز بیاموز.

و پیامبر نیز اجابت کرد و وی را به یکی از یاران خود سپرد، و از وی خواست که قرآن را به او بیاموزد و او نیز آموخت، و آموختن را از سوره مبارکه زلزال آغاز کرد و همینکه به این آیه رسید و گفت:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»

آن مرد از جا برخاست و گفت: «تَكْفِينِي هَذِهِ الْآيَةَ» همین آیه مرا بس است.

و پیامبر با شنیدن این ماجرا فرمود: «رَجَعَ فُقِيهًا» او فقیه شد.

و این خود حقیقتی مسلم است زیرا کسی که بداند رفتار و کردار و گفتار وی حتی اگر به قدر ذره‌ای باشد مورد محاسبه و مکافات قرار می‌گیرد، به حساب خود رسیده، و راه خود را هموار خواهد ساخت.

در خبری دیگر آمده است: کریمه: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» در حق دو تن فرود آمد، چرا که یکی از ایشان دست از انجام امور خیر کشید و گفت: آیه‌ای از کتاب مجید مرا از انجام امور خیر باز می‌دارد، و آن آیه این است:

«وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ» «1»

و افزود که من این پاره نان را و یا خرما و یا هر چیز دیگر را که دارم هیچ دوست نمی‌دارم زیرا ارزشی ندارد، و مال بسیار را نیز ندارم که بخشش کنم. و دیگری نیز گفت: ما را به این گناهان خُرد که می‌کنیم مؤاخذه نمی‌کنند.

همینجا بود که این آیات نازل شد:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» و بدینسان، هر

(1) انسان / 8.

نسیم رحمت، ص: 189

دوی آنها به راه صواب و صلاح هدایت یافتند.

آورده‌اند که کسی به کس خرمایی داد و او نپذیرفت، وی را گفت: وای بر تو، خدای تعالی از ما ذره می‌پذیرد ولی تو خرما را اندک شمرده و رد می‌کنی؟!!

و در خبر است که کسی قرائت همین دو آیه را از پیامبر مکرم شنید، چون به آخر رسید گفت:

«حَسْبِيَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا سَمِعْتُ لَا بِأَلِي بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ أَنْ لَا أَسْمِعُ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْئاً» «1»

مرا از قرآن همین آیه بس، و اگر آیات دیگر را نشنوم باکی نیست.

میهمان خویش

دانه‌های گندم وقتی که کاشته شده و به بار می‌نشینند، و محصولاتی از نوع خود پدید می‌آورند نه تنها عاید صاحب آن می‌شود، بلکه دیگران نیز از آن بهره‌ور خواهند شد، حال آنکه دانه‌های عمل پس از آنکه در قیامت محصول خود را به بار می‌آورند تنها به خود آنان بازگشت می‌کند و نه هیچکس دیگر.

باری، در آنجا هر کسی میهمان خویش است، و بر سفره خود نشسته است.

وگرنه پرنیان است خود رشته‌ای «2» اگر بار خار است خود کشته‌ای

از این رو وقتی که در قیامت مردم آلوده که در دنیا جز سیاهی و تاریکی و پلیدی چیزی به بار نمی‌آورند، و خود را از نور خداوند محروم می‌کنند، و با خود جز ظلمت همراه نمی‌برند، عاجزانه از مؤمنان می‌خواهند که اندکی از نور خود ایشان را میهمان کنند، در پاسخ می‌شنوند:

«ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا» «3»

اگر می‌توانید به دنیا بازگردید و از آنجا نور بخواهید.

(1) زلزال / 7 و 8.

(2) فردوسی.

(3) حدید / 13.

نسیم رحمت، ص: 190

پارهای از مفسران گفته‌اند: این آیه سخنی طعن‌آمیز و از سر استهزا می‌باشند، که در حقیقت بازتاب همان استهزایی است که در دنیا از سوی ایشان نسبت به مؤمنان صورت می‌گرفت.

بنابراین، در قیامت، کسی از محصول نیک و پاک دیگران طرقي نمی‌بندد، همچنانکه بدی و آلودگی هیچکس به پای دیگری نوشته نمی‌شود، و این نیز خود حقیقتی دیگر است که قرآن کریم به آن اشارت دارد.

«وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» «1»

هرکس تنها کیفر کار خویش را می بیند، و کسی بارگناه دیگری را بردوش نمی کشد.

و این آیه نشان می دهد که هر کسی هرچه می کند مانند سایه ای به دنبال خود خواهد داشت، و هرگز از وی به دیگری تجاوز نمی کند، و این مفاد کریمه:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» «2» است، که می فرماید: هر کسی در گروگان عملی است که از وی صادر شده است.

درختان بهشت

دانه های گندم در صورت کاشت یکبار برداشت می شوند اما دانه های عمل یکبار کشت شده اما برای همیشه به بار و ثمر می نشینند، همچنانکه در وصف درختان بهشت که پدید آمده از اعمال آدمی است آمده است:

«تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ» «3»

و نهایت درجه برکت يك درخت این است که در تمام دوران سال و تا ابد، در هر لحظه میوه دار بوده و با ثمر باشد.

و درختان بهشت البته اینگونه اند به گونه ای که هر زمان که دست به سوی شاخه های آنها دراز کنند محروم باز نمی گردند.

(1) انعام / 164.

(2) مدثر / 38.

(3) ابراهیم / 28.

نسیم رحمت، ص: 191

دانه های پاکی

حال که انسان با هر عمل خود دانه ای می کارد پس چه بهتر که دانه هایی بکارد که روزی به کار آید.

و این دانه‌ها را می‌توان از انبانِ قرآن گرفت، که جز دانه‌های پاکی و طهارت و خیر و صلاح نیست.

از این رو، علی علیه السلام فرمود:

«كُونُوا حَرْثَةَ الْقُرْآنِ» «1»

یعنی از کسانی باشید که جز دانه‌های قرآن در وجود خود نمی‌کارند.

و البته چنین کسی است که خود به بهشت تبدیل می‌شود.

و باین حساب می‌توان گفت: هر کسی بهشت را با خود می‌برد، و نیز جهنم را.

نیازمندی

و بهشت شدن و یا آن را با خود بردن سرمایه‌ای است که تنها در پناه قرآن به دست می‌آید.

همچنانکه بدون قرآن و به دور از آن جز فقر و نیازمندی و تهیدستی حاصلی به بار نمی‌آید.

علی علیه السلام فرمود:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِأَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى» «2»

کسی که با قرآن باشد تهیدست نیست زیرا که آنچه می‌خواهد به روشنی تمام در آن گرد آمده است، و از این رو فرمود:

«تَيْنَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» «3»

(1) نهج البلاغه، خ 176.

(2) نهج البلاغه، خ 176.

(3) نحل / 89.

یعنی همه چیز را بازگفته است پس چیزی نیست که مبهم و تاریک باشد چرا که نور است و در پرتو نور ظلمت را جایگاهی نیست.

و اگر کسی دست به دامان قرآن نداشته باشد در منتهای ضلالت و گمراهی پیش خواهد رفت، همچنانکه پیش از بعثت، که پای این کتاب پر فروغ در میان نبود، همگان در گمراهی غوطه‌ور بودند.

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»

مزرعه جان

و کسی که دانه‌هایی قرآنی را در مزرعه جان خود کشت کند در حقیقت عاقبت اندیشی کرده، و در آخرت و برای ابد بر سفره محصول خود خواهد نشست، و این برکتی است که خداوند آن را وعده کرده است:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ» **«1»**

کسی که بر آنست کشت و محصولی داشته تا در آخرت به کار آید برکت و وسعت در کار او خواهیم کرد، و محصول او را افزون خواهیم نمود.

«وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا» **«2»**

و حسنه به چیزی گفته می‌شود که در منتهای زیبایی است، و این شامل واجبات الهی و نیز مستحبات خواهد بود.

و البته اندازه این فزونی و برکت به اخلاص و معرفت انسان بازگشت می‌کند.

پس به میزانی که انسان در کار خود عرفان و خلوص داشته باشد، به همان میزان حصول کار او پر بارتر خواهد بود. از این‌رو در کتاب خداوند، گاه پاداش

نیکی را به ده برابر یاد می‌شود، همچنانکه فرمود

(2) نساء / 40.

نسیم رحمت، ص: 193

نیکی را به ده برابر یاد می شود، همچنانکه فرمود:

«قُلْهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» «1»

و گاه نیز به هفتصد برابر، همچنانکه فرمود:

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ» «2» و گاه نیز از این فراتر رفته و اجر بی حساب را وعده می کند:

«إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» «3»

و این، از آنروست که لطف خداوند محدودیت ندارد:

«وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» «4»

نیت نیک

و این همه در حالی است که خداوند حتی نیت اینگونه بندگان را نیز محاسبه کرده و پاداش می دهد، هر چند نیت نیک و خیر خود را عملی نکرده باشند، و این حقیقتی است که در خبر نیز به آن اشارت رفته است:

«إِذَا هَمَّ عَبْدِي لِحَسَنَةٍ فَارْتَبُهَا»

و از سوی دیگر لغزشهای بسیاری را اغماض کرده و در می گذرد.

«يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ»

و لغزشهای دیگری نیز به خوبی ها و نیکی ها بدل می سازد:

«فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» «5»

چشم انداز

بنابراین، اگر صالحان و سالکان راه حق پیوسته و آشفته‌وار می‌کوشند

(1) انعام / 160.

(2) بقره / 261.

(3) زمر / 10.

(4) بقره / 247.

(5) فرقان / 70.

نسیم رحمت، ص: 194

چنین چشم اندازی را نظاره کرده‌اند.

تا دم آخر دمی فارغ مباش «1»

اندرین ره می‌تراش و می‌خراش

کوشش بیهوده به از خفتگی «2»

دوست دارد یار این آشفستگی

خیره یوسف وار می‌باید رسید «3»

گرچه رخنه نیست در عالم پدید

و راستی که چه زیانکارند کسانی که به اینگونه زرع و زراعت روی نمی‌آورند و به تعبیر علی علیه السلام کسالت و سردی نشان می‌دهند حال آنکه در کار دنیا چنان می‌کوشند که تو گویی تنها چنین کوششی است که از ایشان خواسته‌اند:

«أَنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الْأَحْزَةِ كَسِلَ كَأَنَّ عَامِلًا لَهُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ وَكَانَ مَا وَفَى فِيهِ سَاقِطٌ عَنْهُ» «4»

زیان

و زیان این قوم دنیا خواه که جز برای دنیای خویش نمی کارند همین بس که از آخرت محروم، و به دنیا نیز آنگونه که می خواهند دست نیافته بلکه تنها به بخشی از آنچه خواسته اند دست می یابند:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا» «5»

دل باختگی

و این حقیقت را آنان وقتی درک و دریافت می کنند که در آستانه زوال

(1) مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت 1834.

(2) مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت 1831.

(3) مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت 1107.

(4) نخب البلاغه، خ 103.

(5) شوری / 20.

نسیم رحمت، ص: 195

زندگی باشند، و آنجاست که حساب و کتاب خؤد را مرور کرده، و پوچی و تهیدستی خود را لمس و احساس می کنند.

که اگر پایم از این پیچ و خم آید بیرون

آنقدر بار کدورت به دلم آمده جمع

نگذارم که کسی از عدم آید بیرون

لنگ لنگان در دروازه هستی گیرم

و این گونه مقوله ها در حقیقت گزارش احوال همین مردم است.

اگر صفحات ادبی ما مردم شرق پر از مفاد و رباعیات منسوب به خیام و گفته‌های ابوالعلاء معری است و یا اگر صفحات ادبی غربیان نیز پر از پوچ‌گرایی‌های آلبرکامو و نظائر اوست، تنها و تنها جلوه‌ای از دل‌باختگی محض نسبت به دنیا داشتن، و نیز آخرت را نادیده انگاشتن است.

پوچ اندیشی

اما این پوچ‌اندیشی هرگز به سراغ مردم آخرت اندیش نمی‌آید، چرا که باور کرده‌اند که پیوسته به سوی خداوند ره می‌سپارند:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» «1»

و دریافته‌اند که در بارگاه خداوند مزد سعی و کوشش خود را خواهند برد.

«لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ» «2»

و هم یافته‌اند که سعی و کوشش، هر چند اندک و ناچیز باشد، در آنجا به حساب آمده و در کارنامه آدمی لحاظ خواهد شد:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» «3»

و بر همین اساس است که می‌کوشند حتی ذره‌ای خیر از دست ایشان نرود،

(1) انشقاق / 6.

(2) نجم / 39.

(3) زلزله / 7 - 8.

نسیم رحمت، ص: 196

و یا ذره‌ای خطا و خلاف به دست آنان صورت نپذیرد.

پول

و در پی همین معرفت‌هاست که دانه‌های عمل خویش را هرگز در بستر مادیت کاشت نمی‌کنند، زیرا محصول آن اندک است، و آن اندک چیزی جز پول نیست.

و پول نیز در نهایت به چهار بخش در زندگی تقسیم می‌شود: مسکن، مرکب، لباس، خوراک، و اینها نیز با مرگ انسان از دست انسان خواهد رفت.

اگر این را باور نمی‌کنید نگاهی به گذشتگان خود کنید، و ببینید قصر شاهان کجا رفت، و لباس‌هایشان، و خوراک‌هایشان، و طلاها و نقره‌هایشان.

«كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» «1» بعد از خود چه باغ‌ها و چشمه‌سارها بر جای گذاشتند، و نیز کشتزارها و خانه‌هایی نیکو، و نعمت‌هایی که در آن غرق شادمانی بودند، اما ما آن نعمت‌ها را از ایشان گرفته و به مردمی دیگر واگذاشتیم، و با این همه نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین، و نه به آنها مهلت داده شد.

برترین‌ها

البته پاکان با مرگ اگر چه این چیزها را از دست می‌دهند اما برتر از آنها را به چنگ می‌آورند.

اگر خانه‌هایشان از دست ایشان گرفته‌اند، مساکن طیبه را در اختیار

(1) دخان / 25.

نسیم رحمت، ص: 197

می‌گیرند؟

«مَسَاكِينَ طَيِّبَةً» «1»

و اگر چند درخت و یا باغچه را از آنان گرفته‌اند جنات و باغات بهشت به ارمغان خواهند گرفت؛

«فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ» «2»

و اگر پوشاك ايشان را گرفته‌اند جامه‌ای از حریر و سُندُس و استبرق که ویژه بهشتیان است به تن می‌پوشند؛

«عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ» «3»

و اگر صندلی چوبی را از ایشان گرفته‌اند، تخت‌های زیبای بهشتی بر ایشان ارزانی می‌کنند؛

«عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِرُونَ» «4»

و اگر زنان‌شان را با مرگ خود از دست داده‌اند، حوریان زیبای بهشت به ایشان هدیه می‌کنند؛

«وَحُورٌ عِينٌ * كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ» «5»

و اگر زندگی کوتاه و موقت و گذرا از دست ایشان رفته است، حیات جاودانه و ابدی می‌یابند؛

«خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» «6»

آن هم در زیر سایه دوستانی همچون انبیاء و اولیاء و پاکان الهی، و این نیز جایگزین دوستان دنیایی آنهاست که از دست‌شان رفته است.

(1) توبه / 71.

(2) توبه / 71.

(3) انسان / 21.

(4) یس / 56.

(5) واقعه / 56.

(6) طلاق / 11.

نسیم رحمت، ص: 198

و اینان رفیقانی هستند که زیباتر از آنان نیست.

«وَحَسَنَ أَوْلِيَّكَ زَفِيْقًا» «1»

که البته يك نگاه به ایشان به تمام دنیا و آنچه در آنست می‌ارزد.

و این در حالی است که بر جهنمیان موجوداتی خشن و عریده‌جو و با بدترین سیما که نمی‌توان لحظه‌ای آنان را نگرست و تحمل کرد، گماشته‌اند. ولی آنان به ناچار باید تا ابد متحمل بوده و نظاره کنند.

«عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظُ شِدَادٍ» «2»

(1) نساء / 69.

(2) تحریم / 6.

نسیم رحمت، ص: 199

اشارت

آنچه هست از آن خداوند است.

و خداوند گاه با بخشش خویش داری را در پیش پاره‌ای از آدمیان به ودیعت می‌نهد.

و از همین روست که فرمان زکات و انفاق را می‌دهد، زیرا آنچه در پیش دیگران استاز آن خود اوست.

حکایت

1. حکایت: سلیمان که با يك سخن فرزند خویش را افلیج ساخت.

2. حکایت: يك نیش که در حقیقت نوش بود.

3. حکایت: يك کلاغ سیاه که جمعی را از چنگ مرگ در ربود.

نسیم رحمت، ص: 201

مالک مُلک

ما انسان‌ها هر کدام چیزی شبیه به نام‌های خود می‌مانیم.

نام‌های ما هر کدام به گونه‌ای است که اگر از آنها حرف و یا حرف‌هایی سلب و گرفته شود معنای نخست خود را از دست داده، و از آن پس یا بی‌معنا شده و یا معنایی دیگر خواهند گرفت.

مثلاً کسی که نام سعید را با خود دارد، حذف حرف سین واژه عید را به دست می‌دهد، که با خود معنایی دیگر دارد، و با شنیدن آن هرگز کسی به یاد شخص سعید نمی‌افتد، همین‌طور است اگر حرف عین و یا حرف دیگرش حذف گردد.

همچنانکه خود ما نیز اینگونه‌ایم، لذا اگر چیزی از دست ما روده شود، و یا به اختیار و میل خود بدهیم دیگر آن کسی که پیش از این بوده‌ایم نیستیم.

مثلاً کسی که ثروتش را می‌دهد دیگر ثروتمند نبوده، بل تهیدست

نسیم رحمت، ص: 202

خواهد شد.

و این درست بر خلاف خداوند است که هرگز با اعطاء و بخشش خود از او چیزی کسر و کم نمی‌شود، و پس از بخشش نیز همانست که بود.

در حقیقت خداوند همچون نام خود است.

چرا که نام الله که نام مبارك اوست با حذف و گرفتن هر حرف از آغاز آن باز همان است که بود، و همچنان دلالت بر همان وجود مقدس دارد، نه اینکه بی معنا شود و یا معنایی دیگر بیابد.

همچنانکه اگر حرف الف از آغاز آن گرفته شود واژه مبارك «الله» به دست می آید، و آن نیز معنای «خداوند» را با خود دارد «1»، و خود از کلمات مقدسه ای است که در کتاب خدا و در لابلای آیات فراوان به کار رفته است.

در یکی از همین آیات آمده است:

«وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» «2»

مشرق و مغرب عالم از آن خداوند است.

منظور از مشرق و مغرب در این کریمه مبارکه مشرق و مغرب نیست تا شامل سایر جهات نباشد، بلکه مراد مشرق و مغرب نسبی است و شامل دو نیم دایره افق خواهد بود.

و اساساً در پاره ای از آیات کتاب خدا مشرق و مغرب به تمامی جهات اطلاق می شود از این رو فرمود:

«وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا» «3»

شرق و غرب زمین - سراسر روی زمین - را در اختیار جمعیتی که روزی ناتوان

(1) همچنانکه اگر لام لله حذف شود واژه مبارك «لَه» و اگر لام آن نیز حذف گردد کلمه مبارکه «هُ» که هُو نیز خوانده می شود به دست می آید، و پر واضح است که «لَه» و «هُ» هر دو اشاره به وجود مقدس خداوند دارند.

(2) بقره/ 115.

(3) اعراف/ 137.

نسیم رحمت، ص: 203

بودند قرار می دهیم.

بر این اساس، می‌توان گفت تمام آنچه بر زمین است از آن اوست و بس.

و بلکه بالاتر، زیرا آنچه در آسمان‌هاست نیز از آن او خواهد بود، همچنانکه فرمود:

«لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «1»

ملك خداوند

و از این رو باید پذیرفت که آنچه هست ملك و سرمایه اوست، و نه هیچکس دیگر؛

«لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «2»

پس، تنها کسی که می‌تواند حکم براند و فرمان دهد تنها اوست و نه هیچکس دیگر؛

«إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» «3»

ملك ملك اوست فرمان آن او

پس هر چه نیرو و توان است محدود و موقوف به اوست.

«أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» «4»

و در این عالم چیزی نیست که در تحت قدرت و در کف اقتدار او نباشد.

و شیطان که امروز جهان در کف اوست، و آنچه می‌خواهد می‌کند و آنچه می‌خواهد می‌شود، کمترین سگ در این بارگاه به شمار می‌آید، که البته با مردمان پاك و اهل خلوص که آشنایان دربار خداوندی به شمار می‌آیند کاری ندارد.

همچنانکه جناب مولانا او را به سگ ترکمان تشبیه نموده و می‌گوید: اگر ترکمانی سگی داشته باشد که در پیش خرگاهش سرگذاشته و تسلیم باشد و نگاهبانی دهد،

(2) فتح / 14.

(3) آل عمران / 154.

(4) بقره / 165.

نسیم رحمت، ص: 204

هر چند کودکان آن خانه و خرگاه گوش و یا دمش را گرفته و می کشند و آن را بازیچه خود قرار می دهند ولی سگ هرگز با آنان کاری نداشته و نه مقاومت و ستیزه‌ای را از خود بروز می دهد.

بر درش بنهاده باشد رو و سر

ترکمان را گر سگی باشد به در

باشد اندر دست طفلان خوارمند «1»

کودکان خانه دُمَش می کشند

اما همینکه بیگانه و ناآشنایی از آن سو عبور کند، سگ به مانند شیر نر هجوم آورده، و او را به خاک و خون می نشاند.

حمله بردی همچو شیر نر کند «2»

باز اگر بیگانه‌ای معبر کند

بنابراین، شیطان با همه نیرو و توانی که با خود دارد خداوند او را به مانند سگی قرار داده است، تا پاسبانی بارگاه او را به عهده گیرد، تا مباد ناآشنایان و بیگانگان در آن حرم راه یابند.

اینکه مردم مأمورند با گفتن: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» به خدا پناه آورند در حقیقت از وی می خواهند که نخیی بر سگ خویش زده تا مبادا پارس نموده و مانع ورود ایشان به درگاه خداوندی شود، باشد که بتوانند راه به درگاهش یافته و در سایه جود و جاه وی رفع حاجات خود کنند.

بانگ بر زن بر سگت ره برگشا

این اعوذ آن است کای ترک خطا

تا پیام بر در خرگاه تو

حاجتی خواهم زجود و جاه تو

لاف زنان

براین اساس، که هر چیز از آنِ خداوند است پس اگر کسی دعوی مُلک و مالکیت داشته باشد بسی گزافه گو و لاف زن است.

جمله ما و من به پیش او نهید

ملک مکل اوست ملک او را دهید»¹

و علی علیه السلام فرمود:

«لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ»²

اعطاء ملک

ولی از یاد نبریم که خداوند به پاره‌ای از انسانها اعطاء ملک می‌کند و آنها را مالک قرار می‌دهد، همچنانکه در کتاب خود قرآن کریم، به آن اشارت فرمود:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ»³

بگو که خداوند مالک ملک است و آن را به آنکه بخواهد می‌بخشاید.

و علی علیه السلام فرمود:

«لَا تَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَکْنَا»⁴

ما از خود چیزی نداریم جز آنکه وی چیزی را از آن ما سازد.

از این رو اگر کسی چیزی را داراست و خود را مالک آن می داند، این مالکیت چیزی است که از خداوند به ودیعت گرفته است، و از همین روست که او به بندگان دارا و ثروتمند خود فرمان زکات و بخشش های گونه گون می دهد، زیرا آنچه خود اوست.

(1) مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت 3156.

(2) نهج البلاغه، نامه 31.

(3) آل عمران / 36.

(4) حکمت / 404.

نسیم رحمت، ص: 206

متاع قليل

البته، دارایی و ملک دنیا به هر اندازه که نصیب انسان شود قليل و اندك و ناچیز است.

«مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» «1»

و از سوئی نیز ناپایدار و ناماندگار است.

چون نمی ماند تو آن را برق گیر

ملك را تو ملك غرب و شرق گیر

ای دلت خفته تو آن را خراب دان «2»

مملکت کان می نماند جاودان

چرا که دیری نمی پاید که از دست ما رفته و در دستان دیگری قرار می گیرد.

«تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ»

کاین دولت ملک می رود دست به دست

و این دست به دست شدن کافی است که آدمی را از غرور و سرورهای کاذب رهایی دهد، و هرگز بر دولت و اقبال خود دل نبندد، و با داشتن آن ناز و عشوه نفروشد.

هین به ملک نوبتی شادی مکن ای تو بسته ای نوبت آزادی مکن «3»

ملک خدا

باری؛ تنها ملکی که عظیم و بی انتهاست، و نیز جاودانه و ماندگار ملک خداست، و بس.

پس با او پیوند زده، و همراه شوید.

(1) نساء / 77.

(2) مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت 3930 و 3931.

(3) مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت 1377.

نسیم رحمت، ص: 207

و در این صورت است که به آنچه می خواهید دست می یابید، آنهم از راههایی که هرگز گمان نمی برید.

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» «1»

تسلیم

ابراهیم در منطقه شام، که سرزمینی آباد و سرسبز از باغات فراوان بود، با همسر خود زندگی می کرد اما به ناگاه از جانب مقدس حق مأمور می شود که به اتفاق همسر و نوزاد شیرخواره خود سرزمین شام را ترک و به منطقه حجاز رهسپار شود، منطقه ای که در آن جز سنگ و کوه نیست، و حتی گیاهی نروئیده و نمی روید.

همینکه به حجاز می‌رسند فرشته‌ای فرود آمده و از ابراهیم می‌خواهد که همسر و کودک خود را رها کرده و راه خود را پیش گیرد.

و ابراهیم با میل و عشق تمام پذیرفته و چنین می‌کند.

زیرا می‌دانست هر کسی تسلیم حق باشد به بن‌بست نمی‌رسد و راهها پیش رویش گشوده خواهد شد، از این‌رو هیچگونه ترس، نگرانی و ناراحتی و اضطراب و وحشتی نداشت.

و هنگام رفتن با خدای خویش اینگونه گفت:

«إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيِّ بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ» «2»

خدای من! همسر و کودکم را در سرزمینی سکنی و جای داده‌ام که در آن حتی علفی سبز دیده و رویده نمی‌شود.

الان هم سرزمین مکه اینگونه است و هر چه بکارند سبز نمی‌شود، جز آنکه خاک آن را تعویض کرده و از جای دیگری بیاورند.

و بعدها همان وادی، مکه شد و مسجدالحرام و کعبه.

(1) طلاق / 3.

(2) ابراهیم / 37.

نسیم رحمت، ص: 208

و هر چه روزی و رزق و برکات است بر آنجا فرود آمده و می‌آید.

چون ابراهیم در همانجا از خداوند چنین خواست:

«وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ» «1»

باری اگر خدا بخواهد، سرزمینی بی‌ثمر، همچون سفره‌ای مجلل می‌شود، که در آن انواع نعمت‌ها به چشم می‌آید.

پس با خدا گره خوردن یعنی با همه چیز گره خوردن، و به خدا نزدیک شدن یعنی به همه چیز نزدیک شدن.

البته هر چه انسان به خداوند نزدیکتر باشد باید دقت و مراقبت بیشتری در کار خویش پیش گیرد، چون خداوند او را به گونه‌ای دیگر می‌نگرد، و توقعی دیگر دارد.

حکمت

وقتی که فرزند سلیمان به دنیا آمد لمس و افلیح بود. از این رو با شگفتی پرسید: خدایا! ماجرا چیست؟!

چون او پیامبر بود و خدا را آنگونه که باید می‌شناخت، و می‌دانست که حکیم است و کار او بی‌حکمت و بدون علت و دلیل نخواهد بود.

جبرئیل فرود آمد و گفت: وقتی که تو با همسر خود ازدواج کردی چیزی را در ذهن خود خطوط دادی، همچنانکه همسر تو نیز همان را در ذهن خود خطوط داد، زیرا تو گفتی: ای کاش همسرم جوان بود و همسر تو نیز با خود گفت: ای کاش شوهرم جوانتر می‌نمود. حال آنکه هر يك از شما برای دیگری رزق و روزی بودید، و رازق خداوند است و او بود که شما را با یکدیگر آشنا ساخت، و کارش هرگز بی‌حکمت نبوده و نیست، و این را، هم تو و هم همسر تو، به خوبی می‌دانستید، پس چرا ای کاش گفتید؟! ای کاش گفتن از هر کس دور نباشد از شما بعید است، و از شما توقع نیست زیرا که می‌دانید که هر چیز در جای خود است، و هیچ چیزی نیست که بی‌حکمت و دلیل باشد.

(1) بقره/ 126.

نسیم رحمت، ص: 209

کسی را که می‌خواستند به دار آویزند هر کس از راه می‌رسید با سنگی و یا چوبی و یا آب دهانی بر او بی‌حرمتی می‌کرد. ولی او نه آخ گفت نه آه و نه ابرو درهم کشید، جز آنکه یکی از راه رسید و سنگ ریزه‌ای بر او کوفت، و او چنانکه گویی؛ تمامی دردها را یکجا به او رسیده باشد به شدت فریاد کرد و از درد آن نالیدن گرفت! همه با شگفتی گفتند: سنگ ریزه کجا اینگونه درد دارد. گفت: آنچه مرا به درد آورد سنگ ریزه نبود، بلکه درد من از کسی است که سنگ ریزه را بر من کوفت حال آنکه بر بی‌گناهی من واقف بود، و از او هرگز اینگونه توقعی نداشتم.

و سلیمان و همسر او گریه کردند و از خداوند نیز گذشت و بخشش را طلبیدند، و خداوند پذیرفت و به دنبال آن، فرزند نیز ناعلاج ایشان بهبود یافت.

عزیزان! هر بهبودی که می‌خواهید از او بخواهید، زیرا که او تواناست وقتی که همگان عاجزند.

مایه شفاء

یادم هست که در تهران یکی از مردان خدا بیمار شد و دکترهای متخصص آن روز از مداوای وی ناتوان شدند، ولی چیزی نگذشت که از بیماری بهبود یافت.

خود می‌گفت: شبی در اوج درد و ناراحتی در بستر افتاده بودم و فاصله‌ای بین خود و مرگ نمی‌دیدم، در همین میان عقربی سیاه دیدم که از دور به سراغ من می‌آید ولی من نه ناپی داشتم که فریاد کنم و نه پایی که فرار، و عقرب نیز پیوسته پیش‌تر می‌آمد تا آنکه خود را به من رسانید و نیش خود را فرو کرد، اما چند دقیقه‌ای بعد سلامت خود را یافتم.

آری او تواناست و داناست، و وقتی که بخواهد حتی عقربی را بوسیله نیش خود مایه شفاء و سلامت قرار می‌دهد.

او اگر بخواهد پزشکان ماهر را عاجز، و عقرب ناتوان را توانایی می‌بخشد.

او اگر بخواهد همه چیز را به مدد ما می‌فرستد، حتی جانوران گزنده و نیش‌دار.

نسیم رحمت، ص: 210

فرمانروای عالم

دوستان من نقل می‌کردند روزی به اتفاق به جایی رفته، در همانجا خود دست به کار شده، و نهار مفصلی را ترتیب می‌دهند، همینکه سفره را پهن و ظرف‌ها را می‌چینند تا آبگوشت‌ها را قسمت کنند کلاغی که از همان بالا عبور می‌کرده است فضله خود را به کجا در ظرف آبگوشتی فرو می‌ریزد. و همه پس می‌کشند.

و هیچکدام نمی‌خورند، ولی همینکه آمدند آبگوشت را به دور بریزند دیدند در لابلای گوشت‌ها عقربی از پیش افتاده و در میان غذا پخته شده است که اگر از آن غذا می‌خوردند بکجا همه از بین می‌رفتند.

آری همه چیز تحت فرمان اوست، او همه چیز را می‌تواند در نجات و رهایی ما گسیل کند.

فرمانروای عالم اوست و جز او که همه کاره است هیچکس کاره‌ای نیست، بلکه همگان هیچکاره‌اند.

أَزْمَةُ الْأُمُورِ رَأْيِيْدَةٌ وَالْكَلُّ مُسْتَعْمِدَةٌ مِنْ مَدَدِهِ «1»

در این عالم تمام سر رشته‌ها تنها و تنها به دست اوست، و همه باید از او مدد بخواهند و بس.

راستی؛ در این عالم چیست که در کف خداوند نیست.

و چیست که تحت فرمان او نباشد.

جناب مولانا در این باره سخنی خوش دارد، می‌گوید: در ذرات زمین و آسمان.

لحقی بیندیش، که این ذرات، تمامی لشکریان و فرمانبرداران خداوند می‌باشند.

مگر نشنیده‌ای که طوفان مرگبار با لشکر عاد چه کرد؟

مگر ندیده‌ای که طوفان نوح چگونه مردم تبهکار را طعمه مرگ ساخت؟!

مگر داستان فرعون و رود نیل را که بالاخره نابودش ساخت، نشنیده‌ای؟

(1) حکیم سبزواری.

نسیم رحمت، ص: 211

مگر قارون نبود که این زمین بیجان او را فرو بلعید؟

مگر تاکنون از پرنده‌گان ابابیل که پیلان سرمست ابرهه را از پای درآوردند اطلاعی به دست نیاورده‌ای؟

داستان پشه ناچیز را که مغز نمروذ را متلاشی ساخت، بیاد آور.

سرگذشت سه سنگ ناچیز را که داود بر دست گرفت و بر لشکریان دشمن افکند و بدینسان درخت زندگی آنان را از پهنه هستی برچید، مرور کن.

و نیز داستان نابودی دشمنان لوط را بوسیله سنگباران آسمانی و غوطه خوردن در آب سیاه بشنو.

باد را دیدی که با عادان چه کرد	آب را دید که در طوفان چه کرد
آنچه بر فرعون زد آن بحر کین	و آنچه با قارون نموده است این زمین
و آنچه آن بابل با آن پیل کرد	و آنچه پشه کله‌ی نمود خورد
و آنکه سنگ انداخت داوودی به دست	گشت ششصد پاره و لشکر شکست
سنگ می‌بارد بر اعدای لوط	تا که در آب سیه خوردند غوطه
گر بگویم از جمادات جهان	عاقلانه یاری پیغمبران
مثنوی چندان شود که چل شتر	گر کشد عاجز شود از بار پر «1»

از اینها بالاتر همین دست و پای ما انسان‌ها که امروز بی‌زبان و بی‌شعور جلوه

(1) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت 784 تا 790.

نسیم رحمت، ص: 212

می‌کنند، فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید، همچون ماموری از مأموران خداوند صادقانه از آنچه کرده‌اند گزارش می‌دهند.

دست بر کافر گواهی می دهد

لشکر حق می شود سر می نهد «1»

و آنگاه جناب مولانا چون همیشه نخب می زند و می گوید:

ای انسان! که کارهای دستی و فکری تو همه و همه در راه ضد حق صورت می گیرد:

«در میان لشکر اوپی بترس». چرا که تمام اجزای وجودی تو در باطن لشکریان موافق با مشیت و خواست حق بوده، اگر چه امروز از روی نفاق مطیع و تسلیم اراده تو می نمایند.

گر بگوید چشم را کاو را فشار

درد چشم از تو برآرد صد دمار

ور به دندان گوید او بنما و بال

پس ببینی تو زدندان گوشمال «2»

(1) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت 791.

(2) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت 794 و 795.

نسیم رحمت، ص: 213

اشارت

هیچنانکه کار خاک رشد دادن است، و این باغبان است که باید هر دانه و یا هر نخل را به آن نسپارد، خداوند نیز رب العالمین است و در دستگاه وی همه چیز امکان رشد را خواهد داشت، پس بر آدمیان است که بر اعمال خویش که همچون دانه ها و نخل ها می مانند مواظبت نموده، و به ارتکاب هر عمل مبادرت نورزند.

نسیم رحمت، ص: 215

آغوشِ مهر

يَا خَاكُ خُوبٍ وَ مَرْغُوبٍ، دَسْتِ رَدِّ بَه سِينِه هِيچِ دَانِه‌ای نَمی‌زَنَد، بَلَكِه دَانِه هَر چِه بَاشَد، خَوَاه گِل وَ خَوَاه خَار، آن رَا پَذیرَفْتِه وَ سَبز می‌نَمايَد.

و از آنجا که خاك دارای چنین خصیصه و خاصیتی است بر کشاورزان است که دانه‌ها را مراقبت کنند، و جز دانه‌های مناسب و سودمند را به خاك ندهند، وگرنه خسارت برده و زیان می‌کنند.

آفریده خداوند

بطور مسلم این خصیصه خاك، که آغوش را برای هر دانه‌ای می‌گشاید، از خاك نبوده بلکه خداوند در آن به ودیعت نهاده است، زیرا چیزی نیست که در عالم پدید آید جز آنکه آفریدگار آن خداوند باشد.

«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» «1»

(1) رعد/ 16.

نسیم رحمت، ص: 216

از این‌رو، این خصیصه خاك نیز خداداد است و از آفریده‌های اوست، و البته آنچه او می‌آفریند زیباست!

«أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» «1»

پس، این خصیصه نیز که یکی از آفریده‌های اوست زیبا خواهد بود.

و از آنجا که آنچه هست آفریده اوست، و آنچه آفریده اوست زیباست، می‌توان گفت: زیبایی‌ها همه از خداوند است.

و اساساً او کانون و چشمه زیبایی است، و هر زیبایی که هست از آنجاست و در آنجاست، و بلکه آنچه ما می بینیم جز سایه‌ای بیش نیست، درست مثل ماه که در آسمان است اما سایه آن در جوی آب، و یا کبوتری که در دل آسمان به پرواز است اما سایه آن بر زمین باشد.

عنایت حق

براین اساس، اصل و مبدأ این خصیصه زیبای خاک، که دانه‌ها را بی هیچ استثناء و تبعیض به یک چشم دیده و میان آنها تفاوت و فرق و امتیازی قابل نیست در وجود مبارك خداوند است، و اوست که نخست خود برخوردار بود و آنگاه خاک را نیز از سر عنایت و لطف برخوردار ساخت.

پس می‌توان گفت که: او آغوش رحمت را گشاده و همگان را می‌خواهد. از این رو در قرآن مکرر با تعابیری همچون یا ایها الناس؛ ای مردم، همگان را مورد خطاب قرار می‌دهد و از ایشان می‌خواهد که رو به سوی او کنند.

بازاً بازاً هر آنچه هستی باز

گر کافر و گبر و بت پرستی بازاً

کاین درگه ما درگه نومیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی بازاً

باری، هر کس که به سوی خداوند باز آید محروم نخواهد بود.

و از این بالاتر اینکه نه تنها هر کس بلکه هر چیز نیز که در دستگاه خداوند جای گیرد محروم نبوده بلکه تحت ربوبیت او درآمده و رشد می‌نماید.

بنابراین، نه تنها خوبان و بدان در این دربار بی بهره نیستند، بلکه هر خوبی و بدی نیز که در این عالم، که درگاه و دستگاه خداوندی است، پدید می‌آید بهره از رشد برده و اوج می‌گیرد.

بهشت، دوزخ

از این رو، می‌توان گفت: هیچ خوبی و بدی نیست که تحقق یافته و پیوسته رشد نکند، و همین پیوستگی در رشد است که خوبی را در نهایت به بهشت و بدی را به حجیم و دوزخ بدل می‌سازد.

دانه‌های سودآور

و از آنجا که کار خداوند رشد دادن است زیرا که رب العالمین می‌باشد، و از آنجا که رشد تنها ویژه خوبی‌ها نیست بلکه بدی‌ها نیز رشد می‌یابند، توصیه مکرر خداوند بر تقواست، و همواره از عباد و بندگان خود می‌خواهد که تقوا را پیشه کنند، و از دانه‌های نامرغوب و نامفید گناه پرهیز کنند و تنها دانه‌هایی بکارند که سودآور باشد.

امر و نهی

در حقیقت می‌توان گفت که تمامی امر و نهی‌های کتاب خدا امر و نهی‌هایی در باب کاشتن است، یعنی به کاشتن دانه‌هایی امر، و از کاشتن دانه‌هایی نهی می‌کند مثلاً صدق به منزله دانه‌ای است که انسان را به کاشتن آن ترغیب و امر می‌نماید ولی کذب دانه‌ای است که نسبت به کاشتن آن پرهیز می‌دهد. زیرا که کذب و آنچه همانند آن است بدی است، و بدی نیز در این دستگاه قابل رشد است و روز به روز افزون و افزونتر می‌شود، و مایه بُعد و دوری از خداوند خواهد بود، و دوری از خداوند در حقیقت دوری از نور و روشنایی است، زیرا که خداوند نور است و

(1) سجده / 7.

نسیم رحمت، ص: 218

طبیعی است که دوری از نور حاصلی جز نزدیک شدن به ظلمت و تاریکی نخواهد داشت.

پس، باید پذیرفت: هر بدی گامی در ظلمت فرو رفتن است، و به دیگر سخن نوعی از ظلمت را پدید می‌آورد.

و وقتی که بدی‌ها افزون و انبوه شوند تو گویی؛ لایه‌هایی از ظلمت بر روی هم قرار گرفته و تاریکی بر تاریکی می‌نشیند، و در چنین صورتی است که هیچگونه رشد و تعالی برای انسان متصور نمی‌باشد.

زیرا انسان از خاک است و همچون خاک می‌باشد، و خاک اگر در ظلمت و تاریکی مدام باشد و نوری از آسمان بر آن نتابد کویر خواهد شد و امکان هیچگونه رویشی نخواهد داشت.

انسان نیز اگر در تاریکی و ظلمت و معاصی و گناهان فرو رود، و نور خداوند بر او نتابد هیچگونه خیر و خوبی از وجود او سر نخواهد زد، و کویری خواهد بود پر خار و خس.

بر همین اساس، خداوند نخستین کاری که با بندگان شایسته خود انجام می‌دهد این است که آنان را از زیر آواز ظلمت‌ها و تاریکی‌های گناه بیرون کشیده و در زیر تابش نور پاك خود قرار دهد:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» «1»

و در این صورت است که انواع خیرات و خوبی‌ها از وجود آنان سر زده و پدیدار می‌شود، باری، تا نور خدا در میان نباشد هیچ خیری از انسان متصور نیست، بلکه چیزی جز محرومیت، که عین شر و بدی است، نصیب او نخواهد شد.

از این رو، باید پذیرفت که آنچه خوبی است و از انسان سر می‌زند از

(1) بقره/ 257.

نسیم رحمت، ص: 219

خداوند است و نیز آنچه بدی است و از انسان دیده می‌شود از خود اوست.

درست مثل توده ابرها، در دل افق، هنگام غروب آفتاب، که سرخ و روشن جلوه می‌کنند، ولی اندکی پس از آن که خورشید ناپدید می‌شود تیره و تاریک می‌نمایند. و این خود گواه آنست که نور و روشنایی ابرها نه از خود که از خورشید است ولی تیرگی و سیاهی آنها از خود آنهاست و نه از خورشید.

همچنانکه زمین وقتی که روز است و روشن، روشنی و روز بودن آن از خورشید بوده و وقتی که شب است و تاریک، تاریکی آن از خود است و نه خورشید، زیرا به خورشید پشت کرده و در نتیجه تاریک شده است.

هر کجا سایه‌ست و شب یا سایه‌گه از زمین باشد نه از افلاک و مه «1»

به هر حال انسان همانند آهنی است که از آتش سرخ شده باشد، که البته آن سرخی و روشنی نه از ذات آهن است بلکه از آتش وام دارد، همچنانکه با دوری از آتش، سرخی آن رفته، و تاریک و سیاه می‌شود.

اینها همه مثل‌هایی است که حقیقت انسان را به خوبی می‌نمایند، چرا که انسان نیز آنچه از خوبی و معرفت دارد از خداوند است، و آنچه از بدی است منسوب و منتسب به خود اوست، همچنانکه خداوند خود فرمود:

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» «2»

با این حساب، کسی نمی‌تواند خوبی‌ها را به نام خود تمام کند، همچنانکه به قول مولانا وقتی نور از روزنه خانه می‌تابد بی‌تردید می‌گویی: این نور از خاک و گل و سنگ نیست، بلکه مستند به خورشید فروزان است. و اگر در و دیوار زبان به سخن بگشایند و بگویند: این نور از خود ماست، خورشید نیز دهان گشوده و به

(1) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت 357.

(2) نساء / 79.

نسیم رحمت، ص: 220

آنان خنده زنان خواهد گفت: اگر این نور از شماس است چرا هنگام غروب و ناپدید شدن من تیره و تار می‌شوید؟

هر در و دیوار گوید روشنم

پرتو غیری ندارم این منم

پس بگرید آفتاب ای نارشید

چونکه من غارب شوم آید پدید «1»

همچنانکه اگر سبزه‌ها به خود بیالند و بگویند: طراوت و شادابی ما از خود ماست، تابستان به آنان می‌گوید: اگر چنین است، پس از آنکه من گذشتم و فصل من تمام شد، یکبار دیگر در خویشتن بنگرید.

سبزه‌ها گویند ما سبز از خودیم

شاد و خندانیم و بس زیبا خلیم

فصل تابستان بگوید ای امم

خویش را بینید چون من بگذرم «2»

همچنانکه بدن نیز اگر از جمال و عظمت خود بگوید، و همه را از آن خود بدانند، روح در خطاب به آن خواهد گفت: ای منزله کثیف کمی صبر کن تا من از تو دور شده و به پرواز آیم، و آنگاه خواهی دید به چه روز سیاهی خواهی نشست، به گونه‌ای که آنان که بر تو عشق می‌ورزند، تو را کشان کشان سوی خاک سیاه خواهند برد، و در گوری تاریک همدم مور و مار و حشرات موزی دیگر خواهند کرد و خواهی دید که از حدقه چشمان مست و زیباتر از نرگس تو موران، سیاحتگران، عبور کرده و از سوراخ‌های گوش و بینی سر بر می‌آورند. و در يك سخن اندام زیباییت میدان تاخت و تاز حشرات ریز اندام می‌شود. و تو را خواهند

(1) مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت 3281 و 3282.

(2) مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت 3283 و 3284.

نسیم رحمت، ص: 221

گفت که: بخواب ای نازنین، ای که اندامت هزاران انسان را سرمست خود می‌ساخت، اکنون بگذار تا همان اندام چند صباحی نیز به صورت مدفوع حشرات درآید.

پس، کجاست آن سخنان نغز که از زبان تو بیرون می‌آمد؟

و کجاست آن شعاع لطیف که بوسیله آن مناظر زیبا را تماشا می‌کردی؟

و کجاست آن گونه‌های نازنینت که در برابر نوازش برگ گل تأثر شدیدی نشان می‌داد؟

و به قول ابوالعلاء معری:

سَلَّطَتِ الْأَرْضُ عَلَى خَدِّهِ

كَمْ صَائِنٍ عَنْ قُبْلَةٍ خَدَّهِ

وَكَانَ يَشْكُو الثِّقْلَ مِنْ عِقْدِهِ

وَحَامِلٍ ثِقْلِ الثَّوَى جِدِّهِ

در میان به خاک خفتگان، فراوانی از زیارویان خفته‌اند که در عهد حیات گونه خود را از بوسه کنار می‌گرفتند، اما اکنون نظاره‌کن و بین که چگونه خاک سیاه زمین بر آنان سلطه یافته است.

باری، آن گردن‌های ظریف که از سنگینی گلوپند شکایت می‌کردند، اکنون سنگینی خاک را بر گردن خود هموار کرده‌اند.

به هر حال، اعضای زیبای آدمی با آنهمه فعالیت‌های زیاتر خود ناشی از تابش پرتو روح بوده است، چنانکه جوشش آب به جهت آتشی است که با آن در تماس است.

و اگر تماس روح با بدن منقطع شود، بی‌گمان، همان رخ می‌دهد که گفتیم.

تن همی نازد به خوبی و جمال روح پنهان کرده فر و پر و بال

نسیم رحمت، ص: 222

گویدش ای منزله تو کیستی	یک دو روز از پرتو من زیستی
غنج و نازت می‌نگنجد در جهان	باش تا که من شوم از تو جهان
گرم دارانت تو را گوری کنند	طعمه موران و مارانت کنند
بینی از گند تو گیرد آن کسی	کاو به پیش تو همی مُردی بسی
پرتو روح است نطق و چشم و گوش	پرتو آتش بود در آب جوش «1»

محصول رفتار

بنابراین، براساس این آیه و نیز آیات دیگر از کتاب حق آنچه از بدی به انسان می‌رسد محصول کار خود اوست، و بدی نیز چیزی جز ظلمت و تاریکی نیست که خود مایه حرمان و محرومیت‌های بسیار نیز هست.

از این‌رو خداوند به آدم و حواء چنین فرمود:

«وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» «2»

یعنی اگر خلاف آنچه می‌گویم انجام دهید تاریک می‌شوید، و سیاهی بر شما سایه می‌افکند. ولی آنان آن خلاف را مرتکب شدند، و همان ظلمت و تاریکی نیز بر آنان افتاد، از این‌رو محروم شده و از بهشت دور شدند. و با این کار لیاقت حضور در بهشت را از دست دادند زیرا که آنجا عالم نور است، و تنها نور می‌تواند با نور باشد و نه ظلمت. و لذا در این عالم ظلمانی فرود آمدند، چرا که ظلمت

(1) مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت 3285 تا 3290.

(2) بقره/ 35.

نسیم رحمت، ص: 223

جاذب ظلمت است.

طبیات و طیین بر وی بخوان

خوب خوبی را کند جذب این بدان

گرم گرمی را کشید و سرد سرد

در جهان هر چیز چیزی جذب کرد

باقیان از باقیان هم سر خوشند

قسم باطل باطلان را می‌کشند

نوریان مر نوریان را طالب‌اند

ناریان مر ناریان را جاذب‌اند

و اگر آسیه همسر فرعون در قیامت با فرعون نیست بر همین اساس است زیرا که فرعون ظلمت و سیاهی است ولی آسیه از جنس نور و روشنایی است، از این رو از خداوند عاجزانه می‌خواست که او را از فرعون رهایی بخشد.

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» «1» آسیه پیش از آنکه گام به عرصه نور نهد ظلمانی بود، همانکه فرعون در ظلمت فرو بود، و در آن حال هر يك عاشق و شیدای دیگری می‌نمود، و هیچگاه هیچکدام دوری و فاصله از یکدیگر را بر نمی‌تافتند، تا آنکه دعوت نورانی موسی به میان آمد، و آسیه گروید ولی فرعون سرباز زد، و بدینسان آسیه نور شد و فرعون همچنان در ظلمت خویش غوطه‌ور بود، و همین موجب شد که هر کدام در چشم دیگری منفی و منفور باشد، و این، خصیصه نور و ظلمت است و نیز خاصیت نور است که شاه راه پست و قصر را ویرانه جلوه می‌دهد. از این رو از خداوند می‌خواهد که برای وی خانه‌ای در بهشت برپا سازد، و او را به سوی خود بطلبد،

(1) تحریم/ 11.

نسیم رحمت، ص: 224

زیرا که نور طالب و عاشق نور است.

شما جوانان عزیز اگر می‌بینید نسبت به دختران هرزه و هر جایی و نامحرم نفرت و انزجار دارید از آنروست که هنوز به ظلمت مبتلا نشده‌اید در نتیجه ظلمت برای شما هیچگونه کشش و جاذبه‌ای ندارد.

و شما دختران عفیف و با عفاف نیز اگر به دنبال به نور افکندن جوانان نیستید از آنروست که در نور به سر می‌برید و جز نور چیزی برای شما جاذب و جذاب نیست.

وقتی که آدم و حواء در این عالم ظلمانی فرود آمدند بر خاک عرفات نشستند، و ناآرام و بی‌قرار به زاری و التجاء پرداختند، که:

«رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» «1»

خدایا، ما خود بر خود ستم کرده‌ایم.

ما خود، خود را تاریک کرده‌ایم.

نگفتند: خدایا تو ما را تاریک نمودی، چون می‌دانستند و باور داشتند که او زیبایی و جمال و نور مطلق است.

راستی که آدم و حواء چقدر ادب کردند و چقدر با ادب با خداوند سخن گفتند.

در راه خدا جمله ادب باید بود «2»

ای مردم، ای بچه‌های آدم! این ادب را از پدر و مادر نخست خود فراگیرید، که ادب زیباترین ارث است.

«لَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ»

یکی از بچه‌ها و فرزندان که از این پدر و مادر ادب را به ارث برد جناب حر بن یزید ریاحی است.

او يك لحظه به خود آمد و با خود گفت وقتی که بهشت هست چرا جهنم؟

(1) اعراف / 23.

(2) نقشبند دهلوی.

نسیم رحمت، ص: 225

از این رو پا را برهنه کرد و سر را فرو افکند و با دنیایی از ادب به سوی خيام حرم ابی عبداللّه الحسین علیه السلام به راه افتاد، باشد که رهایی یابد.

مستم زعلائق جسمانی

ای ساقی باده روحانی

يك لمعه ز عالم نورم بخش

يك جرعه شراب طهورم بخش

این کهنه لحاف هیولانی

تا از سرفکنم به صد آسانی

و هر چه حر بیشتر می‌رفت حالت خَشِیت و خشوع او بیشتر می‌شد.

خدا به موسی فرمود: هرگاه به سوی من می‌آیی با دلی از خشوع بیا!

«هَبْ لِي مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ»

و نیز بدنی افتاده و فروتن و منکسر.

«وَمِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ»

یعنی درست مثل کسی بیا که با خود احساس ورشکستگی دارد، به گونه‌ای که هر کس از حال او جويا می‌شود گوید: هر چه داشتم رفت. و چیزی نمانده است.

و فرمود: موسی! با چشمان اشکبار بیا!

و حر با چنین حالی به سوی حرم ابی عبدالله راه یافت، تا اینکه خود را به امام رسانید، و تنها يك جمله گفت:

«هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ»

می‌توانم بازگردم.

حضرت فرمود:

«ارْفَعْ رَأْسَكَ»

حر! سر خود را بالا بگیر.

یعنی الان وقتی تماشااست چون وارد عالم نور شده‌ای، و در عالم نور همه چیز قابل دیدن و مشاهده است.

نسیم رحمت، ص: 226

و حر همینکه سر را بالا گرفت دید حضرت آغوش خود را گشوده است.

تا مرا با نقش رویش آشنایی افتاد

هر چه می بینم، به چشمم نقش دیوار آمدست

«1»

و از آن پس یزید را ندید، چون حسین را دید. و حسین مظهر بسم الله الرحمن الرحيم است. نشنیده‌ای قدیمی‌ها می گفتند: بسم الله بگو تا شیطان و جن‌ها از تو دور شوند.

دیو بگزید از آن قوم که قرآن خوانند «2»

حسین بن علی علیه السلام نیز مثل بسم الله نور است، و هر کجا نور باشد ظلمت نیست.

(1) سعدی.

(2) حافظ.

نسیم رحمت، ص: 227

اشارت

پارهای انسان‌ها از رحمت و عاطفه تھی و عاری بوده، و پارهای نیز از آن سرشار می باشند.

رحمت انسان‌ها هر چه افزون باشد باز اندك است زیرا خود محدود بوده و طبیعتاً رحمت ایشان نیز محدود خواهد بود.

و خداوند بی انتهاست از این رو رحمتش نیز بی انتهاست.

نسیم رحمت، ص: 229

رحمت بیکرانه

پارهای انسان‌ها از رحم، رحمت و ترحم دورند، یعنی اگر در وجود ایشان غوطه‌ور شوی حتی ذره‌ای عاطفه، عطوفت، و انعطاف را نمی‌یابی و به تعبیر قرآن کریم این طایفه درست به يك تخته سنگ می‌مانند، و بلکه سخت‌تر از آن.

«كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»¹

و پارهای نیز سرشار از عشق، مهر، و محبت و مودت می‌باشند، اما محبت و سوز ایشان به هر اندازه که افزون باشد باز اندك و ناچیز است، چرا که اساساً ظرف وجود آدمی محدود می‌باشد، ولی این محدودیت در باب خداوند هیچ معنا و مفهومی نخواهد داشت. زیرا که ذات بی‌مانند او بی‌کرانه و بی‌انتهاست از این‌رو، رحمت او نیز بی‌منتها خواهد بود. و در يك سخن به تعبیر آیات کتاب خدا «رحمن» است.

(1) بقره/ 54.

نسیم رحمت، ص: 230

رحمن یعنی کسی که رحمت او انبوه و فراوان و بسیار است. و به صورت‌ها و گونه‌های مختلف جلوه می‌نماید.

رزق

یکی از جلوه‌های رحمانیت حضرت حق همان موهبتی است که به صورت رزق و روزی در اختیار موجودات، اعم از مرغان صحرا، کبوتران هوا، حیوانات، نباتات و انسان‌ها، چه با ایمان و چه کافر، قرار می‌گیرد.

ادیم زمین سفره عام اوست

براین خوان یغما چه دشمن چه دوست¹

و به سوگند نیز یاد شده است که تا موجود زنده‌ای آخرین لقمه مقدر شده خویش را صرف و تناول نکند خداوند جانش را نخواهد گرفت.

رحمت مُدام

البته، رحمت خداوند نه تنها افزون و بسیار است بلکه دوام و استمرار و پیوستگی نیز داشته، و هرگز منقطع نخواهد شد. از این رو تنها خداوند است که می توان او را رحیم نامید، زیرا رحیم یعنی کسی که رحمت او مدام و مستمر و همیشگی است.

رحمت رحیمیه

نکته ای که در اینجا قابل اهتمام و توجه است اینکه رحمت رحیمیه حق که رحمتی مدام و همیشگی و جاودانه است نصیب همگان نمی شود، و همگان نیز لایق و سزاوار آن نمی باشند.

نیکوکاری

اینکه سزاوار این رحمت کیست و چه کسانی می توانند باشند از قرآن کریم بشنوید:

(1) سعدی.

نسیم رحمت، ص: 231

«لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا»

پس از اینکه من با فرستادن پیامبران و امامان زمینه های صلاح و سعادت شما را فراهم نمودم، هرگز به فساد برنخیزید.

«وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا»

همه چیز، و همیشه، از من بخواهید، و در من طمع کنید.

طمع به خداوند طمعی ممدوح و ستوده است.

هر چه می توانید به خدا طمع کنید، زیرا خزائن او پایان ناپذیر است، و به میزان و تناسب طمع شما به شما لطف و عنایت خواهد نمود.

«إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» «1»

من رحمت خود را نثار نیکوکاران خواهم نمود.

یعنی رحمت من با نیکوکاری جمع می شود، و بس. پس هر چه نیکوکارتر باشید به رحمت من نزدیکتر خواهید بود.

چون می دهدت دست، نیکوکاری به

چون می گذرد عمر کم آزاری به

تخمی که نکوتر است اگر کاری به

چون کشته خود به دست خود می دروی

سرشار از رحمت

در جایی دیگر از کتاب خدا آیه ای دیگر آمده است که به خوبی نشان می دهد که چه کسانی لیاقت و سزاواری رحمت حق را برخوردارند:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ»

کسانی که مرا باور کرده اند.

«وَأَعْتَصَمُوا بِهِ»

و به من وابسته و دلبسته اند.

(1) اعراف / 56.

نسیم رحمت، ص: 232

«فَسَيُجْزِيهِمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَقَفْضِلِ» «1»

من ایشان را در دریای رحمت خود فرو برده، و سراپا از رحمت خود سرشار می سازم.

اطاعت و اجابت

و در جایی دیگر آمده است:

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»

خدا و پیامبر را اطاعت و اجابت و پیروی کنید، تا مشمول رحمت بیکران حق قرار گیرید.

جز خدا را بندگی حیف است حیف	بی غم او زندگی حیف است حیف
جز به درگاه رفیعش سر مینه	بهر غیر افکندگی حیف است حیف
سر زعشق و دل زغم خالی مکن	بی خیالش زندگی حیف است حیف
عمر و جان در ساحت حق صرف کن	در جهان جز بندگی حیف است حیف «2»

و البته بندگی و پیروی و اطاعت از خداوند آداب خاص خود را دارد، که سرآمد و شرط نخست آن از خودگذشتن و در بند خویشتن نبودن است.

پس نه هر کس بنده باشد ای پسر	بندگی را هست آداب دگر
بنده آن باشد که بند خویش نیست	جز رضای خواهش در پیش نیست

(1) نساء/ 175.

(2) فیض کاشانی.

دست دیگر آورد کاین نیز هست	گر ببرد خواجه او پا و دست
یعنی اینک گردنم در حکم تست	ور کشد تیغ او کشد گردن درست
نی سبب جوید زامرش نی غرض «1»	نی زخدمت مزد خواهید نی عوض

پیروی از کتاب

و نیز در جایی دیگر از آیات کتاب مجید چنین آمده است که: کسانی مشمول رحمت جاودانه حق خواهند بود که به پیروی آن کتاب آسمانی رو آورند:

«وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» «2»

این کتاب آسمانی که بر شما زمینیان فرو فرستادیم منشأ برکاتی فراوان خواهد بود، پس آن را دنبال کنید و از آنچه خلاف آنست پرهیز نموده و دوری جوید، باشد که مشمول رحمت حق باشید.

زمینه‌های رحمت

و در سوره مبارکه نور فرموده است:

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» «3»

نماز را به پا دارید، و بخل نورزیده و خرج کنید، و پیرو پیامبر باشید، امید است که رحمت حق شما را دریابد.

استغفار

و در پاره‌ای از آیات کتاب مبارک نیز استغفار را زمینه رحمت می‌داند:

«لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» «4»

(2) انعام / 155.

(3) نور / 56.

(4) نمل / 46.

نسیم رحمت، ص: 234

آیا استغفار و توبه نمی کنید تا رحمت خداوند بر شما سرازیر شود.

امام باقر علیه السلام فرمود: اگر می خواهید مشمول رحمت حق باشید توبه نیکو انجام دهید، و به دنبال چنین توبه خالصانه ای است که می توانید آنچه می خواهید از خداوند طلب و تمنا کنید.

و فرمود اگر رحمت او را می طلبید، پس در دل تاریک شب دست به دامن او شوید و به نجوا و مناجات با او بپردازید.

شرط رحمت

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: اگر دوست دارید رحمت خداوند بر شما فرود آید، بر دیگران رحمت آورید، هر چند از جانب ایشان بر شما ستمی رفته باشد.

و آنگاه خداوند را مخاطب خویش سازید که من با همه ضعف و ناتوانی که دارم از ستمکار خویش درگذشتم، حال تو نیز خطاهای مرا نادیده گیر، و از من بگذر!

و فرمود:

«رَحْمَةُ الضُّعَفَاءِ تَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ»

بر پا برهنگان، و آستین پاره ها، و مردم ناتوان و ضعیف، رحمت آورید، تا خداوند نیز با رحمت خویش شما را نوازش کند.

باری، گره از کار مردم بگشایید تا خداوند گره از کار شما بگشاید.

امام صادق علیه السلام فرمود: در قیامت کارنامه بنده‌ای را می‌گشایند، ولی چیزی که مایه آمرزش و بخشایش او باشد نمی‌یابند! و در همان حال از سوی خداوند خطاب می‌رسد که: بنده من! آیا خود چیزی را به یاد نمی‌آوری که همان را بهانه ساخته و تو را بیمارزم؟!

البته خداوند بر همه چیز آگاه و گواه است، اما دوست دارد که با بنده خویش، هر چند گناهکار، سخن گوید.

نسیم رحمت، ص: 235

با دنیایی از شرمندگی و ندامت و پریشانی می‌گوید: هیچ!

خطاب می‌رسد: نامت چیست؟ آیا با نام یکی از دوستان من شبیه نیست؟!

با حسرت و اندوه بسیار می‌گوید: نام من هیچ شباهتی با نام عاشقان تو ندارد، چون نامی که پدر و مادر بر من نهاده‌اند با هیچیک از نام‌های پاک و آسمانی دوستان تو نمی‌خواند.

خطاب می‌رسد: در تمام طول عمر برای یکبار اتفاق نیفتاد که بر یکی از دوستان من سلام گویی؟!

می‌گوید: اتفاق نیفتاد!

ولی در همین میان چیزی به خاطر می‌آورد و می‌گوید: خدایا! روزی ظرفی آب داشتم و بنده‌ای از بندگان تو قصد نماز داشت، من ظرف آب را به او دادم و او نیز وضو ساخت و به نماز ایستاد.

و خداوند با شنیدن این سخن فرمان می‌دهد که پرونده‌اش را بسته، و از لغزش‌های فراوان او درگذرند.

عزیز من! اگر می‌خواهی رحمت حق نصیب تو باشد، کاری کن، و برای یکبار هم که شده گذشتی، باز کردن گرهی، توبه‌ای انابه‌ای، از خود نشان بده.

رحم بر خود

کسی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: بسیار دوست دارم که رحمت خداوند شامل حالم باشد، چه کنم؟

فرمود:

«ارْحَمْ نَفْسَكَ وَارْحَمْ خَلْقَ اللَّهِ»

هم به خود رحم کن، هم به خلق خداوند.

باری، کسی که نه بر خود رحم کند و نه بر خلق خداوند هرگز نمی تواند مشمول رحمت حق باشد.

نسیم رحمت، ص: 236

حال کمی از رحمت و نوازش حق بگوییم.

در روایت چنین آمده است، که حق جَلَّ و علا فرمود:

«عَادَةُ الْمُدْيُونِ أَنَّهُ إِذَا رَأَى صَاحِبَ الدَّيْنِ مِنَ الْبُعْدِ فَإِنَّهُ يَفْرُ مِنْهُ»

بندگان من! عادت بدهکاران این است که وقتی طلبکاران خود را از دور می بیند از ترس می گریزند، چون با خود می گویند: شاید ما را رسوا کنند، شاید حکم جلب داشته و ما را تحویل دهند و یا... ولی من که طلبکار شمایم و شما نیز به دلیل معصیت های بسیار بدهکاران من هستید، و بدهکاری شما نیز آمرزش طلبی و توبه، و گریه، و اندوه و زاری است، ولی با این حال مبادا از من بگریزد:

«لَا تَفِرُّوا مِنِّي»

چون من هیچ قصد این را ندارم که خطاهای شما را فاش و آشکارا سازم، و یا شما را رسوا نمایم.

«فَإِنَّا الَّذِي أَقْضَى دُيُونَكُمْ»

من کسی هستم که خود می خواهم بدهکاری های شما را پرداخت کنم.

«وَأَغْفِرُ دُنُوبَكُمْ»

و می خواهم تمامی لغزش های شما را نادیده گرفته، و جملگی ببامرزم.

و آنگاه می‌فرماید: تمامی ثروتمندان و پادشاهان عالم درهای خود را بر فقیران می‌بندند و بر اغنیاء و دارایان می‌گشایند، ولی کار من به عکس آنان است، زیر که بر فقیران می‌گشایم و بر آنان که خود را دارا و بی‌نیاز می‌انگارند درهای رحمت خویش را بسته می‌دارم.

«يَغْلِقُونَ ابْوَابَهُمْ عَنِ الْفُقَرَاءِ دُونَ الْأَغْنِيَاءِ، وَأَنَا أَفْعَلُ ضِدَّ ذَلِكَ»

امیدوار

در روایتی دیگر از پیامبر با کرامت اسلام آمده است که: خداوند در روز قیامت به گناهکاران اتم نگاه می‌نموده، و می‌پرسد:

«هَلْ أَحْبَبْتُمْ لِقَائِي»

نسیم رحمت، ص: 237

آیا شما دیدار مرا دوست می‌دارید؟

«فَيَقُولُونَ نَعَمْ يَا رَبَّ»

می‌گویند: پروردگارا! همگی، دوست داریم، ولی خود به دست خویش از دربار رحمت تو دور شده‌ایم.

«فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى وَلَمْ»

خداوند می‌پرسد با اینهمه آلودگی و تیرگی چگونه دوستدار دیدار من هستید؟!

و آنها می‌گویند: ما به گذشت تو امید بسته‌ایم.

خطاب می‌رسد: حال که به رحمت من امیدوار هستید من نیز رحمت خویش را بر شما واجب نمودم.

نسیم رحمت، ص: 239

اشارت

حرف‌ها را باید شنید.

و حرف‌های خداوند بسی شنیدنی است، و تمامی آنها در قرآن کریم گرد آمده است.

و قرآن جز دعوت به سوی خداوند رحمن و رحیم نیست.

و آنکه این دعوت را اجابت نماید بها و حرمت و ارزشی والا و ویژه می‌یابد.

حکایت

1- حکایت: آن مرد دارا که به جامه‌اش می‌بالید و به هیچ نمی‌ارزید اگر عریان می‌شد.

نسیم رحمت، ص: 241

بهای آدمیت

باغبانی به وقت صبح، از کنار گل‌های باغ می‌گذشت، بنفشه را با آنکه دو روزی بیش از شکفتن آن نمی‌گذشت، دید که افسرده و پژمرده است، با شگفتی پرسید: می‌بینم که چه زود از چمن این باغ دلگیر و آزرده شده، و روی درهم کشیده‌ای! چرا؟

چرا که زود فسرده آن گلی که زود شکفت»

جواب داد که: «ما زود رفتنی بودیم

تو جود مرا سحر از طَرَفِ باغ خواهی رُفت

کنون شکسته و هنگام شام خاکِ رَهم

به روز طفلی‌ام از روزگار پیری گفت

غم شکستگی‌ام نیست، زانکه دایه دهر

نسیم رحمت، ص: 242

به جُرم يك دو صباحی نشستن اندر باغ
هزار قرن در آغوش خاك باید خفت
خو آن کسی که چو گل، يك دو شب به گلشن
نخفت و شیرو ایام هر چه گفت، شُنفَت «1»
عمر

اساساً، شنفتن و یا به دیگر سخن شنیدن، از سفارشات و توصیه‌های اکید کتاب خداست:

«فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ» «2»

خوشا بر احوال کسانی که حرف‌ها را می‌شنوند.

و البته، حرف‌های شنیدنی را باید از زبان باغبان عالم شنید.

و باغبان عالم حرف‌های شنیدنی خود را در کتاب خود با نام قرآن کریم گردآورده است، تا انسان‌هایی که همچون بنفشه عمری کوتاه و ناپیدار دارند آویزه گوش خویش سازند، باشد که در پی پُرمردگی و مردگی در این عالم، و قرن‌ها و قرن‌ها در دل خاك خفتن، به سود و سعادت جاودانه آخرت، دست یابند.

خواندنی

حرف‌های خداوند عموماً شنیدنی است، و نیز خواندنی، و از همین رو کتاب خود را به قرآن نام نهاد، و قرآن یعنی؛ خواندنی. و فرمود: تا آنجا که می‌توانید بخوانید.

«فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» «3»

دعوت خداوند

و ما هر چه قرآن می خوانیم جز دعوت چیزی نمی فهمیم، دعوتی که خداوند نسبت به انسان ها داشته، و پیوسته ایشان را به خود می خواند.

(1) پروین اعتصامی.

(2) زمر / 18.

(3) مزمل / 20.

نسیم رحمت، ص: 243

و از آنجا که او رحمن است و رحیم، در حقیقت همگان را به رحمت بی حد و نیز رحمت پیوسته خویش می خواند رحمتی که در خبر آمده است که: نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده، و نه بر خیال کسی خطور کرده است.

«اعْدَدْتُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ؛

وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»

محبوب ترین

و اگر خداوند چنین رحمت و عنایتی را جهت بندگان پاک و صالح خود در نظر دارد از آنروست که ایشان، به شرط ایمان و کردار شایسته، پاک ترین و محبوب ترین موجودات آفرینش به شمار می آیند، همچنانکه خود به همین حقیقت در کتاب آسمانی قرآن کریم اشارت فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّ» «1»

آنانکه ایمان آورده، و کردار صالح را پیشه کرده اند از تمامی جنندگان هستی برتر و بالاترند.

احترام

پیامبر 9 فرمود: اگر یکی از این مردم با ایمان و صالح در قیامت وارد شود، حال آنکه ما پیامبران تمامی نشسته باشیم، به احترام ایشان، تمام قامت، از جا برمی خیزیم.

و این نشان از این دارد که اجابت فرمان خداوند تا کجا به انسان ارزش، قداست و حرمت می بخشد.

بهار اعتبار

و البته، به خود خداوند سوگند، در این دنیا جز اجابت فرمان وی، چیزی نیست که دارای ارج و حرمت باشد، و جز اطاعت و پیروی از وی هیچ چیز به

(1) بینه / 7.

نسیم رحمت، ص: 244

انسان بهاء و اعتبار نمی بخشد.

ثروتمندی، در حالی که فخر می فروخت از کنار غلامی عبور می کرد.

غلام که دلی آگاه داشت با دیدن مرد ثروتمند مغرور ایستاد، و او را صدا کرد، و گفت: به چه می نازی؟ می دانم لباس با ارزش است، پس لباس باید بر من فخر بفروشد نه تو. تو چرا بر من فخر می فروشی؟!

عزیز من! نه لباس، نه مرکب، نه خانه، هیچکدام نمی تواند برای تو مزیت و امتیازی داشته باشد، و همه اینها اگر با ارزشند، ارزش آنها مربوط به خود آنهاست، و تو تنها يك خزانه داری که آنها را نگهداری می کنی، البته به نشان پادشاه يك راحتی و رفاه مختصر نیز به تو می رسانند.

بنابراین، پول، اعتبار، مسکن، وسیله، قیافه هیچکدام مایه ارزش برای انسان نخواهند بود.

باری؛ ارزش انسان تنها به جان اوست به شرط آنکه با خدا گرفته خورده و پیوند یابد، و جز پیروی از او هیچ چیز دیگر را شیوه کار خود قرار ندهد.

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت «1»

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی

جاودانه

اساساً، جان آدمی با گره خوردن به خداوند، جاودانه و پر بها و بی آسیب می شود، و تو گویی آدمی از رهگذر پیوند با وی از حالت فلز بی بها بودن بیرون شده، و به طلایی ناب بدل می شود، که دیگر نه در آتش شهوت می سوزد و نه در لهیب سوزان حق.

(1) سعدی.

نسیم رحمت، ص: 245

فلزی بی بها

اما جانی که اتصال با خداوند نداشته، و از بت های بیرون و درون نبریده باشد فلزی بی بها است، که پیوسته کاسته، و به تحلیل می رود.

زنگار گناه

آنچه موجبات کاستی و به تحلیل رفتن چنین جانی را فراهم می سازد زنگار گناه و معصیت است، معصیت هایی که شیطان، گاه، به صورت ربا جلوه داده، و رزق و روزی مقرر خداوند را با آن آلوده ساخته و به خورد انسان می دهد. و گاه نیز با رشوه، و گاه با دزدی و خیانت، و گاه نیز معصیت های سنگین دیگر. و در این صورت انسان را به درختی بی ریشه بدل می سازد که هیچ قرار و آرام ندارد، و پیوسته در خطر آسیب است.

خداوند، شیطان

براین اساس، می توان گفت: جان انسان یا به خدا پیوند می خورد و یا به شیطان.

و به دیگر سخن می توان گفت: در این عالم، دو کس، پیوسته، جان آدمی را به سوی خویش می خوانند، یکی خداوند و دیگری شیطان، و این دیگر به درك و دریافت خود آدمی باز می گردد که کدام دعوت را قبول و کدام را نپذیرد.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» «1»

از جهان دو بانگ می آید به ضد

تا کدامین را تو باشی مستعد

آن یکی بانگش نشور اتقیاء

وین دگر بانگش فریب اشقیاء

(1) انسان / 3.

نسیم رحمت، ص: 246

جمله ذرات زمین و آسمان

با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم

با شما ناعمرمان ما خاموشیم «1»

بنابراین، مسلّم و روشن است که در این عالم دو بانگ طنین انداز است، یکی بانگ پاکان که همان اولیاء و انبیاء الهی بوده، و دیگری نیز بانگ ناپاکان که شیاطین و اشقیاء باشند.

گوش عقل

بانگ پاکان جز با گوش عقل نمی توان شنید، همچنانکه صدای ناپاکان را جز با گوش نفس نمی شنوند. حال تا آدمی کدامیک از این دو گوش را فریه و آماده ساخته باشد.

همزنگی

شیاطین می‌کوشند که با دعوت خود انسان را هم تراز خود ساخته، و به هرگونه پلیدی و آلودگی، آلوده سازند.

و خدا و انبیا و پاکان نیز انسان را به رفعت و پاکی و بلندی و مقام شامخ، و انسانیت و لقاء حق دعوت می‌کنند.

آنها می‌کوشند که انسان به مرتبت و منزلتی دست یابد که حتی فرشتگان از ارزیابی مقام ایشان در بمانند.

و می‌خواهند که انسان به مقام و موقعیتی نیل یابد که در تمامی زمینه‌های زندگی قدس و قداست یافته، و در يك سخن، در تمام مراحل زندگی همرنگ خود آن بزرگواران باشد.

آتش، آمرزش

(1) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت 1016 تا 1019.

نسیم رحمت، ص: 247

اینکه شیاطین انسان را حقیقتاً به چه می‌خوانند، و خداوند انسان را به چه چیز رهنمون است، در يك آیه کوتاه چنین تصویر می‌شود:

«أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»

شیاطین انسان را به آتش می‌خوانند.

بنابراین، کبر، ریا، ربا، زنا، دروغ، افتراء و تمام خصال ناصواب و ناشایست دیگر، از نگاه کتاب خدا، که به ظاهر و باطن عالم آگاه و گواه است، چیزی جز آتش نیستند.

زیرا شیاطین انسان را به سوی همین صفات و نظائر آنها می‌خوانند.

«وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْمُغْفِرَةِ وَالْجَنَّةِ» «1»

و خداوند، انسان‌ها را به بهشت و آمرزش ابد می‌خواند.

(1) بقره/ 221.

نسیم رحمت، ص: 249

اشارت

آیات و نشانه‌های حق همه سوی جهان طبیعت را فرا گفته است، ولی کسانی درك و دریافت می‌کنند که چشمی بینا داشته باشند.

و چشم بینا از آن مردم خداست.

حکایت

1- حکایت: جبرئیل که چندین بار برای تسلاهی مردی پلید و آلوده دامان فرود آمد.

نسیم رحمت، ص: 251

شب مردان خدا

لاله‌ای که تازه از آب و گل بیرون، و از حالت غنچگی خارج، و شکفته و شکوفا شده بود، رو به نرگس پژمرده‌ای نمود، و گفت:

بین که ما رخساره، چون افروختیم! «1»

آیا زیبایی و جمال ما را می‌بینی؟ و یا چنین جمال و رعنائی را در کسی سراغ داری؟ آیا هیچ سراغ داری کسی مثل ما از شکل و شمایل چنین موزون و خوش قامت برخوردار باشد؟

نرگس با دنیای متانت و وقار و افتادگی گفت: ما نیز روزی همین بودیم که تو هستی! و همین می‌اندیشیدیم که تو می‌اندیشی! ولی همه خواب و خیالی بیش نبود، و مثل کف که بر آب است و دوامی ندارد، تمامی از کف رفت.

(1) پروین اعتصامی.

نسیم رحمت، ص: 252

شب خریدم و سحر بفروختیم»1

گفت ما نیز آن متاع بی‌بدل

و آنچه بینی هم نماند بر قرار»2

آنچه دیدی بر قرار خود نماند

این جهان، ناپایدار است. و آنچه در آن نیز پدید می‌آید به همین ناپایداری متهم است. و تو گویی که جهان رودخانه‌ای را ماند که لاجرم روزی رود خروشان مرگ سرازیر شده و همه را با خود می‌برد. پس از همین روز اندیشه آن روز را با خود داشته باش، که همین باعث زدودن غرور بی‌جای تو خواهد بود.

و نیز افزود: این که به دنبال شادی و نشاط، پژمردگی و افسردگی است، همان حقیقتی است که ما آموختیم، و بر تو نیز خواهند آموخت.

نکته‌هایی را که ما آموختیم

آسمان روزی بیاموزد تو را

سکه جوانی

و ما هیچ نمی‌دانیم که آیا لاله مغرور سخن نرگس پژمرده را شنید و یا نشنیده گرفت، البته دانستن این معنا نیز چندان برای ما سود و حاصلی ندارد، اگر او نپذیرفته و نیاموخته است هیچ دلیل آن نمی‌شود که ما نیز نپذیرفته، و نیاموزیم.

پس، بیاید بپذیریم که سکه نشاط روی دیگری نیز دارد و آن ماتم و اندوه است، همچنانکه سکه جوانی، سوی دیگرش پیری و فرسودگی است، و یا سکه زندگی که به دنبالش مرگ و مردن است.

(1) پروین اعتصامی.

(2) سعدی.

نسیم رحمت، ص: 253

مجاری درك

البته، اذعان باید کرد که این حقایق را کسانی درك و دریافت می کنند، که مجاری فهم و درك و دریافت خود را از دست نداده باشند. چرا که به تعبیر والای امام علی علیه السلام کسانی هستند که قلب خویش را به قلبی حیوانی بدل ساخته اند که طبیعتاً قادر به فهم حقایق نبوده و نیستند، هرچند صورت ایشان همچون آدمیزادگان است.

بسیار نقش آدمی دیدم که بود آن ازدها «1»

«فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَّوَانٍ» «2»

به صورت های نیکو مردمانند

به سیرت های بد گرگ بیابان «3»

به تعبیر قرآن کریم این جماعت بر خلاف صورت خود در ردیف حیوانات و بهایم به شمار می آیند، زیرا از دنیا و حیات و زندگی همان می فهمند که حیوانات می فهمند، از این رو شیوه کار خویش چیزی جز خوردن، و خواب و شهوت، قرار نمی دهند.

«وَيَا كُلُّونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» «4»

این حیوانات دو پا و راست قامت از دنیا چیزی نمی بینند جز مسائل مربوط به شکم و شهوت، و نمی شنوند جز لذت بدن و قوای شهوانی خود، و خانه دل خویش را نیز کانون مهر و علاقه به همین امور نازل و پست می سازند.

این جماعت نادان دل خویش را به ظاهر دنیا گره می‌زنند بی آنکه التفات کنند که این دنیا يك خانه بوده، و دارای صاحب، و صاحب آن نیز پروردگار عزیز

(1) شمس.

(2) نهج البلاغه، خ 78.

(3) ناصر خسرو.

(4) محمد/ 12.

نسیم رحمت، ص: 254

عالم است. همچنانکه پدید آورنده خود آنها نیز اوست و در پدید آوردن آنان و نیز این جهان رنگارنگ هدیی نیکو و مقدس دارد.

اینان هرگز قادر به فهمیدن این نکته نیستند که خداوند انسان را آفرید تا آئینه و جلوه‌گاه او بوده، و افق طلوع اسماء و صفات زیبای خود سازد.

و این نافهمیدن به آنجا انجامید که دنیا را عبث و خود را نیز بیهوده قلمداد کنند.

نشانه‌ها

اینان اگر خود را و یا دنیا را بیهوده نمی‌انگاشتند کافی بود که به خود آمده، و هدایت یابند، زیرا که خداوند آیات و نشانه‌های خود را در انسان و هم در دنیا و طبیعت قرار داده است.

اگر انسان از خود غافل است از طبیعت که غافل نیست، بلکه پیوسته به آن مشغول و درگیر است، پس اگر گوش شنوا داشته باشد می‌تواند حرف‌های صادقانه آن را بشنود، و راه را از بیراهه فهم کند.

زبان عمل

طبیعت، صادقانه و با زبان عمل می گوید: من با تمام شگفتی هایی که با خود دارم، عیوب و معایب سنگین و قابل توجه نیز دارم، پس مبدا در دام آرایش ها و زیبایی های ظاهری و بی اساس من اسیر شده، و از نقص ها و منقصت های من غافل شوید. اگر می بینید همه را ببینید، زیرا همه با هم است، و از هم گسسته و جدا نیست. اگر نسیم جان نواز و روح افزای بهاری مرا می بینید و سرسبزی و شادی و نشاط حاکم بر طبیعت را هرگز نیز فارموش نکنید که اینهمه آبستن روزهای سخت و تلخ خزان و زمستان است. و از این رهگذر دریابید که زیبایی و ظرافت و آرایش من نیز ماندنی و ماندگار نبوده و نیست. همچنانکه طلعت زیبای روز نمی ماند، بلکه پایانی همچون هیولای شب تار در پی دارد. درست به مانند ماه که به دنبال تمام شدن و کمال یافتن رو به نقص رفته و پیوسته کاستی می پذیرد.

نسیم رحمت، ص: 255

و بالاتر از ماه خود خورشید است که همیشه روشنی را با خود ندارد بلکه روزی در می رسد که تاریکِ تاریک می شود.

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» «1»

و بالاتر از ماه و خورشید خود انسان است، که روزی به صورت کودکی زیبا روی، خوش سخن، و مایه دلبستگی است اما روزی دیگر در اوج کهولت و پیری، فرسودگی، و خمیدگی، زشتی و ناتوانی است، تا جایی که جای رغبت نیست که کسی به اندام او نظری هرچند کوتاه افکند.

آری، او همان کودکِ دلبد دیروز است که امروز هیچکس به او دل نمی بندد.

به هر حال اینها حقایقی است که دنیا از سر صدق و با زبان عمل با ما آدمیان در میان می گذارد، و به دنبال هر هنر، عیب آن را نیز می نمایاند، باشد که چشمان بینا ببینند.

ولی بسیاری از این «بینایی» محروم و بی بهره اند، از این رو گرفتار آمده و اسیر می شوند. و به تعبیر قرین کریم، اینان، در هر شأن و شرائطی که باشند اهل تباهی و سیاهی و فساد خواهند شد.

اگر حاکم شوند، فرعون می شوند.

«إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» «2»

و اگر تاجر شوند، قارون می شوند.

«فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ» «3»

او را به همراه ثروت‌ها و داشته‌های خود در زمین فرو کردیم.

و اگر دانشمند، بلعم باعورا خواهند شد.

(1) تکویر / 1.

(2) قصص / 4.

(3) قصص / 81.

نسیم رحمت، ص: 256

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرَكْهُ يَلْهَثْ» «1»

او همچون سگی است که پیوسته و همواره پارس می‌کند.

چشم بینا

اما کسانی که از چشم بینا و گوش شنوا بی‌بهره نمی‌باشند، ماجرایی ایشان را نیز باید شنید.

این مردان الهی وقتی که به فصلی همچون بهار می‌رسند، آن را وسیله‌ای برای رسیدن به صانع و سازنده بهار قرار می‌دهند.

هر ورقش دفتری است معرفت‌کردگار

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

اینان مثل امام امیر المؤمنین علیه السلام در کنار بهار و هر چیز دیگر نخست خدا را می‌بینند.

«ما رأيت شيئاً إلاّ ورأيت الله معه»

بنابراین، اگر بهار را می بینند در کنار آن نیز آفریدگار بهار را تماشا می کنند، و به تحسین و تسبیح او می پردازند.

سایه طوبی و دلجویی حور و لبِ حوض به هوای سرکوی تو برفت از یادم

اما آنان که خدا را در کنار هر چیز نمی بینند، در چنین فصلی نیز از خداوند غفلت می کنند، از همین رو شمع و شراب و ساقی با خود برداشته و خود را در دل باغات گم می کنند، و بیش از همیشه عریده های مستانه را سر می دهند.

زمزمه

به هر حال همه چیز برای این قوم یادآور خدا، و یاد آورد کلام اوست.

(1) اعراف / 176.

نسیم رحمت، ص: 257

از این رو، همینکه طلعت روز می زند، با خود کلام محبوب را زمزمه می کنند:

«وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا» «1»

می گویند روز شد، و محبوب آن را برای این قرار داد که به دنبال معیشت باشیم، و يك روزی و رزق حلال را برای خود دست و پا کنیم، چرا که مطابق کلام مولانا علی علیه السلام اگرچه خداوند روزی بندگان خویش را تضمین فرموده است اما ما را نیز به عمل و کار و کوشش خوانده است:

«قَدْ تَكَفَّلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَأَمَرْتُمْ بِالْعَمَلِ» «2»

شرط عقل است جستن از درها» «3»

رزق هر چند بی گمان برسد

اساساً، رزق و آدمی هر دو در پی یکدیگرند، و باید به راه افتاده، و بکوشند، تا یکدیگر را بیابند.

ما و این رزق مقدر پی هم می گردیم تا کجا دست بیاییم به وقت معلوم «4»

کسانی که دست به کار نمی شوند و جهت دست یابی به روزی خویش نمی کوشند، و یا سستی و تسامح می کنند، در حقیقت خود را از روزی مقسوم حق محروم و دور می دارند.

تیر چون از کمان سست آید از کجا بر هدف درست آید «5»

(1) نبأ/ 11.

(2) نهج البلاغه، خ 114.

(3) سعدی.

(4) شهریار.

(5) اوحدی.

نسیم رحمت، ص: 258

باری باید کوشید، و در کوشش خویش نیز کوتاهی نکرد.

مشو غافل ز گردیدن که روزی در قدم باشد همین آوازه می آید ز سنگ آسیا بیرون «1»

همچنانکه کودکان با همه کودکی خویش می کوشند، زیرا که این حقیقت را به کمک فطرت خویش به خوبی فهم کرده اند که برای رسیدن به رزق مقدر خداوند تکاپوی باید کرد.

گرچه یزدان آفریند مادر و پستان و شیر کودکان را شیر مادر خود همی باید مکید

مناجات

و این مردم پاک و الهی همینکه به شب می رسند سیاهی آن را برای سیاهکاری خود نمی خواهند، بلکه در کنار آن نیز باز دل به خدا داده، و آن را برای بندگی و مناجات با وی مغتنم می شمارند، از این رو با دعا و راز و نیاز خود آن را چنان روشنی می بخشند که ملائک آسمن به حیرت فرو می روند.

آنان که شب آرام نگیرند ز فکر چون صبح پدیدست که صادق نفسانند

و آنان که به دیدار چنان میل ندارند سوگند توان خورد که بی عقل و خسانند

و این همان چیزی است که خداوند از پیامبر خود خواهان بود:

«يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ* قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» «2»

حبیب من! شب، جز اندکی از آن، بیدار بوده و به سوی من بیا، و با من به نجوا باش.

(1) صائب.

(2) مزمل / 1، 2.

عرش و فرشم جمله پا انداز تو

خود بیا که می کشم من ناز تو

اساساً، عارفان، و عاشقان جمال یار دنیا را برای شبِ آن می خواهند، و شب را برای مناجات، از این رو شی برایشان نمی گذرد جز آنکه پا در رکاب بندگی و عبادت حق داشته باشند.

در خبر آمده است: چگونه پاره‌ای دعوی عاشقی می کنند اما شب را تا به صبح در خواب فرو می شوند.

عاشقی کار سری نیست که بر بالین است «1»

شب عاشورا، وقتی که از زبان خواهر بزرگوارش شنید دشمن قصد هجوم دارد، او را به نزد عباس فرستاد که از دشمن همان شب را مهلت بخواهد زیرا بندگی و عبادت و مناجات و استغفار و تلاوت در شب را دوست دارد.

فرمود:

«وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنِّي أَحِبُّ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ»

خدا شاهد است که من عاشق تلاوت قرآنم.

حسین بن علی علیه السلام زندگی را برای همین چیزها می خواست، و البته پیروان او نیز اینگونه اند.

او اگر چند دقیقه‌ای بر سفره می نشیند تا طعامی تناول کند از آنروست که می خواهد آن را به انرژی بدل نموده، و انرژی را نیز به نماز، به روزه، به تلاوت کتاب خدا، و به اخلاق شایسته و انسانی بدل نماید.

طوائف دوم

بنابراین، مردم دو طایفه اند: طائفه‌ای دارای چشم بینا، و طائفه‌ای نیز از آن محرومند.

حال، راستی ما جزء کدامیک از این دو طائفه ایم؟!

(1) پروین اعتصامی.

نسیم رحمت، ص: 260

آیا چشم ما نیز بیناست، و یا در شمارِ مردم نابینایانیم؟

من گمان می برم که ما نشانه‌های هیچیک از این دو طایفه را نداریم.

یعنی نه مثل طائفه نخست بوده که در همه احوال خدا را در یاد خود داشته باشیم، و نه از شمار طائفه دیگریم که در تمام حالات از خدای خویش غافل و بی خبر باشیم.

پس، باید پذیرفت که چشم داریم اما ضعیف، و فهم داریم اما محدود.

و برای بیرون شدن از این محدودیت و ضعف هیچ راهی بهتر از دعا و خواستن از پروردگار نیست.

زان که خواص دعا دفع بلا کردن است «1»

مگر نه آنکه او فرموده است هر چه می‌خواهید بخواهید، من اجابت می‌کنم.

پس، از او بخواهیم، و در این خواستن اصرار و سماجت داشته باشیم، که در این صورت اجابت مسلم است.

گفت حق گر فاسقی و اهلِ صَمَم چون مرا خونی اجابت‌ها کنم

تو مشو هیچ از دعا کردن ملول عاقبت برهاندت، از دست غول «2»

علی علیه السلام در فقره‌ای از مناجات کامل فرمود:

«أَمَرْتَهُمْ بِدُعَائِكَ وَضَمِنْتَ لَهُمُ الْجَابَةَ»

خدایا! تو بندگان خود را به دعا خواندی، و هم ضمانت فرمودی که دعای ایشان را اجابت فرمایی.

(1) فروغی بسطامی.

(2) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت 756 و 757.

نسیم رحمت، ص: 261

اعتراف

بنابراین، کافی است که ما به نقص و ضعف و محدودیت خود اعتراف کنیم، و همین جاست که به آنچه می‌خواهیم، می‌توانیم رسید.

کیمیا

اساساً، اعتراف و اقرار در دستگاه خداوند کیمیایی پر بهاست، و مایه طهارت و پاکی از هرچه عیب و نقص به شمار می‌آید، خواهد بود.

بازگشت

چه کسی صادقانه در این بارگاه اقرار و اعتراف کرد، و به آنچه می‌خواست نرسید.

اعتراف چیزی است که حتی گناهان سنگین را می‌شوید.

کسی که در جنگ احد عموی پیامبر را قطعه قطعه کرد، شکمش را پاره پاره ساخت، و چشمانش را از کاسه در آورد، و دستانش را برید، و به مکه گریخت.

این حادثه به گونه‌ای برای پیامبر با کرامت اسلام صلی الله علیه و آله سنگین و جانکاه بود که هفت سال تمام هرگاه به بالای منبر می‌نشست و آنرا به یاد می‌آورد زار زار می‌گریست.

پس از هفت سال، از مکه به مدینه نامه‌ای بدست پیامبر رسید، نامه از کسی بود که عموی پیامبر به دست او قطعه قطعه شده بود، و در نامه آورده بود که من از کار خود نادم و پشیمانم و به جرم و جنایت خود اعتراف دارم، و دوست دارم بازگردم اما آیه‌ای در کتاب خدا هست که مانع از بازگشت من است، و سخت مرا نومید می‌سازد.

و آیه این است:

«وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ

نسیم رحمت، ص: 262

النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ» «1»

و من همه این معاصی سنگین را مرتکب شده‌ام.

در همان حال جبرئیل فرود آمد و گفت: این آیه را برای ایشان به پاسخ بنویس:

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا» «2»

یعنی، اگر توبه کرده، و ایمان یافته و عمل صالح را پیشه خود سازی، تمام گذشته هایت را می‌بخشم.

و راستی که عجب خدایی داریم.

نامه به دست قاتل رسید، ولی باز نامه‌ای دیگر نوشت مبنی بر اینکه شرائط آیه سنگین است، و ممکن است من نتوانم مصداق آن باشم.

همینکه نامه به دست پیامبر رسید، جبرئیل فرود آمد و گفت: این آیه را به پاسخ او بنویس:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْزِفُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ وَيَعْزِفُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» «3»

خداوند هر کسی را که دوست داشته باشد می‌بخشاید، و برای او هیچ تفاوتی نمی‌کند که چه گناهی انجام داده باشد، به شرط آنکه شرک نورزیده باشد.

نامه وقتی که به دست قاتل رسید، باز آرام نگرفت، و با خود گفت: در آیه آمده است: خداوند هر کس را که بخواهد می‌آموزد، پس شاید خداوند آمرزش مرا نخواهد.

از این رو، همین را مایوسانه برای پیامبر نوشت.

با رسیدن نامه باز جبرئیل فرود آمد، و گفت: خداوند فرموده است این آیه را به پاسخ او بنویس:

(1) فرقان / 68.

(2) فرقان / 70.

(3) نساء / 48.

نسیم رحمت، ص: 263

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»

بندگانم! هر معصیتی که کرده باشید از من ناامید و دلسرد نباشید.

«إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»

من همه گناهان را می بخشم.

«إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» «1»

من آسیه همسر فرعون را بخشیدم، و حر را، و برادران یوسف را و فضیل را و مشرکان مکه را.

(1) زمر / 53.

نسیم رحمت، ص: 265

اشارت

رشد شایسته انسان تنها با اتصال و ارتباط با حق میسر است.

ارتباط و اتصال با حق مایه ظهور صفات الهی در آدمی است.

حکایت

1. حکایت: یکوسف که در برابر برادران جفا کار ناز نکرد، بلکه نوازش فرمود.
2. حکایت: آن فرشته که جوان تر دامن و آلوده‌ای را به امر خداوند مادری کرد.

نسیم رحمت، ص: 267

ثمر ارتباط

از آغاز تا پایان کتاب خدا، در تمامی سوره‌ها، بی‌هیچ استثناء، نام مبارك «الله» آمده است. الله، به معنای وجود با کرامتی است که برخوردار از تمامی اوصاف و صفات کمال است، که هر کدام از صفات آن وجود مبارك، معنا و محتوایی بی‌منتها و بی‌مرز را با خود دارد.

توقف

اینکه واژه مبارك الله با معنای واسع و گسترده آن در جای جای کتاب خداوند به چشم می‌آید از آنروست که بندگان با عقل و قلب و باطن خویش به آن التفات و توجه یافته، و از رهگذر آن نیز خود را به سایه آن سپرده، تا تمامی احساسات و مشاعر و استعدادهای خود را به ثمر بنشانند، وگرنه بدون وجود مبارك او و به دور از نور تابان ذات پاك و مقدس او هیچ چیز به رشد شایسته خود

نسیم رحمت، ص: 268

نخواهد رسید، بکه درجا زده و متوقف نیز خواهد شد.

رشد شایسته

اینکه انسان تنها با ارتباط و اتصال به نور حق رشد شایسته خویش را یافته، وگرنه به رکود و توقف خواهد انجامید، در کلام شاعرانه پروین در قالب گفتگوی گوهر و سنگ به زیبایی تمام تمثیل شده است، او می گوید:

شنیدستم که اندر معنی تنگ سخن گفتند با هم گوهر و سنگ «1»

و آنگاه سخن های هر کدام را باز می گوید.

سنگ، گوهر را می پرسد: آب و رنگ، روشنایی، پاکیزه روی، و فروزندگی و درخشندگی تو چشم ها را خیره و دل ها را مسحور خود ساخته است! چرا؟

در این تاریک جا جز تیرگی نیست به تاریکی درون، این روشنی چیست؟

به هر تاب تو بس رخشنده هستی در این یک قطره، آب زندگی هاست

مرا آن پستی دیرینه برجاست فروغ پاکی از چهر تو پیداست «2»

و آنگاه به جای آنکه خود را قاصر و متهم بداند خورشید را شکایت میکند، که در باب من و تو عدل و یکسان نگری را فرو گذارده، و تو را با چشمی دیگر نگریسته است!

بدین روشندی خورشید تابان چرا با من تباهی کرد زینسان؟

(1) پروین اعتصامی.

(2) پروین اعتصامی.

نسیم رحمت، ص: 269

مرا از تابش هر روزه بگداخت	تو را آخر متاع گروهی ساخت «1»
اگر عدل است کار چرخ گردان	چرا من سنگم و تو لعل رخشان؟
نه ما را دایه ایام پرورد؟	چرا با من چنین، با تو چنان کرد؟
مرا نقصان، تو را افزونی آموخت	تو را افروخت رخسار مرا سوخت
من اینسان و ازگون طالع، تو فیروز	تو زینسان دلفروز و من بدین روز «2»

و گوهر، با نرمی و آرامی، سنگ را گفت: جان من! خورشید تنها يك سوی سكه بوده، و كارش تنها تابیدن است، اما كار ما بهره‌وری از تابش اوست، و این همان کاری است كه تو در آن کوتاهی نموده‌ای، بنابراین، بر خورشید هیچ خرده مگیر!

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز «3»

جان من! اشكال كار را در خود جستجو كن. وگرنه كار خورشید رشد دادن است، و او باید چیزی ببیند تا رشد دهد؛ مثل طبیعی كه باید درد را در تو ببیند تا دست به كار درمان شود.

چو درد در تو نبیند كه را دوا بكند «4»

همچنانكه خورشید بر خاك می‌تابد، اما شرط سبز شدن تنها تابش خورشید

(1) پروین اعتصامی.

(2) پروین اعتصامی.

(3) حافظ.

(4) حافظ.

نسیم رحمت، ص: 270

نیست، بلکه باید خاک نیز در درون خود دانه‌ای داشته باشد. پس اگر زمینی خشک و بیهوش است، گناه آن به پای خورشید نمی‌توان نوشت. بنابراین، به نهاد و طینت خود بازگرد، و آن را اصلاح و مایه‌ور کن.

فروزان مهر، آن پرتو بیفزود	مرا در دل، خفته پرتوی بود
شد آن پاکی در آخر تابناکی	کمی در اصل من می‌بود پاکی
مرا آن برتری آخر برافراشت»1«	چو طبعم اقتضای برتری داشت

و البته هیچ فراموش مکن که تنها مایه‌وری درونی و نیز تابش آفتاب در این کار، کارساز نیست، بلکه باید صبر و شکیبایی و مقاومت را نیز از یاد نبری.

که در سختی نمودم استواری	از آن ره بخت با من کرد یاری
ز مهر و ماه، منتهی کشیدم	زبونی‌ها ز خاک و آب دیدم
به خود دشوار می‌نشمردمی کار	اگر چه کار بر من بود دشوار
بسی برزیگران را سوخت خرمن	بسی پاکان شدند آلوده دامن
که پا نگذاشتم ز اندازه بیرون	بسی برگشت، راه و رسم گردون

(1) پروین اعتصامی.

نسیم رحمت، ص: 271

چو دیدندم چنان در خط تسلیم مرا بس نکته‌ها کردند تعلیم¹

تقوا و طهارت

و البته، بی‌هیچ حاجت به شرح و توضیح به خوبی پیداست که حکایت ما چیزی درست شبیه به حکایت سنگ و گوهر است. همچنانکه سنگ، «گوهر» نمی‌شود جز آنکه از خود مایه داشته باشد، و آنگاه رو به آفتاب کرده و در این راه نیز مقاومت و استقامت لازم را داشته باشد، ما نیز از مرحله حیوانیت به مرتبه انسانیت نخواهیم رسید جز آنکه نخست تقوا و طهارتی هر چند اندک و نازل برای خود دست و پا کنیم و آنگاه رو به خداوند که نور آسمان‌ها و زمین است نمائیم، و در این ماجرا نیز پیوسته ثابت قدم باشیم، و البته به دنبال این ثبات و پایداری است که صفات انسانی فرشته‌وار بر ما فرود می‌آیند، و ما را به کمال مطلوب می‌رسانند.

«الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»²

حمایت حق

بر این اساس می‌توان گفت: اگر عنایت و حمایت حق در میان نباشد، و یا ما از درون مایه‌ور نباشیم، و یا استمرار و استقامت به کار نیندیم، به مرتبت والای انسانی نیل نیافته، بلکه در وادی حیوانی و حیوانیت قفل شده و متوقف می‌مانیم.

افراط

البته، در چنین صورتی حیوانیت محدود نمی‌ماند، بلکه همواره رشد یافته، و رو به وسعت می‌نهد، و حالت افراط و اسراف و تبذیر به خود می‌گیرد، و به همان میزان اهل تعدی و تجاوز خواهد بود، و به هیچ مرز و حدی قناعت

(1) پروین اعتصامی.

(2) فصلت / 30.

نسیم رحمت، ص: 272

نمی‌ورزد.

روح متجاوزانه

اینکه در صورت حیوانیت، انسان به اندک قانع نمی‌شود، بلکه افراط و زیادت خواهی را شیوه و پیشه خود می‌سازد. حقیقتی مسلم است که خداوند در ضمن آیه‌ای با پیامبر خود در میان می‌گذارد.

«لَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قُلُوبَهُ عَنْ دِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» «1»

حبیب من! کسی را که در گرو یاد من نیست، و مرا تکیه گاه خود نمی‌خواهد، و به جای متابعت از من مجموعه خواسته‌های درون خود را که در مخالفت با خواسته‌های من است پیروی می‌کند، و از سوئی در کار خویش افراط و زیاده روی را پیش می‌گیرد، هرگز دنباله‌روی مکن!

بی‌گمان چنین کسی به میزان اختیار و امکانات و دامن‌های که دارد متجاوز خواهد بود.

و اگر فضا و میدان و توانی در اختیارش نباشد، روح متجاوزانه خواهد داشت، و پیوسته مترصد فرصتی است که تجاوزات خود را تحقق بخشد.

بنابراین، این وضع کسی است که از پروردگار خود دور و جداست.

اما کسی که اتصال و ارتباط و پیوند او با خداست، جز اخلاق و مرام و صفات خدا را با خود ندارد.

و از جمله خصال و صفات خداوند آنست که ذره‌ای در حق بندگان خویش ستم روا نمی‌دارد.

«أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» «2»

خداوند هرگز به بندگان خود کمترین ستمی نخواهد کرد.

(1) کهف / 28.

(2) انفال / 51.

نسیم رحمت، ص: 273

یعنی در وجود مقدس الله مایه ظلم وجود ندارد که به کار بسته شود.

نسیم رحمت، ص: 274

در جای دیگر آمده است که خداوند در قیامت بر هیچیک از بندگان خود هیچگونه ستمی را روا نمی دارد.

«لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» «1»

به کوچکترین جزء در این عالم که با چشم مسلح نیز دیده نمی شود شیء گفته می شود.

و آیه می گوید: خداوند به همان اندازه نیز بر کسی ستم نخواهد کرد.

بنابراین، اگر یزید عقاب می شود به میزان یزید بودن خود عقاب خواهد شد، و نه بیشتر.

و البته در مسئله ثواب و پاداش و بهشت اینگونه نیست.

در قرآن مجید اعلام فرمود: من پاداش اعمال نیکوی شما را به اندازه آن اعمال نخواهم داد:

«وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «2»

از این رو کسی که پنجاه سال بندگی خداوند را داشته است، اگر چه سود و نفع آن به خود وی باز می گشته است، اما

در عین حال خداوند پاداشی جاودانه و ابدی بر ایشان عنایت می فرماید.

و این در حالی است که در برابر پنجاه سال عبادت بایستی پنجاه سال به ایشان نعمت ارزانی می فرمود.

پاداشی که خداوند در برابر اعمال ناچیز بندگان در نظر دارد به گونه‌ای است که خود از آن اینگونه یاد می‌کند:

«وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» «3»

چه زیباست پاداش کسانی که کارشان کارهای مثبت و مطلوب بوده است.

(1) انبیاء / 47.

(2) نحل / 97.

(3) آل عمران / 136.

نسیم رحمت، ص: 275

لطیف

بنابراین، انسانی که در باطن مربوط و متکی به اوست و او را ایمان آورده و باور کرده است اخلاق حضرت او را خواهد داشت، یعنی چنین کسی نیز اساساً مایه ظلم را با خود ندارد که بخواهد نسبت به کسی حتی به قدر ذره‌ای ستم روا بدارد.

باری، کسی که با خدا مرتبط باشد مثل خود او عادل، لطیف و مهربان و اهل گذشت می‌شود.

یوسف

انبیاء الهی نمونه‌های مردمی بودند که با خداوند ربط و ارتباط داشتند، و کسانی بودند که هیچگاه بر بندگان خداوند کمترین جفا و اجحاف نکردند، حتی بر بندگان ظلوم و جفاکار، آنهم در اوج توان و استیلاء.

یکی از این بزرگواران جناب یوسف است.

وقتی که برادران او را شناختند و رفتار گذشته خود را یادآور شدند که از سن هفت سالگی یوسف را از آغوش گرم و مهربان پدر دور ساخته و او را با ضرب و شتم به درون چاهی افکندند به خود لرزیدند که اکنون یوسف با ایشان چه خواهد کرد، اما ناگهان ناباورانه شنیدند که یوسف با ایشان چنین می‌گوید:

«لَا تَتْرِبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ» «1»

بر شما ملامتی نیست، و شما آزادید، و من از خطای شما درگذشتم.

و گذشت، اخلاق حق است. و یوسف چون با او در ربط و ارتباط است اخلاق او نیز جز اخلاق حق نمی تواند باشد.

و بعد نیز برای اینکه برادران در کنار این بخشش فشار روحی و وجدانی نبینند، گفت: برادران! چرا از من نمی پرسید که چگونه به این مقام و موقعیت

(1) یوسف / 92.

نسیم رحمت، ص: 276

دست یافتم؟

و برادران همین را پرسیدند.

و یوسف گفت: اگر شما مرا به درون چاه نمی افکندید، و کاروانی از راه در نمی رسید و مرا به اینجا نمی آورد، و من نیز هم اکنون یکی مثل شما بودم، پس شما در رسیدن من به این منزلت و مقام نقش بزرگی داشته اید.

و آنگاه به برادران گفت: حال که به کنعان می روید پدرم را از احوال من با خبر سازید و او را با خود به اینجا بیاورید.

و برادران نیز چنین کردند، و پدر را با خود به مصر آوردند. و پدر پس از سی سال فرزند خود را زیارت کرد.

در همان لحظه های ورود پدر به یوسف گفت: فرزندم! می توانم تو را در خلوت ببینم؟ و یوسف با جان و دل استقبال کرد و با هم به گوشه ای رفتند. پدر پرسید: پسر! برادرانت با تو چه کردند و بر تو چه گذشت؟ یوسف گفت: پدرم! من از ایشان درگذشتم و خدا نیز گذشت. و دیگر معصیتی دامن گیر ایشان نیست که من بخواهم آن را بازگو کنم. و در حقیقت، گویی؛ اینان کاری نکرده اند.

و بدینسان یوسف برادران خود را پناه داد.

و پناه دادن، صفت خداست، و صفت هر کسی که با خدا ربط و رابطه ای داشته باشد.

نوازش حق

حال يك نمونه نیز از پناه دادن خدا بگوئیم:

سی سال پیش، نیمه شبی از حرم امام علی بن موسی الرضا خارج می شدم، که در یکی از شبستان‌های مسجد گوهرشاد جمعیت قابل توجهی، مشغول قرائت کمیل بودند.

کسی که کمیل را می خواند يك کاسب شیشه فروش بی سواد بود، که حق عظیمی بر مردم خراسان دارد، زیرا خدا می داند که چند هزار نفر از اهالی آن دیار را

نسیم رحمت، ص: 277

با خدا آشنا ساخته، و آشتی داده است.

او با سودی که از طریق شیشه فروشی به دست آورد چهارده مدرسه برای طلاب ساخت که هر کدام به نام مبارك یکی از معصومین بود، که اکنون نیز هست.

راستی ما برای خدا و دین خدا چه کرده ایم.

اگر به نماز می ایستیم، اگر روزه دار می شویم، اگر انفاقی داریم، یا برای رفتن به بهشت است و یا نرفتن به جهنم، که در هر صورت نیز به سود خود ما تمام می شود. و ربطی به خدا ندارد، و در يك سخن اینها را به عشق خود انجام می دهیم، اما کاری که به عشق خداوند صورت داده و می دهیم چیست؟!

راستی که عجیب بندگی کرده و می کنیم در حالی که خود خدا در آن سهیم نیست!

این مرد الهی آن شب در میان دعا این حکایت را به نقل از امام صادق علیه السلام گفت: جوانی فساد را از حد گذرانید و مردم شهر او را به زیر ضرب و شتم گرفته و از شهر خارج نمودند، و جوان روزها و شبها در بیابان بود، تا اینکه به خود آمد، و از خود نیز به تنگ آمده، و رو به خدا کرده، و از پشیمانی خود گفت، و از عفو او خواست، و خواست که پناهش دهد، و گفت: خدایا! دست من خالی است، دست تو که خالی نیست، من ناتوانم تو که ناتوان نیستی.

ای فدای حرفهای زیبا و قشنگ.

خدایا! مگر این حرف‌ها را تو بر زبان ما بگذاری.

که ترا رحم آورد آن ای رفیق

یاد ده ما را سخن‌های دقیق

مصلحی تو ای تو سلطان سخن

گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن

گر چه جوی خون بود نیلش کنی

کیمیا داری که تبدلیش کنی

نسیم رحمت، ص: 278

این چنین اکسیرها اسرار تست «1»

این چنین میناگری‌ها کار تست

و بعد گفت: خدایا! خسته‌ام. گرسنه‌ام. بیمارم. و همیشه وقتی که بیمار می‌شدم مادرم بالای سرم بود، ولی الان جز سنگ و خاشاک چیزی نمی‌بینم.

در همین میان خداوند به فرشته‌ای فرمان داد که به شکل مادرش باشد، و بر زمین فرود آید و سر او را به دامن گرفته او را محبت کند.

و بدینسان خدا او را پذیرفت و اگر نمی‌پذیرفت فرق او با مردم در چه بود!

و در واقع دارد به ما می‌گوید اگر کسی شما را نخواهد من شما را می‌خواهم. اگر کسی شما را نپذیرد من می‌پذیرم.

(1) مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت 695 تا 698.

نسیم رحمت، ص: 279

اشارت

مردم دو طائفه‌اند، پاره‌ای ظاهر نگر و جماعتی باطن بین.

مردم ظاهرین همه چیز را مبهم، و معماوار می‌بینند، اما مردم باطن اندیش همه چیز روشن و آفتابی و در جای خود و زیبا می‌نگرند.

نسیم رحمت، ص: 281

سودِ باطن بینی

هسته به ظاهر از میوه است، و میوه از شاخه، و شاخه از تنه، و تنه از ریشه، و ریشه از دانه، و دانه از خاک.

از این رو در دید مردم واقع نگر «هسته» هر چه دارد از خاک است، و طبیعتاً هر چه بخواهد نیز باید از خاک بخواهد، زیرا که هیچ چیز جز خاک نمی‌تواند او را به آنچه می‌خواهد و طالب است، و مطلوب اوست، برساند.

برای هسته پناه بردن به هر چیز جز خاک، جز تضییع و ضایع شدن رهاوردی ندارد.

و در يك سخن، «هسته» منهای خاک، یعنی منهای همه چیز.

و این، حکایت انسان که هسته آفرینش است نیز می‌باشد، چرا که يك انسان اگر چه به ظاهر از پدر و مادر است و پدر و مادر نیز از پدر مادرهای دیگر، و آنها نیز از آدم و حوا، ولی آدم و حواء از امر مستقیم پروردگار پدید آمده‌اند، از این رو

نسیم رحمت، ص: 282

هر انسان نیز در پیش چشم اهل نظر آفریده خداست، و آنچه دارد از خداست، و به آنچه می‌خواهد نیز جز از طریق خداوند امکان‌پذیر نخواهد بود.

باری، برای انسان جز خداوند، هر چیز که باشد، مایه هلاک و تباهی است.

اگر خدا از زندگی انسان منها شود، با هر چیز که جمع شود، سود و سعادت در پی نخواهد داشت. همچنانکه هسته در صورت دوری از خاك هیچ بوده و پوچ می شود.

از این رو خداوند انسانها را تاکید و توصیه می کند که به سوی او بازگردند؛

«تُوبُوا إِلَى اللَّهِ» «1»

و از آنجا که روزگار عمر آدمیان نامعلوم بود، و ثبات و پایداری نداشته، و هر لحظه امکان و احتمال تمام شدن و پایان یافتن را دارد، لذا قرآن کریم به تاکید می فرماید:

«فِرُّوا إِلَى اللَّهِ» «2»

پا را به فرار گذاشته و از هر چیز جز خدا بگریزد، و با شور و شتاب به سوی او روانه شوید.

غبار قافله عمر چون نمایان نیست دو اسبه رفتن لیل و نهار را دریاب «3»

حال که نه روزگار می ماند و نه روز کار، از این رو هیچ چیز بهتر از اغتنام فرصت، و بهره‌وری از فرصت‌ها نیست.

وقت بسیار عزیزست گرامی دارش «4»

و کسی که آن را بیهوده و رایگان از کف بدهد چه رنج‌ها که می کشد، و چه

(1) نور / 31.

(2) ذاریات / 50.

(3) صائب.

(4) صائب.

نسیم رحمت، ص: 283

زیان‌ها که می‌برد.

بدبخت آنکه فرصت خود داد «1» رایگان رنجی کشید و سود نبرد و زیان گرفت

ترفند موثر شیطان

و از ترفندها و حيله‌ها و مکرهای موثر شیطانی آنست که به بهانه فردا، امروز را از دست آدمی می‌رباید. ولی آنان که دور نگزند و اهل حساب، هرگز به این شگرد و شیوه رایج او وقعی ننهاده، و التفاتی نمی‌کنند.

خود حسابان نگذارند به فردا کاری عید این طایفه روزی است که محشر باشد «2»

اینان خوب فهم کرده‌اند که با رفتن امروز و از دست شدن آن، برای فردا چیزی جز ماتم و اندوه و حسرت و غم، باقی نمی‌ماند، که البته با آن نیز کاری به پیش نمی‌رود.

وقت غنیمت شمر ورنه چو فرصت نماند ناله که را داشت سودگریه کی آمد به کار «3»

فرصت را غنیمت شمرد

بنابراین، اگر گریه و ناله بی‌تاثیر فردا را نمی‌خواهید باید همین امروز دست به کار شده، و فرصت را غنیمت شمرده، و شتابان به سوی خدا رفته، و به او پناه ببرید، که پناهی خوشتر از آنست، و در پناه دادن وی نیز تردیدی نخواهد بود، چرا که او کسی است که هر پناهنده‌ای را پناه می‌دهد. و از این رهگذر شدت‌ها و رنج‌ها و دردها را برطرف می‌سازد. و این واقعی است که تجربه خلقت آن را نشان داده است، و چنان روشن است که هیچ حاجت به دلیل و برهان نیز ندارد.

(1) رجاء اصفهانی.

(2) صائب.

(3) مجد.

نسیم رحمت، ص: 284

قضاوت مردم ظاهریین

البته، اگر در جایی نیز کسی به او پناه برده است، اما به ظاهر گره از کار او گشوده نشده است، اگر به دیده تحقیق نظر افکند فهم می‌کند که مشکل او به گونه‌ای دیگر رفع و مرتفع گردیده است. و این، تنها قضاوت مردم ظاهریین است که گمان می‌برند گره از کار او گشوده نشده است.

مهر حق

در سوره مبارکه «یس» حکایت مردی از مردان خدا را باز می‌گوید که در دیار انطاکیه گرفتار یک مشکل و مضیقه اجتماعی شد و در فشار قرار گرفت، از این رو به پروردگار عالم پناه برد. اما در همان حال و در اوج سختی و محنت، جان داد و پس از جان دادن، و ورود به جهان آخرت، چنان مورد مهر و نوازش حق قرار گرفت که گفت:

«يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ» «1»

ای کاش! مردمی که مرا در تنگنای مشکلات فرو بردند می‌دانستند که با پناه بردن به خداوند به چه جای و جایگاهی بار یافته‌ام.

حال در دید مردم ظاهریین چنین کسی که در اوج مشقات خود به خداوند پناه برده، و راه به جایی نبرده، از پناهندگی خود طرفی نبسته است. زیرا نه تنها رهایی نیافت بلکه در مهلکه مرگ نیز افتاد. اما در دید مردم واقع‌نگر وی به برتر از آنچه خواسته است رسیده است چرا که او رهایی از قوم نادان خود خواست اما خداوند او را از تمام مردم نادان هم‌روزگار خود و پس از آن نیز رهایی داد. و یا سلامت و بهبودی می‌خواست که آن در دنیا مثل خود دنیا مقطعی و گذراست اما خداوند سلام و سلامت جاودانه و ابدی به او کرامت فرمود.

(1) یس / 26.

نسیم رحمت، ص: 285

تفاوت دوگونه نگریستن

بنابراین، ببینید که تفاوت این دو دید و دو گونه نگریستن، یکی نگاه ظاهرپینانه و دیگری نگاه واقع گرا، از کجاست تا به کجا!

و می بینید کسی که ظاهر را می بیند به چه خطایی دست می یازد، و کسی که واقع را می نگرد به چه حقایقی رهنمون می شود!

به چشم نمان بین نمان جهان را که چشم عیان بین نبیند نمان را «1»

خصلت مردان خدا

پس، شما نیز واقع بین باشید، و نه ظاهر نگر.

امام المتقین، امیر المؤمنین علیه السلام، واقع بینی و واقع نگری را سیره و خصلت مردان خدا و اولیاء الهی می داند، و در وصف ایشان می فرماید:

«إِلَّا أَنْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا» «2»

فرب دانه نتواند مرا در دام آوردن که از آغاز هر کار آخر آن کار می بینم

نمی گردد حجاب بینش من پرده ظاهر که در سر هرچه نرگس دارد از دستار می بینم

سراجم دل سرگشته حیران چه خواهد شد که من این نقطه را بسیار بی پرگار می بینم

اولیاء جز زیبایی نمی بینند

تفاوت اولیاء خدا از غیر ایشان در همین است و همین جاست که اولیاء خداوند به دلیل نظر داشتن به باطن و حقایق امور، و درک و دریافت علت‌ها و

(1) ناصر خسرو.

(2) نهج البلاغه، حکمت 432.

نسیم رحمت، ص: 286

حکمت‌ها، جز زیبایی و جمال چیزی نمی بینند، حال آنکه غیر ایشان به دلیل ظاهری‌بینی و غفلت از آن سوی سکه حوادث، از علل و حکمت‌ها بی‌خبر مانده، و همواره با دنیایی از سؤال و ابهام زندگی را طی می کنند.

به مجنون گفت روزی عیجوبی

که پیدا کن به از لیلی نکوبی

که لیلی گرچه در چشم تو حور است

به هر عضوی ز اعضایش قصور است

ز گفت عیجو مجنون برآشفتم

در آن آشفتمگی خندان شد و گفت

که گر بر دیده مجنون نشینی

به غیر از خوبی لیلی نبینی

امواج ابهام

بنابراین، اگر بخواهیم به ظواهر امور نظر داشته باشیم امواج سئوالات و ابهامات پدید آمده و به سوی ما حمله‌ور می شوند، و در نتیجه وادار می شویم که در برابر هر سؤال چرا گفته، و همه چراها را نیز متوجه وجود مقدس او کنیم.

اما کسی که چنین نگرشی به حوادث و امورات دنیا ندارد، بلکه چون حسین بن علی علیه السلام پیش از ظاهر، باطن را از نظر می گذراند، هرگز سؤال ندارد، و هیچگاه چرا نمی گوید، بلکه با میل و عشق تمام بعد از آنهمه فجایع سنگین خواهد گفت:

«الهی رضاً بقضائك»

واژه‌ای به نام چرا

اساساً، در قاموس مردان الهی واژه‌ای به نام «چرا» نمی توان یافت. آنها هرگز این واژه را حتی برای یکبار در برابر خداوند به کار نمی بندند.

باری، آنچه از سوی خداوند به ایشان می رسد، اگرچه حنظل باشد خرما

نسیم رحمت، ص: 287

می نماید، و سراپا تسلیم بوده، و بی چون و چرا آن را انجام می دهند.

شنیدن و اطاعت

در قاموس این پاکبازان تنها واژه‌ای که به چشم می آید، و چشمگیر است خود واژه «چشم» است، آنها هر چه از خداوند می شنوند تنها سخنی که بر زبان می رانند همین است که می گویند: به چشم. و یا سَمْعاً و طاعة؛ شنیدم و اطاعت می کنیم.

کار مردان رفتن است

کار این مردان ماندن نیست، بلکه رفتن است. رفتن به سوی خداوند بی توقف. بی درنگ.

«إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» «1»

و هیچ چیز برای این رفتن، مانع ایشان نمی شود. و بلکه هر چه بر سر ایشان خراب کنند از آن پل ساخته و عبور می کنند، از این رو، نه فرزند، و نه همسر، و نه جان و نه مال و نه هیچ چیز دیگر نمی تواند آنان را قفل، و در خود نگاه دارد.

و در يك سخن اين پاكباختگان جز خدا فدایی هیچ چیز نمی شوند.

ای کاش! ما هم فدای او می شدیم.

ولی ما کیستیم که فدایی او باشیم و فدای او شویم.

خدایا! میلیون‌ها از ما هرگز لیاقت این را ندارد که فدای تو باشد.

ما کدام جان را فدای تو کنیم، جانی که خود داده و از آن خود دوست؟!!

با کدام زبان «یا الله» بگوییم، با همان زبان که تو در دهان ما نهاده‌ای؟

پس، چگونه می‌توانیم فدای تو شد؟! ما که چیزی نداریم.

راستی، ما چه داریم؟!!

البته، آن که ما داریم و خدا ندارد، و نمی‌شود داشته باشد، و در واقع تمامی سرمایه ما را در برابر خدا تشکیل می‌دهد، «ناداری» است.

(1) صفات / 99.

نسیم رحمت، ص: 288

و بر این ناداری و فقر نیز آگاه و واقفیم.

وگرنه اگر خود را نادار نمی‌دیدیم هرگز به سوی او رو نمی‌کردیم، زیرا دل خود را به پول به زن و زندگی و بچه‌ها، و اعتبارات کاذب و کذایی دنیا مشغول می‌داشتیم.

و چقدر باید خدا را شاکر باشیم که همین حقیقت را به ما تعلیم و تفهیم فرموده است.

ولی ما نمی‌خواهیم فقیر بمانیم، بلکه دوست داریم دارا و ثروتمند باشیم.

و برای ثروتمند شدن فقیر راهی جز پناه بردن به غنی و بی نیاز نیست.

و بی نیاز و غنی کسی جز خداوند نمی تواند باشد.

«اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ» «1»

وگرنه با رفتن به سوی فقیران و درویشان و تهیدستان که کسی به غنا و بی نیازی نمی رسد.

نشاید خواست از درویش پاداش «2»

شما هیچوقت دیدید که در گوشه خیابان فقیری در برابر فقری دست را دراز کند؟ هرگز! پس ما نیز نبایست جز در برابر خداوند، که غنی و بی نیاز تنها اوست.

و در يك سخن بگوئیم خدا و هر چیز همه کس را رها کنیم.

«قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ»

و جز خدا هیچکس و هیچ چیز دیگر را بر لوح دل خود نقش نزنیم.

نقل می کنند که پس از آنکه یوسف بر تخت بخت و اقبال نشست همگان از همه سو به سوی او آمدند و با هدایای خود ریاستش را تبریک گفته، اما در این میان کسی که یوسف به انتظار آمدنش بود نیامد، تا اینکه پس از چند روز او را در کاخ خود دیدار کرد و پرسید: چرا اینهمه دیر؟! گفت: در این چند روز تمام شهر مصر را زیر و

(1) لقمان / 26.

(2) پروین اعتصامی.

رو کردم تا شاید هدیه‌ای در خور تو بیام و نیافتم، ولی امروز چیزی بخاطرم رسید دیدم شاید از میان هدایای دیگر بهترین باشد، و آنگاه دست به جیب برده و يك آينه كوچوك را بيرون آورده و به وی تقدیم كرد، و خواست كه خود را در آن ببیند.

عزیزان! هیچ چیز ارزش خدا را ندارد كه ما آن را جایگزین خدا كنیم. بلکه تنها چیزی كه لایق اوست وجود مبارك خود او خواهد بود. پس، بیایید جان خود را آنچنان صیقل بزنیم تا آئینه باشد، و عكس جمال او در آئینه دل ما بیفتد، و او در ما خود را ببیند.

آینه توسل دل تابناك پستُر از این آینه زنگار را «1»

و در چنین صورت است كه ما دارا خواهیم بود.

و در چنین صورت است كه اگر كسی كنار ما نشست و از دارایی‌های خود گفت، ما نیز خواهیم گفت: خدا داریم. هر كس خدا دارد همه چیز دارد. و آنكه خدا را ندارد هیچ چیز ندارد.

قدیم‌ها كه می‌خواستند به كسی بد بگویند می‌گفتند: برو هیچی ندار! یعنی برو ای كسی كه خدا را نداری.

پس خدا یعنی همه چیز. و هر كه خدا را داشته باشد یعنی همه چیز را داراست؛ هم دنیا و هم آخرت، هم ایمان و هم عشق، و چه رفیقانی كه در پشت پرده عالم در انتظار او هستند.

عصر تاسوعا در حالی كه بر خاك نشسته و سر را بر زانو داشت به خواب رفت، پس از چند لحظه‌ای زینب كبری سلام الله علیها به بالین وی آمد و او را صدا كرد، امام بیدار شد، و با تبسمی گفت: به خواب دیدم كه تمام درهای ملكوت به طرف من باز شده است، و دیدم كه پیامبران و مؤمنان و فرشتگان همه رو به من دارند و می‌گویند: بیا.

(1) پروین اعتصامی.

راستی، چه رفیقانی بهتر از انبیاء و پاکان، آیا مونس و انیسی بهتر از ایشان می شود.

جوانان، عزیزان! اگر شما نیز می خواهید که چنین رفیقانی داشته باشید جز به آغوش خدا پناه نبرید.

مبادا به آغوش های دیگر پناه ببرید که قرآن می گوید: آنها، همه شما را به سوی آتش فرا می خوانند.

پس، چند روزی صبر کنید و خود را نگاهدارید، و پس از آن عمری آسوده و راحت باشید.

سر شکسته نیست این سر را نبند يك دو روزی صبر كن باقى بخند»1«

به جای اینکه به آغوش این و آن بنشینید و به زیر سایه این و آن پناه ببرید، اندکی با خود باشید و در تامل فرو روید، که به دنبال چنین تاملی جز خداوند را بر نمی گزینید.

ای سایه نشین هر درختی بنشین به کنار خویش لختی

به خدا که نمی دانید خدا چه مزه ای دارد!

(1) مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت 985.

نسیم رحمت، ص: 291

اشارت

سود و سعادت، و رشد و تعالی، تنها در پناه و پرتو خداوند میسور و ممکن خواهد بود.

نسیم رحمت، ص: 293

پناه حق

بزرگان عالم، وقتی که به قصد کرامت و موهبت دست به جیب می‌شوند جز چیزی ناچیز و نازل و اندک، ارزانی دیگران نمی‌کنند، و البته این بخشش و انفاق را نیز به دور از چشمداشت و طمع صورت نمی‌دهند، بلکه در ازاء آنچه می‌دهند چند مقابل تمنا و آرزو می‌کنند.

که هنگام دعا یاد آر ما را

بزرگی داد يك درهم گدا را

نمی‌ارزید این بیع شرا را

یکی خندید و گفت این درهم خرد

بهشت نعمت ارض و سما را»¹

چه دادی جز یکی درهم که خواهی

اما مشرب و شیوه خداوند گونه‌ای دیگر است. او همواره در برابر کم‌ها و کمبودها و امورات ناچیز و حقیر، موهبت‌هایی کثیر، فراوان، و انبوه اعطاء و ارزانی می‌دارد.

«یا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ»

ای که بسیار را در برابر کم ارزانی می‌کنی.

موهبت‌های کثیر

بر این اساس می‌توان گفت: کسی که به غیر خداوند پناه می‌برد در حقیقت به چیزهایی کم، محدود و پایین پناه برده است، اما آنکه به خداوند پناهنده می‌شود به نعمت‌ها و موهبت‌هایی کثیر، وافر، و فراوان رو نموده است.

اقبال خداوند

و پناه بردن به خداوند محدود به قشر و یا قبیله‌ای خاص نبوده و نیست، بلکه هر کسی در هر شان و شرائطی که باشد می‌تواند به او پناه آورده و پناهنده شود.

و بی‌تردید، از محالات محسوب است که کسی به او پناه آورد و او پشت کرده و اقبال و استقبال نکند.

خزانه بی‌نهایت

اینکه انسان‌ها یکدیگر را پناه نمی‌دهند ریشه در نقص و کمبود و ناداری ایشان دارد، زیرا یا توان لازم نداشته و یا آلوده به بخل و محدودیت‌ها می‌باشند، در حالی که اینگونه معایب در وجود مقدس پروردگار راه ندارد، بلکه او قادر و قاهر است و از سویی کرم و رحمت و رافت و لطف و نیز خزانه او بی‌نهایت است. از این رو هر کس که به او پناه آورد او نیز به وی پناه خواهد داد و در پرتو آن تمامی اشکالات و مشکلات و گره‌های او را رفع و گره‌گشایی می‌کند. و چیزی به نام دردها و رنج‌ها و کمبودها برای او باقی نمی‌گذارد.

حال برای نمونه، یکی از پناهندگان به حق را یادآور شویم که چگونه

(1) پروین اعتصامی.

نسیم رحمت، ص: 295

خداوند او را پناه داده، و نیز نواقص و نقائص وی را مرتفع ساخت.

قرآن کریم از بانویی یاد می‌کند که در کنار همسر با کرامت خود با نام عمران زندگی می‌کرد.

عمران و همسر خود ساکن فلسطین بودند.

و فلسطین مهد فساد، غفلت، شهوت و تباهی و گناه بود.

همسر عمران که در حد خود پروردگار جهان را به خوبی شناخته و با قلب پاک خود حق را لمس و احساس کرده بود، وقتی که فرزندش به دنیا می‌آید و می‌بیند که فرزند دختر است هیچ دغدغه و تردید و وسوسه‌ای به قلب خود راه نمی‌دهد، و در همانجا توسل به ذات پاک حق یافته و به او پناه برده و از او مدد خواسته، و از او سلامت و سعادت فرزند را طلب می‌نماید:

«إِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» «1»

خدایا! این فرزند و فرزندان او به پناه تو می‌خواهم تا از ناحیت شیطان رجیم در امان باشند.

شیطان از شَطْن و آن به معنای موجودی است که جز شر و شرارت چیزی از خود پدید نمی‌آورد.

بر این اساس هر عاملی که منبع شر باشد شیطان است.

و این نشان از ایمان و گستردگی فهم همسر عمران است، که می‌داند توان و قدرت خداوند محدود و کم نیست، از این رو با خود می‌گوید: حال که او را به پناه خداوند می‌دهم بگذار تمام نسلی که از نیز پدید می‌آید به پناه او بخوام.

یعنی من که به در خانه کریم می‌روم پس از چه رو کم بخوام، و برای يك نفر خواهش کنم؟ حال که او مالک هستی است:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ» «2»

(1) آل عمران/ 36.

(2) آل عمران/ 26.

نسیم رحمت، ص: 296

و حال که او به هیچ چیز حاجت نداشته، زیرا کم و کمبودی ندارد.

«اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ» «1»

و از سویی هر چه بخواند می‌تواند:

«إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» «2»

پس از او می‌خواهم و برای همه نیز می‌خواهم.

حال ببینید که عکس العمل پروردگار در برابر این مادر پاك چگونه بود.

البته این را بدانید که هر کس به سوی خداوند رو کند عکس العمل حق یکسان است، یعنی با هر کسی همان می کند که با آن مادر پاکدامن نمود.

وگرنه هر روز که خدا آیه نازل نمی کند تا گزارش کند با بندگان خود چگونه است و چه می کند.

«كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» «3»

یعنی خداوند پیوسته در کار خدایی خود است، و خدایی او محصور به يك زمان و یا مكان و یا يك انسان معین و مشخص نبوده و نیست.

باری، برای خداوند دیروز و امروز، و یا امروز و فردا هیچ تفاوتی نمی کند.

و در يك سخن فعل و کار خداوند ازلاً و ابداً یکسان و واحد می باشد.

و اساساً اینکه خداوند داستان این بانوی پاك را بازگفته است تنها به این منظور است که مردم اطمینان یابند که هر کسی به حق توسل یافت و از او پناه خواست سرنوشت وی نیز همان می شود که پیرامون آن بانو اتفاق افتاد.

البته، توسل در صورتی کارساز و چاره ساز است و چنین سرنوشتی را به دنبال دارد که انسان از سر صدق و راستی و درستی و یکدلی و یکرنگی به او اقبال نموده و پناه آورد.

راستی کن که راستان رستند

در جهان راستان قوی دستند

در این دنیا اگر راستی همیشه سودآور نیست، و یا اگر دروغ با خود نفع و منفعتی به همراه دارد، در جهان آخرت هرگز اینگونه نخواهد بود، بلکه در آنجا آنچه سودبخش است تنها و تنها صدق و راستی است.

«يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ» «1»

یعنی که در بازار قیامت هیچ کالایی سود دهی صدق را با خود ندارد.

از این رو اگر کسی در این دنیا به بندگی و طاعت خداوند تن در دهد اما نه از سر صدق بل از سر ریا و تظاهر، هرگز از طاعت خود سودی نمی برد.

اساساً هر چیزی که آمیخته به صدق نباشد، و رنگ زیبای آن را با خود نداشته باشد هرگز نافع و سودمند نخواهد بود.

راستی کن همه که در دو جهان

بجز از راستیت نرُهاند

سخت بیدار باش در همه کار

پیش از آن کت قضا بخسباند

نیک رو، بد مرو، که نیک و بد است

که ز ما یادگار می ماند «2»

و خداوند آنچه آن بانوی باکرامت خواست، پذیرفت.

راستی که خداوند چه برخوردهای زیبایی که با اهل صدق دارد!

و آنچه او خواست این بود که خداوند دخترش را در پناه خود پناه دهد.

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ» «3»

و این پیغامی است به همه انسان ها که اگر به او پناه آورید، پناه می یابید، و از آن پس نیز با ربوبیت خود دست به کار می شود و زمینه های رشد و بالندگی شما را

(1) مائده / 119.

(2) مسعود سعید سلمان.

(3) آل عمران / 37.

نسیم رحمت، ص: 298

فراهم می‌کند. همچنانکه او با ربوبیت خود دانه‌ای ریز به زیباترین گل بدل می‌سازد، و یا نطفه‌ای آلوده و نجس به طاووسی زیبا و رنگ در رنگ بدل ساخته، و یا نطفه‌ای نجس از انسان به حکیم و عارف تبدیل می‌کند.

عزیزان! شما فرزندان خود را به که می‌سپارید؟!

شما فرزند خود را به هر کس که بسپارید بدانید که او را هم‌رنگ خود می‌سازد.

همچنانکه اگر به خدا بسپارید هم‌رنگ خود خواهد ساخت.

نخست مرحمتی که خداوند به فرزند آن بانو نمود این بود که پیامبری از پیامبران خود بر کار تربیتش مامور ساخت.

«كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» «1»

و زکریا از وجود وی سجاده‌نشینی با وقار ساخت، از این رو آنچنان تعالی و رشد یافت که لایق استماع کلام حق شد، و دیگر به چمنزاری بدل گردید که تنها گلی رعنا و زیبا با خود کم داشت و آن نیز خداوند وعده کرد، و وعده خویش را نیز جامه عمل پوشید، و بدینسان مسیح را به او ارزانی داشت بی‌آنکه آغوش همسری را لمس کرده باشد.

(1) آل عمران/ 37.

نسیم رحمت، ص: 299

اشارت

نافع‌ترین چیزها معرفت خداوند است.

در سایه معرفت حق نمایان و آفتابی می‌شود که اسماء خداوند با مُسَمَّأ بوده و به دیگر سخن خداوند عین ذات خویش است، پس اگر نامش رحمن است در حقیقت نیز جز آن نیست.

نسیم رحمت، ص: 301

رحمت بی مانند

زمانه، هر لحظه در کار ربودن است، و عمر گرانمایه را از ما می رباید.

کسی کاین رمز داند اوستاد است «1»

و چنین کسی هرگز آسوده و بی خیال به تماشا نمی نشیند، بلکه او نیز دست به کار شده و فرصت را غنیمت شمرده و از لحظه لحظه های عمر بهره ها می برد.

دزد شد گیتی تو نیز از وی بدزد «2»

و هیچ بهره ای نافع تر و پر منفعت تر از گوهر معرفت و شناخت نسبت به ذات حق نخواهد بود.

رو گهری جوی که وقت فروش
خیره کند مردم بازار را «3»

(1) پروین اعتصامی.

(2) پروین اعتصامی.

(3) پروین اعتصامی.

نسیم رحمت، ص: 302

مستی های کاذب

و کسب این بهره نافع و گوهر گرانمایه، در همه وقت، و برای همگان، میسر و میسر نیست. پس هر کجا که فرصت دست داد غنیمت است. و اگر ایام جوانی مغتنم و مبارك است تنها و تنها از همین روست که ساعات جوانی خوشترین لحظه‌ها و آناتی است که می‌توان به آن معرفت بلند دست یافت، از این رو نبایست آن لحظه‌های شریف را به بطالت و غفلت و مستی‌های کاذب سپری ساخت.

در همه جا راه تو هموار نیست

مست مپوی این ره هموار را «1»

بر خلاف اسم آدمیان

در سایه معرفت خداوند نخستین چیزی که آدمی می‌آموزد تطبیق اسم با مُسماست. به دیگر سخن، اگر می‌شنود که از اسماء مبارك خداوند کریم است، کرامت را نیز در او می‌یابد، و اگر می‌بیند که او را به رحمن و رحیم یاد می‌کنند، رحمت را نیز در او مشاهدت می‌کند.

و این بر خلاف اسم‌هایی است که آدمیان بر خود می‌نهند، ای بسا کسی نام خود را عادل نهاده است اما در ظلم و ستمکاری بی‌بدیل باشد. و یا با خود نام حسن را داشته، اما زشتکاری پیشه او باشد.

بنابراین، به نام‌ها نمی‌تواند دل داد، و دل بست، و دل خوش داشت.

مریم بسی به نام بود لکن

رتبت یکی است مریم عذراء را «2»

باری، تنها نام خداوند است که از سر صدق بوده و نیز آنانکه به وی اتصال

(1) پروین اعتصامی.

(2) پروین اعتصامی.

یافته و ارتباط دارند.

او اگر نام خود را رحمن داده است رحمت را نیز بر خود مسلّم فرموده و اگر نام کریم را بر خود گزیده، کرامت را نیز بر خود الزام و ضرور نموده است.

سند این سخن نیز در کتاب خداست که ذیلاً یاد می‌شود:

«وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» **«1»**

باری، خداوند در این کریم مبارک پیامبر را مخاطب خود قرار داده و می‌فرماید: وقتی که مومنان به حضور تو بار می‌یابند به ایشان سلام گوی.

و این، بسیار شگفت‌انگیز است، زیرا که در آداب دینی ما آمده است که شخص وارد شونده سلام گوید، اما در اینجا پیامبر خود را موظف می‌دارد که وی بر وارد شنندگان سلام کند.

و آنگاه فرمان می‌دهد که به آنان بگوی: خداوند رحمت را بر خویش واجب کرده است.

و افزون بر این نیز می‌فرماید:

«أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» **«2»**

اگر بر اساس جهل، غفلت و اشتباه، گناه و معصیتی مرتکب شدید ولی به دنبال آن پشیمان شده و بازگشته و تدارک نمودید، خداوند شما را خواهد آمرزید، و نسبت به شما از سر رحم و عطوفت رفتار خواهد کرد.

بنابراین، او بی‌علت و بی‌فلسفه این نام‌های زیبا را برای خود نخواست است.

رحمت بی‌مانند

کسی، که خود مسیحی بود، به محضر امام صادق علیه السلام باریافت، و به یمن

(2) انعام/ 54.

نسیم رحمت، ص: 304

همنشینی با وی، صادقانه، اسلام را پذیرفت، و مسلمان به خانه بازگشت، و بنابر سفارشات اما صادق علیه السلام از آن پس با کمال مهر و مهربانی با مادرش رفتار می کرد، تا جایی که مادر با شگفتی پرسید: فرزندان! امروز تو را چه می شود، این ادب را از که و از کجا آموخته ای؟ گفت: مادر! با امام صادق علیه السلام نشستیم، و به کیش و مرام او درآمدیم، و سلام را با جان و دل پذیرا شدم. و مادر که سخت شیفته این مرام و آیین پاک شده بود گفت: فرزندان! پای رفتن نیست، وگرنه خود به محضرش بار می یافتیم، حال که نمی توانم خود به حضورش باریايم تو ایشان را دریاب و بخواه که مرا نیز به کیش مسلمانی بپذیرد.

و فرزند شتابان خود را به امام رسانید، و ماجرای مادر خود را گفت، و امام صادق علیه السلام فرمود: به او سلام برسان و بگو شما را نیز پذیرفتیم.

و فرزند به سوی مادر آمد، و از قبول امام گفت، و مادر شاد و شادمان شده اما ساعتی نگذشت که از دنیا رفت، و جوان با چشمان گریان خود را به امام رسانیده و از مرگ مادر گفت، و افسوس خورد از اینکه مادرش کمتر از ساعتی به اسلام در آمد! ولی امام فرمود: او از ماست، یعنی خدا او را پذیرفته است.

در رحمت و فضل او نگه باید کرد»1

بر طاعت و خیر خود نباید نگرست

باری، او بی جهت خود را رحمن و رحیم لقب نداده است، اگر چه بی جهت رحمت خویش را جاری می کند.

رحمتی بی علتی بی خدمتی

و البته، این رحمت وقتی آبشاروار فرو می ریزد که پای اشك به چشمان انسان باز شود و زاری و اندوه وی بالا گیرد.

(1) ابو سعید ابی الخیر.

نسیم رحمت، ص: 305

زاری و گریه قوی سرمایه‌ای است	رحمت کلی قوی‌تر دایه‌ای است
دایه و مادر بهانه جو بود	تا که کی آن طفل او گریان شود
طفل حاجات شما را آفرید	تا بنالید و شود شیرش پدیدر
گفت ادعوا الله بی‌زاری مباش	تا بجوشد شیرهای مهرهاش «1»
چون بگریانم بجوشد رحمتم	آن خروشنده بنوشد نعمتم
گر نخواهم داد خود ننمایم	چونش کردم بسته دل بگشایم
رحمتم موقوف آ خوش گریه‌هاست	چون گریست از بحر رحمت موج خاست «2»

بنابراین، می‌بینید که او بی‌جهت نام رحمن و رحیم بر خود ننهاده است، بلکه دریا دریا رحمت است.

و به خود او سوگند که رحمتش از شگفتی‌های غیر قابل هضم برای بشر است.

باب توبه گشوده است

در مجلس حضرت رضا علیه السلام سخن از جنگ جمل به میان آمد، و هر کسی چیزی گفت، یکی گفت: آن ناجوانمردان بر وجود نازنین علی علیه السلام شمشیر

(1) مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت 1951 تا 1954.

(2) مثنوی معنوی، دفتر دوم بیت 373 تا 375.

نسیم رحمت، ص: 306

کشیدند حال آنکه او مظهر عدل و حق بود، و پیامبر در باب او فرموده بود: جنگ با علی جنگ با من، و جنگ با من جنگ با خداست، در همین میان یکی آشفته شد و به فریاد آمد و گفت: خداوند تمامی آنان را لعنت کند! و امام علیه السلام با شنیدن این سخن فرمود: از چه تمامی آنان را نفرین و لعن می کنی؟ هیچ می دانی پاره ای از آنان تائب شدند.

یعنی رحمت خداوند تا آنجاست که برای جنگ با علی نیز که در حقیقت بنا بر فرمایش رسول خدا جنگ با خود اوست باب توبه را گشوده است.

بنابراین، هرگز هیچ گناهکاری را از خود نرانده و نرنجانید.

مبادا کسی را از خداوند ناامید کنید، وگرنه او درهای رحمت خویش را بر خود شما خواهد بست.

پس تا می توانید دیگران را تشویق کنید که با خداوند آشتی کنند.

به آنها بگویید که این نام‌های مبارک حق بیهوده انتخاب نشده است، بلکه تمامی حق است و حقیقت دارد.

برای آنان تا می توانید از رحمت و مغفرت خداوند بگویید، و به آنان بگویید: اگر کسی سال‌ها و سال‌ها سنگین‌ترین معاصی و گناهان را مرتکب شده باشد، اگر یکباره صادقانه تصمیم به بازگشت داشته باشد، هر چند پس از تصمیم توفیق جبران نیافته و مرگ گریبان او را بگیرد، بر اساس روایات و سخنان بزرگان دین چنین کسی آمرزیده و بخشیده خواهد شد.

حال شما ببینید وقتی خداوند با چنین کسی چنین می کند با شما که عمری دست به دامان او بوده‌اید چه خواهد کرد.

نسیم رحمت، ص: 307

اشارت

بزرگان آنچه از بزرگی دارند در پرتو همزنگی و هماهنگی با حضرت حق است. و به دیگر سخن ایشان خویش را تنها با اخلاق و صفات وی آراسته‌اند.

نسیم رحمت، ص: 309

طریق خوب شدن

کسی چوبی به دست داشت و به حضور مسیح آمد و گفت: کاری کن که این چوب در دستان من اژدها شود! مسیح گفت: اژدها، اژدهاست. و چوب، چوب. نه اژدها چوب می شود، و نه چوب اژدها. و اگر شنیدی که موسی از چوب اژدها می ساخت، چون موسی بود. زیرا به خداوند اتصال داشت، و خداوند آنچه بخواهد می تواند، و از این رو نیز موسی آنچه را که می خواست می توانست. پس تو نیز به جای آنکه چوب خود را اژدها کنی خود را موسی کن.

اگر موسی شوی هر کوه طور است

و نیز هر چوب می تواند اژدها باشد.

باری، بدون موسی شدن چوب اژدها نمی شود.

همچنانکه بدون ابراهیم شدن آتش گلستان نخواهد شد.

و نه بدون عیسی شدن دم دهان مایه حیات و احیاء مردگان می تواند بود.

نسیم رحمت، ص: 310

و نه بدون علی شدن درب قلعه ای که سی تن در گشوند و بستن آن دست داشتند، بر بالای دست قرار نمی گیرد آنهم به گونه ای که دیگران با اسب و استر و سلاح و لوازم خود بر آن عبور کنند.

شیوه

و کسی که می خواهد موسی شود، و یا عیسی، و یا ابراهیم، و یا علی، باید رد پای ایشان را تعقیب کند، و ببیند که آنان چگونه بودند و آنگاه خود را نیز به آن شیوه و سبک آرایش داده و آراسته سازد.

پوشیدن عیوب

آنچه این بزرگواران پیشه خود ساخته و تا به آخر نیز همان را دنبال کردند همرنگی و هماهنگی با خداوند در تمام شئون حیات و زندگی بود، و در يك سخن اخلاق الهی را اخلاق خود و رفتار او را روش کار خود ساختند.

آنان وقتی که دیدند خداوند از کنار خطاها و لغزشها و عیوب و منقصتهای آدمیان کریمانه عبور می کند، و با آنان از سرگذشت و اغماض و عیب پوشی رفتار می نماید. خود را نیز به این خصلت زیبا آراستند، و هرگز در صدد عیوب خلق بر نیامده، بلکه عیب آنان را نیز پوشش دادند.

پرده از عیب کسان برداشتن نبود هنر
گر نیاری پاك شستن عییشان باری پپوش¹»

این سخن علی علیه السلام است که فرمود:

«يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِدَنْيِهِ»²

ای بنده خدا! در افشای عیوب کسی تعجیل مکن.

(1) جامی.

(2) نهای البلاغه، خ 140.

نسیم رحمت، ص: 311

گر عیبی اندر آن نگری عیب پوش باش
زیرا تو زود بگذری این نیز بگذرد¹»

پاره‌ای به آسف نه تنها عیب پوش نبوده بلکه عیب جویی را نیز مرام خویش ساخته‌اند. و این در حالی است که خود، به عیوبی سنگین آلوده‌اند.

«اَكْبَرُ الْعَيْبِ اَنْ تَعْيِبَ مَا فِيكَ مِثْلُهُ» «2»

بزرگترین عیب آنست که آنچه را که خود داری بر دیگران عیب شماری.

به عیب خویش يك دیده نمایی به عیب دیگران صد صد گشایی «3»

خوشا بر احوال کسانی که خویششان دار بوده و با خوب و زشت کسان کار ندارند.

کسی خوشتر از خویشندار نیست که با خوب و زشت کسش کار نیست «4»

و اینان کسانی هستند که پای بر گلیم و سر در گریبان خود دارند، و همواره عیوب خویش را مد نظر داشته، و همین، باعث غفلت ایشان از عیوب دیگران شده است.

«مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ» «5»

هر که در عیب خود نگرد عیب جویی دیگران از نظرش برود.

«مَنْ ابْصَرَ عَيْبَ نَفْسِهِ لَمْ يَعِْبْ احَدًا» «6»

کسی که به عیب خود بنگرد، به احدی عیب نگیرد.

(1) ملك الشعراء بهار.

(2) نهج البلاغه، حکمت 353.

(3) جامی.

(4) سعدی.

(5) نهج البلاغه، حکمت 349، الاعجاز والایجاز، 32، العقد الفرید 2/ 420.

(6) غرر الحکم ودر الکلم، 2/ 188 / 729.

نسیم رحمت، ص: 312

گر به عیب خویشان دانا شوی کی به عیب دیگران بینا شوی «1»

«اغفل الناس مَنْ كَانَ بَعِيْهِ بَصِيْرًا وَعَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ ضَرِيْرًا» «2»

خردمندترین مردم کسی است که بینای عیب خویش و نایبای عیب دیگران باشد.

اساساً کسی که از عیوب دیگران می گوید، خود نشانه آنست که از معایب خود چشم پوشیده و یا غافل و نادان است، که البته این خود بالاترین ذنوب و گناهان به شمار می آید.

«جَهْلُ الْمَرْءِ بِعُيُوبِهِ مِنْ اعْظَمِ ذُنُوبِهِ» «3»

جاهل بودن انسان به عیوب و معایب خود از بزرگترین گناهان به شمار می آید.

«مِنْ اَشَدِّ عُيُوبِ الْمَرْءِ اَنْ تُخْفِيَ عَلَيْهِ عُيُوبُهُ» «4»

از بدترین عیب های و منقصت های انسان آن است که عیب های بر وی مخفی باشد.

و طبیعتاً، همچنانکه در خبر آمده است، از خوب ترین و سودمندترین دانش ها و شناخت ها، آگاهی به عیوب خویش است.

«مَعْرِفَةُ الْمَرْءِ بِعُيُوبِهِ انْفَعُ الْمَعَارِفِ» «5»

و نیز آمده است:

«كُنْ فِي الْحِرْصِ عَلَى تَقْصِدِ عُيُوبِكَ كَعَدُوِّكَ» «6»

(1) عطار.

(2) غرر الحکم، و درر الکلم، 1/ 201 / 409.

(3) کنز الفوائد، 1/ 279.

(4) غرر الحکم ودرر الکلم، 2، 42 / 249.

(5) غرر الحکم و درر الکلم، 2، 138 / 286.

(6) ابن ابی الحدید، 2، 305.

نسیم رحمت، ص: 313

برای پیدا کردن عیبهای خود مثل یافتن دشمن حریص باش.

از این رو، دوستدارترین انسان کسی است که دشمن انسان، که عیوب و

نسیم رحمت، ص: 314

معایب باشند، به انسان نشان دهد.

«مَنْ أَبَانَ لَكَ عَنْ عُيُوبِكَ فَهُوَ وَدُوْدُكَ» «1»

کسی که عیوب تو را برای تو آشکارا بگوید، پس او دوست واقعی توست.

اساساً، کسی که بی‌پرده عیوب انسان را برای انسان باز می‌گوید، در غیاب وی هرگز آنها را برای کس و یا کسان دیگر بازگو نمی‌نماید.

«مَنْ كَاشَفَكَ فِي عَيْبِكَ حِفْظَكَ فِي عَيْبِكَ» «2»

کسی که بی‌پرده و پیش رو عیب‌های تو را بگوید، در غیاب، آبروی تو را حفظ خواهد کرد، و از بدی‌های تو نخواهد گفت.

همچنانکه اگر کسی عیب انسان را در پیش رو کتمان نموده و نگوید، به حتم در پشت رو آن را صد چندان نموده و مو به مو برای دیگران خواهد گفت.

«مَا حَفِظْتُكَ عَيْبَكَ مَنْ حَفِظَ عَيْبَكَ» «3»

کسی که عیب تو را حفظ نماید و باز نگوید، غیب تو را نیز حفظ نخواهد کرد، و آن را برای دیگران باز خواهد گفت. و نشانه این دوستان ناراست و بی‌صدق آنست که عیب دیگران را پیش روی انسان باز می‌گویند، و همین نشان آنست که بی‌تردید عیب انسان را نیز پیش روی دیگران خواهند گفت.

هر آنکه بزد نام مردم به عار

تو چشم نکوگویی از وی مدار

که اندر قفای تو گوید همان

که پیش تو گفت از پس مردمان «4»

(1) غرر الحکم ودرر الکلم 2، 565/179.

(2) غرر الحکم و درر الکلم 2، 614/182.

(3) غرر الحکم و درر الکلم 2، 260/277.

(4) سعدی.

نسیم رحمت، ص: 315

اخلاق خداوند

بنابراین، راه موسی شدن یا به دیگر سخن راه همه کاره شدن همانا تطبیق و مطابقت دادن منش و رفتار خود با خداوند است یعنی درست به مانند مردم قالی باف که چشمی به نقشه دارند و چشمی به بافته خویش، و نمی بافند جز بر اساس نقشه‌ای که در پیش رو دارند، انسان نیز باید چشم به رفتار و اخلاق خداوند داشته و تار و پود صفات خود را بر اساس آن سازد.

و همین حقیقت نیز در روایات یاد شده است:

«تَخَلَّفُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ»

خویش را به اخلاق خداوند بیارایید.

همچنانکه پیامبر با عظمت اسلام اینگونه بود.

لذا از آنجا که خداوند خود رحیم است پیامبر نیز چنین بود.

«حَرِصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» «1»

و یا همچنانکه خداوند خود رحمت واسعه دارد:

«وَسِعَتْ رَحْمَةُ كُلِّ شَيْءٍ»

پیامبر نیز از رحمتی به وسعت تمام هستی برخوردار است.

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» «2»

جزای اعمال

وقتی که اخلاق انسان با اخلاق خداوند همسان و همانند باشد، در دنیا دستمایه چنان توانی می شود که موسی و ابراهیم و عیسی و علی از آن برخوردار بوده اند، و در آخرت نیز به شراب طهور، و جنات عدن، و رضوان حق بدل خواهد شد.

و این حقیقتی است که خداوند در فراوانی از آیات خود بر آن انگشت نهاده

(1) توبه / 128.

(2) انبیاء / 107.

نسیم رحمت، ص: 316

و یادآور شده است که بهشت و آنچه در آنست محصول صفات و اخلاق نیکوی شما بوده، و در حقیقت جزای کردار و رفتار شماست.

«جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «1»

اساساً، هر کجا سخن از بهشت و پاداش اخروی است سخن از انسان و جزای اعمال اوست.

(1) سجده / 17.

نسیم رحمت، ص: 318

اشارت

امر هدایت، عظیم و بزرگ است، و آن را جز از بزرگان دین خواستن، مایه گم شدن و گمراهی است.

و بزرگان همانا انبیاء و امامان گرامند، و جز ایشان هر که باشد و هر چه باشد، کوچک و حقیر و ناتوان است.

نسیم رحمت، ص: 319

دعاء

روزی که «سَنَجَر» از بخت و اقبال دور شده و از تخت شاهی فرود آمده و برای همیشه حکومت و حکمرانی را از کف داده بود، کسی از او پرسید: با آنهمه جاه و جلال، و حشمت و شکوه، و سپاه و قشون، و نیز توان و اقتدار، چرا همه چیز از دست شد، و به خزان نشسته، و همه خزانهای ثروت و مکنّت و قدرت را از دست دادی؟!!

سنجر که یکپارچه حسرت و اندوه بود گفت: در کار خود دو خطا کردم؛ خطای نخست من این بود که کارهای بزرگ را به دست انسانهای کوچک سپردم.

از این رو، کارها، همه، ضایع شد و هیچکدام به سامان نرسید، و از سویی کارهای کوچک را به انسانهای بزرگ سپردم، آنها نیز از انجام آن سلسله کارها عار داشته و سرپاز زدند. و در نتیجه هیچ کاری، نه کوچک و نه بزرگ، صورت نگرفت. و افزود: من اگر کارهای کوچک را به انسانهای کوچک، و کارهای بزرگ را به انسانهای بزرگ حواله و ارجاع می‌دادم، هرگز کارم به اینجا نمی‌کشید.

نسیم رحمت، ص: 320

حقیقت مسلم

و البته، این يك حقیقتی مسلم و اصلی مورد اهتمام است، و نه تنها در امورات دنیایی، و سیاسی، و حکومت داری باید لحاظ داشت، بلکه در وادی معنوی و اخروی نیز باید نسبت به آن پایبند بود.

بلکه در امورات معنوی اگر انسان کارهای بزرگ را از انسانهای بزرگ نخواهد، بس خجالت که از این حاصل ایام بَرَد.

از این رو خداوند جهت هدایت خلق، انبیاء و امامان را گسیل داشت.

زیرا که هدایت امری عظیم و بزرگ است، و آن را از انسانهایی جز انبیاء و امامان خواستن، همچون خواستن کارهای بزرگ از مردم کوچک است، که نتیجه‌ای جز سقوط و انحطاط در پی ندارد.

انسان‌ها، هر چند بزرگ باشند در خصوص امورات دینی همچون: هدایت و راهیابی و دستگیری، بسیار خرد و کوچک و ناچیز می‌نمایند. از این رو می‌بینید که گاه در کنار سخن‌های صواب ایشان لغزش‌هایی نیز به چشم می‌آید. که البته، از لغزش‌های ایشان تنها کسانی التفات می‌یابند که با چشم مسلح نظاره‌گر باشند، و تنها چیزی که چشم انسان را مسلح می‌کند کتاب خدا قرآن مجید است.

اساساً، بدون این کتاب آسمانی، لغزش‌های ظریف و حساس هرگز به چشم نمی‌آید، آنهم لغزش‌هایی که گاه یکی از آنها کافی است برای همیشه انسان را هر چند برجسته و شایسته و مستعد باشد زمینگیر سازد. همچنانکه ویروسی ریز و نادیدنی گاه جثه‌ای قوی و نیرومند را به بستر ناتوانی می‌افکند. ژ

خطای آشکار

به عنوان نمونه کسی که چشم خویش را با آیات کتاب خدا مسلح نساخته است، وقتی که از کنار این بیت جناب مولانا عبور می‌کند، که:

که دهانشان بسته باشد از دعا¹»

قوم دیگر می‌شناسم ز اولیا

شاید به وجد آمده، و آن را نیز تحسین کند، حال آنکه همین بیت و همین سخن برای کسی که چشم حقیقت‌بین داشته، و همه چیز را از منظر کتاب خدا نظاره می‌کند بسیار ناروا و ناصواب خواهد بود.

چنین کسی بی‌آنکه در کمند مهابت و شکوه مولانا اسیر و گرفتار آید جسورانه می‌پرسد: این اولیاء کیستند؟ و هر که باشند و هر چه باشند آیا از انبیاء و امامان بالاترند؟ حال آنکه آنچه از دعا و نیاز خواهی داشته و داریم از همین بزرگان است، و از طریق ایشان به ما رسیده است.

و می‌پرسد: این اولیاء کیستند؟ آیا تاکنون رکعتی از نماز را اقامه نکرده‌اند، و در آن هدایت به صراط مستقیم را از خداوند نخواسته‌اند؟ و آیا هدایت خواهی به صراط مستقیم دعا نیست؟

و می‌پرسد: این اولیاء کیستند؟ و از چه رو دم فرو بسته، و لب به دعا نمی‌گشایند؟ آیا جز این است که می‌خواهند از این رهگذر تسلیم و رضایت خویش را نسبت به آنچه خداوند تقدیر و تدبیر کرده است نشان داده باشند، همچنانکه جناب مولانا خود اشارتی به این معنا کرده است:

از رضا که هست رام آن کرام

جستن دفع قضاشان شد حرام»2

پس چرا لابه کند او یا دعا

که بگردان ای خداوند این قضا»3

ولی از جناب مولانا باید پرسید که از این حضرات اولیاء جویا شود، که

(1) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت 1882.

(2) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت 1881.

(3) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت 1916.

نسیم رحمت، ص: 322

چگونه تسلیم خداوند هستند، امام تسلیم کلام او نیستند، مگر نه آنکه او خود فرمود:

«ادْعُونِي»

«دست به دعا بردارید.

مگر نه آنکه او در جائی جای کتاب خود از ما خواست که از وی بخواهیم.

ترغیب به دعاء

البته، از انصاف نمی توان گذشت، که جناب مولانا خود در مواضعی از مثنوی شریف به امر دعا و خواهش و خواستن از خدای بزرگ را تشویق و ترغیب نموده است:

جز تو پیش کی بر آرد بنده دست

هم دعا و هم اجابت از تو است

هم ز اول تو دهی میل دعا	تو دهی آخر دعاها را جزا
اول و آخر تویی ما در میان	هیچ هیچی که نیاید در بیان»1«
هین بجو که رکن دولت جستن است	هر گشادی در دل اندر بستن است
از همه کار جهان پرداخته	کو و کو می گو به جان چون فاخته
نیک بنگر اندر این ای محتجب	که دعا را بست حق بر استجب»2«

(1) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت 3399 تا 3401.

(2) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت 2302 تا 2304.

نسیم رحمت، ص: 323

زلف اولیاء

البته، برای ما هیچ تفاوت نمی کند که جناب مولانا و یا هر کس دیگری، چه در باب دعا و یا هر موضوع دیگری، سخن بگویند و یا نگویند، و یا تایید کرده و یا مردود شمارند، زیرا دین و آئین ما گره خورده به زلف اولیایی است که خداوند خود هر يك از ایشان را به عنوان ولی و دوستدار خود یاد کرده است، و خواسته است که جز از ایشان پیروی و تأسی ننماییم.

و در اینجا خوشتر آنست که سخنان دست کم یکی از آن بزرگواران در باب دعا بشنویم:

علی علیه السلام فرمود: دست به دعا داشته و حاجت و نیازمندی های خود را تنها و تنها از خداوند بخواهید.

«لَا تَسْأَلْ غَيْرَ اللَّهِ فَإِنَّهُ إِنْ أَعْطَاكَ اغْنَاكَ» «1»

از غیر خدا حاجت نخواه زیرا اگر او به تو اعطاء کند بی نیاز خواهد نمود.

و فرمود: در نزد خداوند هیچ چیز خوشتر و محبوبتر از آن نیست که از وی چیزی بخواهند.

«مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ» «2»

چیزی نزد خداوند محبوبتر از آن نیست که از او سؤال و خواسته شود.

و فرمود: آنکه نسبت به خداوند آگاهتر و آشناتر است، بیشترین خواست را از او داشته، و از همه نیز بیشتر می خواهد.

«اعْلَمُ النَّاسُ بِاللَّهِ أَكْثَرُهُمْ لَهُ مَسْأَلَةٌ» «3»

داناترین مردم به خداوند کسی است که بیشتر از او درخواست کند.

و فرمود: در همه وقت دست به دعا داشته و از او بخواهید، زیرا خواستن از

(1) ابن ابی الحدید 20، 309.

(2) غرر الحکم و درر الکلم 2، 152 / 267.

(3) غرر الحکم ودرر الکلم 1، 434 / 203.

نسیم رحمت، ص: 324

خداوند وقف بیماران و گرفتاران نبوده، و نه منحصر به وقت بیماری و گرفتاری و ابتلا خواهد بود. از این رو نمی توان گفت: آنکه در چنگ بلا گرفتار آمده است به دعا و خواستن نیازمندتر است.

«مَا مِنْ أَحَدٍ ابْتُلِيَ وَإِنْ عَظُمَتْ بَلْوَاهُ

بِأَحَقِّ بِالْدُّعَاءِ مِنَ الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءَ» «1»

و انسان، چه سالم و چه گرفتار، در هر حال که دعا می کند و از او چیزی می خواهد باید از سر صفا و اخلاص باشد، از همه چیز و از همگان قطع امید نموده و تنها دل به کرم او داشته باشد.

پاك ساز از غير دل وز خود تهي شو چون جُباب «2»

«وَاخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ» «3»

هنگام درخواست، خالصانه، دعا کن.

دل ز آنچه بجز حق است، باید برداشت

امید ز هر چه هست باید برداشت

رمزی، که ز جمله دست باید «4» برداشت

در وقت دعاست دست برداشتنت

و البته، برای اخلاص فوائد و منافع فراوان است از جمله اینکه اجابت را تسریع می نماید.

برو جان بابا در اخلاص پیچ «5»

«عَلَيْكَ بِاخْلَاصِ الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ اخْلُقُ بِالْإِجَابَةِ» «6»

(1) مستدرک نهج البلاغه، 169.

(2) وحشی بافقی.

(3) نهج البلاغه، نامه 31.

(4) واعظ قزوینی.

(5) سعدی.

(6) غرر الحکم ودرر الکلم 2، 11/18.

نسیم رحمت، ص: 325

بر تو باد به اخلاص در دعا، زیرا دعای خالص سزاوارتر به اجابت است.

و هیچ ناگفته نماند که در اجابت دعا و خواست‌های انسان جز اخلاص، پاکی و طهارت و پرهیز از معاصی و گناهان نیز شرط مسلم است.

هر که را دل پاک شد از اعتلال آن، دعایش می‌رود تا ذوالجلال «1»

وگرنه اگر پای در خط خطا و کج باشد، به هنگام شام و سحر دست به دعا داشتن هیچ فایده‌ای ندارد.

پای تو همواره به راه کج است دست تو هر شام و سحر بر دعاست

چشم تو بر دفتر تحقیق، لیک گوش تو بر بیهوده و ناسزا است «2»

و هیچ، از یاد نبریم که بر اساس حکمت و مصلحت گاه در اجابت دعا تاخیر می‌شود، و این نباید مایه نومیدی و یأس باشد.

«لَا يُقْنِطَنَّكَ أَنْ ابْطَأَتْ عَلَيْكَ الْأَجَابَةُ» «3»

اگر دعایت دیر به اجابت رسید نومید مباش.

«زَمَّا اخْرَجْتَ عَنْكَ الْأَجَابَةَ لِيَكُونَ أَطْوَلُ لِلْمَسْأَلَةِ وَأَجَزُّ لِلْعَطِيَّةِ» «4»

ای بسا اجابت سؤال و خواست و دعای انسان به تاخیر افتد تا زمانی بستر صرف دعا و مناجات با حق کند، و پاداش و عطیه‌ای عالی‌تر و والاتر به ارمغان گیرد. از این گذشته خداوند حالت حاجت و نیاز خواهی بندگان خویش را بسیار خوش دارد.

(1) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت 2305.

(2) پروین اعتصامی.

(3) دستور معالم الحکمه 75.

(4) عیون الاخبار 27 / 2.

نسیم رحمت، ص: 326

ای بسا مخلص که نالد در دعا	تا رود دود خلوصش بر سما
تا رود بالای این سقف برین	بوی جُحْمَر از این المذنبین
پس ملایک با خدا نالند زار	کای مجیب هر دعا وئی مستجار
بنده مومن تضرع می کند	او نمی داند به جز تو مستند
تو عطا بیگانگان را می دهی	از تو دارد آرزو هر مشتهی
حق بفرماید نه از خواری اوست	عین تاخیر عطا یاری اوست
حاجت آوردش ز غفلت سوی من	آن کشیدش موکشان در کوی من
گر برآرم حاجتش او وا رود	هم در آن بازیچه مستغرق شود

گرچه می نالد به جان یا مستحار	دل شکسته سینه خسته گو بزار
هم بدین فن دار دارش می کند	وز ره پنهان شکارش می کند
خوش همی آید مرا آواز او	و آن خدایا گفتن و آن راز او
بی مرادی مومنان از نیک و بد	تو یقین می دان که بھر این بود «1»

ولی گاه انسان از سر نادانی و جهل و عاقبت نااندیشی از خداوند مسئلت و حاجتی دارد که هیچ به مصلحت نیست، از این رو خداوند آن را به هدف اجابت نمی رساند، اما به حرمت دعایی که داشته است او را به گونه ای دیگر نوازش می کند، و موهبتی به او خواهد نمود که صلاح و مصلحت وی می باشد.

رُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَمْ تُعْطَهُ وَاعْطَيْتَ خَيْرًا مِنْهُ «2»

چه بسا چیزی از خدا خواستی که به تو داده نشد و بهتر از آن به تو عطا گردید.

دزدکی از مارگیری مار برد	زاهلی، آن را غنیمت می شمرد
وارهید آن مارگیر از زخم مار	مار گشت آن دزد او را زار زار
مارگیرش دید پس بشناختش	گفت از جان مار من پرداختش
در دعا می خواستی جانم از او	کش بیایم مار بستانم ازو

شکر حق را کان دعا مردود شد	من زیان پنداشتم و آن سود شد
بس دعاها کان زیانست و هلاک	وز کرم می نشنود یزدان پاک «3»

اساساً، بنابر آنچه در خبر آمده است برای چنین کسانی که از خواست خود

(1) مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت 4217 تا 4237.

(2) غرر الحکم ودرر الکلم 1، 378/104.

(3) مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت 135 تا 140.

نسیم رحمت، ص: 328

محروم می شوند یکی از این سه موهبت ارزانی می شود:

«ذَنْبٌ يُعْفَرُ أَوْ خَيْرٌ يُعْجَلُ أَوْ شَرٌّ يُؤَجَّلُ» «1»

یا گناهش بخشیده می شود، و یا به زودی خیری به او رسیده، و یا شری از او دفع خواهد شد، که دفع شر و بلا یکی از آثار مسلم و محتوم دعاست. از این رو فرمود:

«بِالدُّعَاءِ تُصْرَفُ الْبَلَاءُ» «2»

با دعا، بلاها برگردانده می شوند.

«بِالدُّعَاءِ يَسْتَدْفَعُ الْبَلَاءُ» «3»

با دعا بلا دفع می گردد.

«وَادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالدُّعَاءِ» «4»

امواج بلا و محنت و مصیبت ها را با دعا دفع و از خود دور سازید.

زان که خواص دعا دفع بلا کردن است «5»

من به دعا کرده ام مدعیان را هلاک

بنابراین، هیچ دعایی بی پاسخ نمی ماند، به ویژه آنکه اگر با نام الله و رحمن و رحیم آغاز شود.

«لَا يُرَدُّ دُعَاءُ أَوَّلِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

دعایی که با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز شود مردود نخواهد شد.

حسنه

حال، که چنین است دعاء را از همین اکنون آغاز کنیم.

و چه دعایی بهتر از آنچه خداوند در کتاب خود آورده است.

(1) ابن ابی الحدید 20، 276.

(2) مستدرک نهج البلاغه، 186.

(3) غرر الحکم ودرر الکلم 1، 26 / 293.

(4) نهج البلاغه، حکمت 146.

(5) فروغی بسطامی.

نسیم رحمت، ص: 329

زیرا او عالم است و ما نادان، و او می داند که حاجت ما به چیست، ولی ما نمی دانیم.

از دعاهایی که به صلاح و سود ماست، و در کتاب خداوند آمده است، یکی این است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»

خدایا! در دنیا آنچه در پیش تو خیر و نیکو و حسنه به شمار می آید بر ما ارزانی فرما.

امام صادق علیه السلام فرمود: «حَسَنَه» در دنیا دو چیز است:

یکی گشایش در زندگی مادی، تا مبدا نسبت به مردم بددل و بخیل حاجتمند شویم، و یا در پیش روی زن و فرزند خجل شده و شرمگین باشیم.

و دیگری آنکه اخلاق ما نیکو باشد، یعنی شیرین، باصفا و با محبت باشیم، و در سینه ما بخل، کینه، بد دلی، دشمنی نباشد.

«وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ»

و در آخرت نیز آنچه خیر است بر ما فرو فرست.

و حسنه در آخرت دو چیز است، یکی رضوان حق و دیگری بهشت.

نسیم رحمت، ص: 331

اشارت

ارزش آدمی به دانش و دانایی است.

انسان منهای شناخت و معرفت از همه سو زیان می بیند، حتی از کتاب خداوند که تنها جهت هدایت فرود آمده است.

حکایت

1. حکایت: صفوان که پیوسته احوال آخرت را در پیش رو داشت.

نسیم رحمت، ص: 333

هیچ چیز به قدر دانش، دانایی و معرفت برای آدمی سودمند و سودآور نیست، و نه چیزی به اندازه آن مایه اعتبار و بزرگی می شود.

علم است که بنیاد افتخار است	فضل است که سرمایه بزرگی است
علم است باری که بی خزان است «1»	فضل است چراغی که دلفروز است

باری؛ چه در میان زنان و چه در میان مردان، هر کسی به جایی رسید و یا جایگاه و منزلتی معتبر یافت جز در پرتو گوهر دانش نبوده و نیست.

چه زن چه مرد، کسی شد بزرگ و کامروا	که داشت میوه‌ای از باغ علم در دامن
کسی است زند که از فضل جامه‌ای پوشد	نه آنکه هیچ نیززد اگر شود عریان
چه خُله‌ای است گرانتر ز حلیت دانش	چه دیبه‌ای است نکوتر ز دیبه عرفان
چو آب و رنگ فضیلت به چهره نیست چه سود	ز رنگ جامه زر بفت و زیور رخشان «1»

اساساً، آنچه در دید دین و دیدگاه پیشوایان آسمانی به شرف و شرافت یاد شده است، همانا علم و آگاهی است.

مرد باید که دانش آموزد	تا ز هر کس شریف‌تر باشد «2»
------------------------	-----------------------------

مولانا علی علیه السلام فرمود:

«لَا شَرَفَ كَالْعِلْمِ»

شرافتی چون دانش نیست.

خاتم ملک سلیمان است علم جمله عالم صورت و جان است علم «3»

و از شرافت علم همین بس که اگر به نادانان و آنان که آن را نیکو نمی‌دانند، نسبت داده شود، شادمان شده و بر آن فخر می‌کنند:

«كفى بِالْعِلْمِ شَرَفًا إِنَّهُ يَدْعِيهِ مَنْ لَا يُحْسِنُهُ وَيَفْرَحُ بِهِ إِذَا نُسِبَ إِلَيْهِ» «4»

محروم

بنابراین، کسی که علم و آگاهی ندارد از شرافت و ارزش نیز دور و محروم

(1) پروین اعتصامی.

(2) هارون جوینی.

(3) شمس تبریز.

(4) دستور معالم الحكم / 24.

نسیم رحمت، ص: 335

است، و بلکه از همه ارزش‌ها تهی و عاری است:

«كَيْتَ شِعْرِي أَيُّ شَيْءٍ أَدْرَكَ مِنْ مَاتَهُ الْعِلْمُ! بَلْ أَيُّ شَيْءٍ مَاتَ مَنْ أَدْرَكَ الْعِلْمُ» «1»

ای کاش می‌دانستم کسی که گوهر دانش از وی فوت شده چه چیزی به دست آورده است! و یا می‌دانستم کسی که صاحب دانش است و آن را به چنگ آورده است چه چیزی را از دست داده است!

نشانه تکریم خداوند

و البته این شرافت و فضیلت را خداوند نصیب همگان نمی کند:

«اِذَا ارْزَلَ اللَّهُ عَبْدًا حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمُ» «2»

هرگاه بنده‌ای در پیش خداوند «بر اثر معاصی» پست و بی‌مقدار باشد راه تحصیل و دانش و آگاهی را بر او بر می‌بندد.

و از اینجا پیداست که اگر کسی به زیور دانش آراسته شد، نشان آن است که خداوند وی را مکرم داشته، و طبیعتاً مورد اعتناء و اهتمام اوست، از این رو در خبر آمده است که: هرگز کسی را که از موهبت دانش بهره‌ور است به چشم حقارت و کوچکی ننگرید؛

«لَا تَحْقِرَنَّ عَبْدًا آتَاهُ اللَّهُ عِلْمًا، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَحْقِرْهُ حِينَ آتَاهُ إِيَّاهُ» «3»

باتلاق نادانی

و اگر این گونه روایات و هر چه از این دست هست ما را به سوی فضل و دانش اندوزی ترغیب و بلکه وادار می‌کنند، از آنروست که بدون آن هیچ بوده و در باتلاق جهل و نادانی فرو می‌شویم.

(1) ابن ابی الحدید 289 / 20.

(2) نهج البلاغه، حکمت 288.

(3) کنز الفوائد 1 / 319.

نسیم رحمت، ص: 336

آدم بی‌معرفت «لا شیء» نه «شیء» «1» »

معرفت جان است و انسان جسم وی

گمراهی

اگر پای جهل در میان باشد و از نور معرفت بی نصیب باشیم هرگز سود و سیادت نخواهیم یافت، و از همه سو و از همه جا بر ما زیان می بارد، و حتی چیزهایی که نافع و سودمند است به ضرر و زیان ما منتهی می شود، از همین رو، قرآن که کانون نور و هدایت است برای بسیاری ظلمت و ضلالت و گمراهی را در پی دارد:

«يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا» «2»

زآنکه از قرآن بسی گمراه شدند

درست همانند آب که خود مایه حیات و زندگی است، اما برای فرعون مایه هلاک و فناء و نابودی شد.

غرور به رحمت حق

به عنوان نمونه انسان بی معرفت و نادان وقتی که انبوه آیات قرآنی را در باب رحمت حق می بیند به جای آنکه مایه شتاب و تلاش او باشد، در همانجا قفل کرده و می ایستد، و از آن پس تن به هر خلاف می دهد، تنها به این دلیل که خداوند رحمن است و رحیم، و رحمتش پایدار، و جاودانه، و نیز شامل همگان می باشد.

و این در حالی است که خود خداوند در کتاب کریم، پیشاپیش، هشدار داده است. که رحمت وی مایه غرور شما نباشد، و نه جوازی برای هر خطا و خلاف.

از این رو، کسی که رحمت خداوند را دستاویز خود قرار داده، و بر این اساس از انجام اوامر الهی دور، و به انواع معاصی آلوده شود، مرتکب معصیت کبیره است.

(1) شمس تبریز.

(2) بقره/ 26.

معصیت کبیره گناهی است در قرآن کریم پیرامون آن، به صراحت، وعده عذاب داده می شود.

از این رو، در یکی از آیات این کتاب کریم بر مردمی که از رحمت خداوند برداشت ناصواب نموده، و به کرم و رحمت وی غرور یافته، و از همین رو دامن خود را به بسیاری از معاصی آلودند، نخب می زند.

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» «1»

معنای کرم

اساساً، اگر کسی معنای کرم و کریم را فهم کند غرور نیافته و هرگز از این رهگذر خود را به آلودگی ها نمی آلود، زیرا کریم به معنای کسی است که صاحب سفره گشاده است.

و خداوند کریم نیز برای انسان ها دو سفره را گشوده است: یکی سفره دنیا که کوتاه و مقطعی است، و دیگری سفره آخرت که بی پایان و بی زوال و جاودانه است.

سفره دنیا

اما سفره دنیا همگانی است و از آن همگان است، و چه دوست و چه دشمن، و چه مومنان و چه کافرین از آن بهره می برند.

ادیم زمین سفره عام اوست
بر این خوانِ یغما چه دشمن چه دوست «2»

اما سفره آخرت تنها و تنها از آن دوستان خداوند است.

و دوستان خداوند کسانی هستند که وی از ایشان خشنودی و رضایت تام و تمام دارد.

و او، آنچنانکه در کتاب خود آورده است، از کسانی راضی و خشنود است

(2) سعدی.

نسیم رحمت، ص: 338

که برخوردار از ایمان و اعمال صالح باشند.

ارزش انسان

بی تردید، بها و ارزش انسان به میزان ایمان و باور اوست که البته همان رهاوردی همچون اعمال صالحه را در پی دارد.

«الْمَرْءُ بِإِيمَانِهِ» «1»

و امان و نجات و رهایی نیز در گرو ایمان است.

«النَّجَاهُ مَعَ الْإِيمَانِ» «2»

و نه چیزی به قدر و اندازه آن راه رهایی را در پیش پای انسان خواهد گشود.

«لَا وَسِيلَةَ الْنَجْحِ مِنَ الْإِيمَانِ» «3»

بنابراین، کسی که از آن بی بهره است در حقیقت راه نجات را از کف داده است.

«لَا نِجَاةَ لِمَنْ لَا إِيْمَانَ لَهُ» «4»

آگاهی خداوند

آنچه مسلم است ایمان به معنای گرایش و گروید و باورمندی است، اما اینکه باور و اعتقاد باید به چه چیزی متعلق و مربوط باشد از کتاب خدا می شنویم:

بنابر آنچه در قرآن کریم آمده است، باید به چند چیز تصدیق و باور داشت که نخستین آنها ایمان به خداوند و نیز صفات وی می باشد.

و از صفات خداوند، یکی شهید است.

و شهید یعنی کسی که بر همه چیز شاهد و آگاه و گواه می باشد.

(1) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 1/ 62.

(2) نجات و رستگاری قرین و همراه ایمان است. غرر الحکم و درر الکلم 1/ 224.

(3) هیچ وسیله ای برای نجات و رستگاری سودمندتر از ایمان نیست. غرر الحکم و درر الکلم، 1/ 384.

(4) برای کسی که ایمان ندارد نجات و رهایی نیست. غرر الحکم و درر الکلم، 6/ 402.

نسیم رحمت، ص: 339

«إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»

هر جا روند جز سر کوی نگار نیست
هر جا نهند یار همانجا بود نگار»1

اساساً، جایی نیست که تحت نگاه و نظارت او نباشد.

هممه جا خانه یار است که یارم همه جاست «2»

علیم

بر همین اساس از دیگر صفات وی علیم است.

و علیم یعنی داناست، از همه چیز، از همه کس، از همه جا.

«أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» «3»

راز پوشید گرچه هست بسی
بر تو پوشیده نیست راز کسی «4»

پس، نه در ظاهر و نه در باطن چیزی نیست که از چشم او دور و پوشیده باشد.

«يَعْلَمُ الْغُيُوبَ وَمَا يُخْفَى» «5»

سوز دل من سزاش می دانی تو

درد دل من دواش می دانی تو

پنهان چه کنم که فاش می دانی تو «6»

من غرق گنه پرده عصیان در پیش

(1) امام خمینی رحمه الله.

(2) امام خمینی رحمه الله.

(3) بقره / 231.

(4) نظامی.

(5) اعلی / 7.

(6) ابو سعید ابو الخیر.

نسیم رحمت، ص: 340

راز آلودن خویش

بنابراین، کسی از گوهر ایمان برخوردار است که نخست خداوند را شهید و علیم، و آگاه و دانا بر همه چیز بداند. و کسی که اینگونه باشد، و اینگونه بیندیشد دست به هر کار ناروا و ناصواب نمی زند، و نه دست را به هر آلودگی می آلود. «1» و تو گوئی، آدمی از رهگذر ایمان به گوهری گرانمایه همچون «حیاء» دست می یابد.

«الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ» «2»

پس، هیچ ممکن نیست که حیاء باشد و ایمان نه، و یا ایمان باشد و حیاء نه.

«الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ قَرْنَا جَمِيعاً فَإِذَا رُفِعَ أَحَدُهُمَا رُفِعَ الْآخَرُ» «3»

حیاء و ایمان قرین یکدیگرند اگر یکی از میان برخاست دیگری هم می‌رود.

و می‌توان دریافت: اگر پای حیاء در میان باشد از معصیت و گناه خبری نیست، و وقتی که بساط گناه جمع و پیچیده شود آنچه هست و می‌ماند طاعت و بندگی خداوند است، و به دیگر سخن دین است که رخ نمایی خواهد نمود؛

«الْحَيَاءُ هُوَ الدِّينُ كُلُّهُ» «4»

و دین که رهاورد حیاء می‌باشد در يك سخن؛ چیزی است که سراسر خیر و رحمت و برکت را برای انسان با خود به همراه دارد؛

«الْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلُّهُ» «5»

جهان آخرت

و دیگر از مواردی که بنابر آیات کتاب خدا می‌بایست نسبت به آن نیز معتقد و باورمند بود جهان آخرت است.

(1) در خبر آمده است: «إِذَا لَمْ تَسْتَحْيَ فَأَصْنَعْ مَا شِئْتَ» وقتی حیا نداری هر کار سمی خواهی بکن، و این گواه آنست که وقتی حیا در میان نباشد آدمی خود را به هر چیز آلوده می‌سازد.

(2) نَحْيُ الْفَصَاحَةِ.

(3) نَحْيُ الْفَصَاحَةِ.

(4) نَحْيُ الْفَصَاحَةِ.

(5) نَحْيُ الْفَصَاحَةِ.

نسیم رحمت، ص: 341

این سرایی است که البته خلل خواهد یافت خنك آن قوم که در بند سرای دگرند»1

و نشان ایمان و یقین به آخرت آنست که انسان نسبت به دنیا دلبستگی نداشته و از آن روی گردان باشد.

«مَنْ اِيْتَقَنَ بِالْآخِرَةِ اَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا» «2»

از این رو، هیچگاه حریصانه نسبت به هیچ چیز دنیا نظر ندارد، و نه با وَّلَع و طمع چیزی از آن را تعقیب کرده و خواهان می شود.

«مَنْ اِيْتَقَنَ بِالْآخِرَةِ لَمْ يَحْرِصْ عَلَى الدُّنْيَا» «3»

کسی که یقین به روز جزا دارد بر دنیا حرص نمی ورزد.

و در حقیقت حرص ایشان تمامی مصروف آخرت است، و نسبت به همه چیز آن طامع و حریص خواهد بود، و البته به آنها نیز دست خواهد یافت.

«مَنْ حَرَصَ عَلَى الْآخِرَةِ مَلَكَ» «4»

کسی که برای رسیدن به آخرت حرص ورزد مالک آن گشته و بدان می رسد.

گره ها گشوده می شوند

البته حرص نسبت به آخرت، و نیز رو گردانی نسبت به دنیا، موجب آن نمی شود که دنیا نیز نسبت به انسان پشت کرده و روی گردان شود، بلکه دنیا خود، زبونه، به دنبال چنین کسی راه افتاد، و از این رو گره های مادی و دنیای وی نیز به آسانی تمام خواهد گشوده.

«عَلَيْكَ بِالْآخِرَةِ تَأْتِيكَ الدُّنْيَا صَاعِرَةً» «5»

(1) سعدی.

(2) کسی که یقین به آخرت دارد از دنیا روی بگرداند. غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، 5/ 291.

(3) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی 5/ 260.

(4) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی 5/ 294.

(5) بر تو باد به آخرت و عمل برای آن زیرا دنیا زبوانه نزد تو خواهد آمد. غرر الحکم و درر الکلم، آمدی 4/ 284.

نسیم رحمت، ص: 342

توشه

اما اقبال دنیا هیچ موجب آن نمی شود که مومنان از کار آخرت درمانده و یا دور بمانند، بلکه پیوسته می کوشند و راه آن جهانی را هموار، و توشه آن را نیز فراهم می سازند.

«مَنْ اِثْقَنَ بِالْمَعَادِ اشْتَكَّرَ مِنَ الزَّادِ» «1»

بشکن شبّه شهوت و غواص دُرّ باش

ای مردِ سدر در طلب زاد سفر باش

بپذیر و تو خود بوذر و سلمان دگر باش

از عشرت سلمان چه خوری حسرت و راهش

تو طیر ابابیل ورا زخم حَجَر باش

در مکه دین ابرهه نفس، عَلم زد

او رفت سوی عید تو در کار تَبَر باش «2»

غمرود هوی خانه باطن ز بُت آکند

انگیزه مومنان

اساساً، مومنان در دنیا هیچ انگیزه و غرضی جز توشه‌یابی و اصلاح امورات آخرت خود را ندارند.

«غَرَضُ الْمُؤْمِنِ اصْلَاحُ الْمَعَادِ» «3»

هدف مومن اصلاح معاد و روز واپسین است.

از این رو پیوسته از ذکر و یاد آن غافل نبوده و نیست.

و بر اساس آنچه در خبر آمده است این یادآوری برای انسان مومن مایه

(1) کسی که یقین به معاد دارد توشه بسیار بگیرد. غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 5/ 281.

(2) سنائی غزنوی.

(3) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 4/ 387.

نسیم رحمت، ص: 343

درمان و شفاء و سلامت است.

«ذِكْرُ الْآخِرَةِ دَوَاءٌ وَشِفَاءٌ» «1»

یاد آخرت دارو و درمان است.

از همین رو، به میزانی که انسان یادآور آخرت باشد، از بیماری گناهان در امان بوده، و کمتر ابتلاء می‌یابد.

«مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْآخِرَةِ قُلْتُ مَعْصِيَتُهُ» «2»

کسی که زیاد به یاد آخرت باشد نافرمانی و گناهش اندک شود.

و طبیعی است، کسی که در همه احوال به یاد آخرت باشد، در همه احوال نیز از معصیت مصون و در امان خواهد بود.

قیامت را اینگونه ببینید

اعمال حج صفوان بن یحیی تمام شده بود، و قصد عزیمت به دیار خود، شهر کوفه را، داشت.

صفوان از اصحاب با صفای حضرت رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام است.

در خصوص وی نوشته‌اند که کسی به پاکی و طهارت او در میان مردم همروژگار خود نمی‌رسیده است.

در همین میان کسی به محضر او رسید و گفت: من نیز از اهالی کوفه می‌باشم، اما اسباب بازگشت فراهم نیست از همین رو تاخیر خواهم داشت، خواستم زحمت کشیده و این کیسه پول را با خود برده و به دست خانواده‌ام برسانید.

صفوان فرمود: پول را پیش خود نگاه دار، چند دقیقه‌ای دیگر باز می‌گردم.

و رفت. و پس از دقیقه‌ای چند بازگشت، و فرمود: حال، برای بردن کیسه پول

(1) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 4/ 30.

(2) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، 5/ 365.

نسیم رحمت، ص: 344

آماده‌ام. صاحب پول با شگفتی پرسید: مگر پیش از این آماده نبودید؟ گفت: این مرکب از آن من نیست و آن را از کسی کرایه نموده‌ام، و کسی که این مرکب از آن اوست اکنون در میان حجاج است، از این رو رفتم و او را یافتم و از او اجازه خواستم که پول شما را هر چند وزنی ناچیز دارد، با خود ببرم، و اگر راضی نیست بابت آن نیز کرایه‌ای پرداخت کنم. زیرا پیش از این، مرکب را جهت خود و بار خود اجاره نموده بودم، و اگر این اجازه را نمی‌گرفتم در قیامت مایه دردسر بود، و به زحمت می‌افتادم.

چقدر خوب است که انسان در دنیا، قیامت و آخرت را اینگونه ببیند.

ولی ما مردم هرگز قیامت را اینگونه نمی‌بینیم، و این، از رفتار اقتصادی و اخلاقی ما به خوبی پیداست.

فرشتگان

دیگر از موارد ایمان، ایمان و یقین به وجود فرشتگان خداست.

ایمان به فرشتگان نیز مایه امان از آلودگی و ناپاکی است.

باری، کسی که باور داشته باشد که فرشتگان مثلاً در کنار انسا نشسته و بر سخن وی نظارت می کنند، و چه خوب و چه بد، و چه زشت و چه زیبا، هر چه باشد آن را در کتاب خود ثبت و درج می کنند، آیا هر سخنی خواهد گفت؟ و یا آیا کسی از ناحیه زبان و سخن کسی آسیب خواهد دید؟

در خبر آمده است: بیشتر گناهان فرزند آدم از زبان اوست.

«اَكْثَرُ خَطَايَا ابْنِ آدَمَ فِي لِسَانِهِ» «1»

از این رو، نیکوترین اعمال آدمی همانا حفظ زبان خویش است.

«أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ حِفْظُ اللِّسَانِ» «2»

و تاکید شده است که زبان را در دهان خویش به زنجیر کشید و حبس و

(1) نَهْجُ الْفَصَاحَةِ.

(2) نَهْجُ الْفَصَاحَةِ.

نسیم رحمت، ص: 345

اسیر کنید، که هیچ چیز به زندان و اسارت شایسته تر از زبان نبوده و نیست.

لَا شَيْءَ أَحَقُّ بِالسِّجْنِ مِنَ اللِّسَانِ» «1»

و کسی که به این امر مبادرت کرد و مالك زبان خود باشد عاقبتی خوش و سلامت دارد.

طُوبَى لِمَنْ مَلَكَ لِسَانَهُ» «2»

و کسی که مالک زبان خویش باشد، از حقیقت ایمان و یقین برخوردار است.

لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدُكُمْ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَخْزَنَ لِسَانَهُ» «3»

هیچکس از شما حقیقت ایمان را به کمال برخوردار نیست مگر آنکه زبان خویش را نگاه دارد.

پیامبران پاک

و از موارد و مصادیق دیگر ایمان، ایمان و یقین به عموم پیامبران پاک الهی است، که آنچه می گفته اند نه از سر خود و نه از سر هوا، بلکه از سوی خداوند بوده است، و تنها سخنان او را باز می گفتند.

دولت جاودانه

و کسانی که بر این چهار حقیقت مسلم ایمان داشته باشند مشمول عنایت و رضایت حق بوده و در قیامت نیز بر خوان کرم وی خواهند نشست، و دولتی جاودانه خواهند داشت.

زبان بزرگ

و جماعتی که از چنین ایمان هایی برخوردار نباشند راه به جایی نبرده و تمامی عمر خود را زیان می کنند، و درست مثل تاجری که تمام سرمایه خود را

(1) نهج الفصاحه.

(2) نهج الفصاحه.

(3) نهج الفصاحه.

باخته و رو به سوی خانه شود، ایشان نیز تمامی سرمایه عمر عزیز را باخته و در سایه آن چیزی دریافت نکرده، و راهی خانه گور می شوند.

و در خبر آمده است که وقتی چنین کسانی در گور جای می گیرند خداوند از فرشتگان می خواهد که روی وی از قبله بگردانند و آنگاه به حساب وی رسیدگی نمایند. زیرا سهم بهشت خود را داده، و جهنم ابد را خریدار شده اند.

باری، در روایتی رسیده است که خداوند برای هر کس که پا به عرصه دنیا می نهد سهمی از بهشت قرار داده، اما پاره ای بر اثر گناه آن را از دست داده و جهنم را از آن خود می سازند، همچنانکه دوستانی بسا انبیاء و صالحان و پاکان را از کف داده و فرعون و هامان و نمrod و شیطان را رفیق او ساخته اند.

برادران و خواهران! چه خسارتی از این بالاتر که خداوند انسان را لایق رفاقت با انبیاء قرار دهد، و نیز مکانی همچون بهشت را جایگاه وی سازد، اما بر اساس گناه و معصیت همه را از دست بدهد.

نسیم رحمت، ص: 347

اشارت

دنیا و آخرت، هر کدام، ظاهر و باطنی دارند.

ظاهر و باطن دنیا و آخرت، هرگز مطابق و موافق یکدیگر نیست.

و این حقیقت در قیامت نمایان خواهد شد.

نسیم رحمت، ص: 349

دنیا آخرت

جناب مولانا حکایت می کند که: پادشاهی، دو غلام خریداری کرد؛ یکی چون روز، روشن و تابان و پر فروغ، و زیبا و دلربا و زیرک و شیرین گفتار، و دیگری همچون شب، سیاه و زشت و بد منظر و سیاه دندان. و از آنجا که پادشاه دانا و آگاه بود هر دو را نگاه داشت، ولی غلام زیبا را فرمان داد که به گرمابه رود تا آنچه از گرد و غبار بر چهره دارد زدوده و جمالش آنگونه که هست نمایان گردد، و غلام سیاه را به پیش خود خواند و وی را به گفتگو خواست. و نخست پرسید:

دوست زیبا روی تو که به گرمابه فرستادم چگونه است، خوش سیرت و یا بد سیرت، خائن یا خادم، وفادار یا بی وفاء، راستگو یا دروغزن؟

غلام زشت روی و سیاه دندان پاسخ داد:

گفت پیوسته بُد است او راستگو	راستگوتر کس ندیدستم از او
راستگویی در نهادش خلقتی است	هرچه گوید، من نگوم آن تهی است

پادشاه که خود را شگفت زده و انمود می کرد، گفت: چگونه تو وی را اینگونه وصف می کنی حال آنکه او در وصف تو آنچه ناسزا است و پلیدی است بر زبان رانده و تو را نسبت می دهد؟

گفت او دزد و کژ است و کژ نشین	هیز و نامرد و چنان است و چنین
-------------------------------	-------------------------------

اما غلام سیاه از این نسبت ها هیچ رنجیده نشده و بر گفتار پیشین خویش اصرار ورزیده و دیگر بار در خوش صفاتی وی داد سخن داد و گفت:

کژ ندانم آن نکو اندیش را	متهم دارم وجود خویش را
--------------------------	------------------------

راستی که چقدر شایسته است که آدمی با دیدن و شنیدن پلیدی‌ها و ناروایی‌ها حلم و صبوری و خویشنداری خویش را از کف ندهد.

با تو گویم که چیست غایت حکم
هر که زهرت دهد شکر بخشش

کم مباش از درخت سایه فکن
هر که سنگت زند ثمر بخشش

پادشاه دوباره و مصرانه از غلام خواست که بی‌پرده عیب‌های رفیق را باز گوید.

گفت اکنون عیب‌های او بگو
آنچنانکه گفت او از عیب تو

و غلام سیاه گفت: اصرار بی‌حاصل است، چرا که من از وی خطایی سراغ ندارم. و اگر او در باب من این سخن‌ها را گفته است هیچ گراف گویی نکرده است، بلکه او چون آینه‌ای است شفاف و زلال، از این رو توانسته است ناروایی‌های مرا

نسیم رحمت، ص: 351

بازگوید، و البته من نیز در خویش تجدید نظر خواهم کرد، و آنچه از عیوب پیرامون من بر شمرده است اصلاح نموده، و هرگز خوبی‌ها و محبت‌های وی را از یاد نخواهم برد، و باز هم می‌گویم و از گفته خویش نیز دلشادم که او انسانی باصفا، و نیز با صفاتی نیکوست.

آنچه می‌دانم ز وصف آن ندیم
باورت ناید، چه گویم ای کریم

اساساً، هیچ چیز خوشتر از خوش گمانی نیست، زیرا هم آرامش دل و هم سلامت دین را در پی دارد.

«حُسْنُ الظَّنِّ راحةُ القلبِ وسَلَامَةُ الدينِ» «1»

همچنانکه ناخوشایندترین خصلت و خصیصه آدمی نیز بدگمانی است، که مایه تباه شدن دین است.

«آفَةُ الدين سُوءُ الظَّنِّ» «2»

تا جایی که آمده است:

«لَا دِينَ لِمُسِيءِ الظَّنِّ» «3»

البته، بدگمانی و یا سوء ظن تبعات نامیمونی نیز از خود به جای می‌نهد، از آن جمله اینکه انسان را به بدی و شرور وا می‌دارد؛

«سُوءُ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْأُمُورَ وَيَبْعَثُ عَلَى الشَّرِّ» «4»

و دیگر آنکه مایه درنگ و تاخیر در کارها می‌شود، و توان تصمیم و اراده را از انسان می‌رباید.

(1) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی 3/ 384.

(2) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی 3/ 101.

(3) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی 6/ 358.

(4) بدگمانی، کارها را تباه کرده، و انسان را بر شرور و بدی‌ها بر می‌انگیزد. غرر الحکم و درر الکلم، آمدی 4/ 132.

نسیم رحمت، ص: 352

«مَنْ سَاءَ ظَنُّهُ تَأَمَّلْ» «1»

کسی که بدگمان باشد در کارها درنگ می‌کند.

و دیگر آنکه بدخیالی در پی دارد؛

«مَنْ سَاءَ ظَنُّهُ سَاءَ وَهْمُهُ» «2»

کسی که بدگمان باشد بدخیال نیز خواهد بود.

و دیگر آنکه دوستان خویش را هر يك به گونه‌ای از خود می‌رماند؛

«مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ سُوءُ الظَّنِّ لَمْ يَتْرُكْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلِيلٍ صَلَاحًا» «3»

کسی که بدگمانی بر او غالب شود، صلح و سازشی میان او و دوستان وی بر جای نمی‌ماند.

و دیگر آنکه چنین کسی گاه به کسی بدگمان می‌شود که خیانتی را روا نکرده است، و از دیگر سوی نسبت به کسی که بر وی خیانتی کرده است خوش گمان و خوش بین خواهد شد.

«مَنْ سَاءَ ظَنُّهُ بِمَنْ لَا يَحُوتُ حُسْنَ ظَنُّهُ بِمَا لَا يَكُونُ» «4»

با اینهمه، پادشاه از اصرار خویش دست نکشید و از غلام خواست که به هر صورتی که هست از معایب دوست خود بگوید.

و راستی که چه بد و نامبارکه است که آدمی در پی افشای معایب دیگران باشد، و این خود از زشت‌ترین عیوب و نیز بدترین گناهان و معاصی است.

«تَتَّبِعِ الْعُيُوبَ مِنْ أَقْبَحِ الْعُيُوبِ وَشَرِّ السَّيِّئَاتِ» «5»

و در خبر آمده است که چنین مردمی که در پی درك عیوب و معایب دیگران هستند از خود برانید.

(1) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی 5/ 136.

(2) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی 5/ 117.

(3) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی 5/ 406.

(4) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی 5/ 371.

(5) جستجو و تفحص در عیب‌های دیگران زشت‌ترین عیب‌ها و بدترین گناهان است. غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، 318/3.

نسیم رحمت، ص: 353

«لِيَكُنْ ابْغَضُ النَّاسِ إِلَيْكَ وَابْعَدُهُمْ مِنْكَ اَطْلُبْهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ» «1»

باید مبعوض‌ترین مردم نزد تو و دورترین آنها از تو کسی باشد که بیشتر از دیگران در جستجوی عیب‌های مردم است.

باری، این بار نیز اصرار پادشاه راه به جایی نبرد، جز آنکه غلام صمیمانه‌تر و صادقانه‌تر از یار خویش یاد کرد:

گفت ای شه من بگویم عیب‌هاش گرچه او هست مرا خوش خواجه تاش

عیب او مهر و وفا و مردمی عیب او صدق و ذکاء و همدمی

کمترین عیبش جوانمردی و داد آن جوانمردی که جان را هم بداد

عیب دیگر آنکه خود بین نیست او هست او در هستی خود عیب جو

عیب گوی و عیب‌جوی خود بُد است به همه نیکو و با خود بد بُده است

باری، آن غلام سیاه و پریشان احوال اینگونه با حسن ظن خویش از همراه و رفیق خود یاد نمود.

آمده است که اگر کسی به شما خوش بینانه نظر داشت، کاری کنید که خوش بینی وی از دست نشود، پس اگر آنگونه نبوده‌اید از آن پس همان باشید که او می‌اندیشیده است.

«مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدَّقْ ظَنَّهُ» «2»

کسی که به تو گمان خیر داشت، گمانش را راست گردان.

(1) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 5/ 50.

(2) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی 5/ 219.

نسیم رحمت، ص: 354

و در همین میان آن غلام زیباروی در جامه‌ای پاك و زربفت و زیبا به پیشگاه پادشاه درآمد.

زنگارهاست در دل آلودگان دهر هر پاك جامه را نتوان گفت پارساست «1»

و پادشاه او را به کنار خود خواست و غلام سیاه روی را نیز به دنبال کاری فرستاد، و آنگاه رو به غلام کرده و گفت: بسی خوش‌رو و خوش‌صفاتی، و نیز لایق تکریم و احترام، اما اگر آنهمه عیب و نقص که دوست تو در تو دیده و از آنها یاد می‌کرد با خود نداشتی به جهانی می‌ارزیدی، و لایق‌تر و سزاوارتر از آن بودی که هستی.

ای دریغاگر نبودی در تو، آن که همی‌گوید برای تو فلان

شاد گشتی هر که رویت دیدئی دیدنت ملك جهان ارزیدئی

غلام دست به دندان گزیده و گفت: ای شاه! آن دوست زشت‌روی و سیاه دندان چه گفته که از قدر و منزلت من در پیشگاه شما کاسته است؟

پادشاه گفت: او از تو بسیار گفته است، از جمله اینکه تو را رفیقی ناموافق می‌دانست، و می‌گفت: آنچه در ظاهر می‌نمایی در حقیقت عکس آن هستی، یعنی اگر به ظاهر درمان می‌نمایی به واقع و در پنهان دردی جانسوز و جانکاه به شمار می‌آیی.

گفت اول وصف دو رُئیت کرد کاشکارا تو دواپی، خُفیه درد

و در همینجا، غلام خشمگین شده و هر چه از ناسزا می‌دانست نثار یار

(1) پروین اعتصامی.

نسیم رحمت، ص: 355

غایب کرد:

کف برآورد آن غلام و سرخ گشت تا که موج همجوار از حد گذشت

و شاه نیز به خروش آمد و با نھیب و پرنخاش غلام را گفت: خاموش باش که با وجود زیبایی و ظرافتی که با خود داری اما جان تو بسی گندیده است و هزار آفت حسد و کژی و بی‌صفاتی در تو موج می‌زند، حال آنکه غلام زشت‌روی اگر چه گندیده دهان است اما در صفات آدمیت از تو بسی برتر و شایسته‌تر و دلپذیرتر می‌نماید.

باری، اگر او گندیده دهان است تو گندیده جانی «1».

چون دمامد کرد همجوش چون جرس دست بر لب زد شهنشاهش که بس

گفت دانستم ترا از وی، بدان از تو جان گنده است و ز یارت دهان

دنیا و آخرت

در این که ظاهر اشیاء و اشخاص گاه به گونه‌ای است و واقعیت و حقیقت امر به گونه‌ای دیگر، خود حقیقتی است که جناب مولانا در مواردی چند در قالب تمثیل و حکایت به زیبایی تمام روایت می‌کند.

تمثیلات و حکایات چه از جناب مولانا و چه از هر حکیم بی نام نشان دیگر می توانند آئینه وار حقایقی را انعکاس دهند، همچنانکه همین حکایت غلامان پادشاه یادآور حقیقت دنیا و آخرت می باشد. زیرا که دنیا و آخرت نیز همچون دو غلام، کمر به خدمت آدمیان بسته اند. همچنانکه این دو غلام نیز یکی

(1) اصمعی گوید: در بصره پیرمردی را دیدم که شمایل زیبایی داشت و بر او بود لباسهای فاخر، خواستم عقل او را بسنجم، پس به او سلام کردم و گفتم: «ما گنیۀ سیّدنا»، کنیه آقای ما چیست؟ گفت: ابو عبدالله الرحمان الرحیم مالک یوم الدین، پس خندیدم و دانستم که عقل او کم است.

نسیم رحمت، ص: 356

به ظاهر زیبا، فریبا، جذاب و بلند آوازه است، و دیگری نیز برای اهل ظاهر، ظاهری خوفناک و هول انگیز و زشت و کریه و قابل انکار دارد، ولی هیچیک از این دو غلام، ظاهری موافق با باطن خود ندارد.

آن غلامی که ظاهری زیبا و خوش منظر دارد دنیا است، ولی همین دنیا در درون خود فنا و زوال و نابودی را با خود دارد، و هرگز نپاییده و نمی ماند، همچنانکه برای دیگران نمانده و نپاییده است.

وین عالم پر فتنه و پرشور بین

ای دیده اگر کور نه ای گور بین

روهایِ چو مه در دهن مور بین «1»

شاهان و سران و سروران زیر گلند

اساساً، اگر پای نیستی، نابودی و مرگ در میان نبود، هیچکس آنچه اکنون به چنگ دارد، در دست نداشت.

سفیران چندین پادشاه در حضور انوشیروان بودند، و انوشیروان خواست شأن و منزلت بوذرجمهر و میزان دانش و فضیلت ایشان را بر آنان نیز آفتابی و نمایان سازد، از این رو از وی پرسشی نموده و گفت: جناب بوذرجمهر، در نگاه شما آنچه در این دنیا با فضیلت تر از هر چیز دیگر است، چیست؟ و بوذرجمهر بی درنگ گفت: سه چیز، یکی زن، و آن دیگری مرگ، و سومی نیز احتیاج.

پرسید: چرا؟ به پاسخ گفت: اگر زن نبود پادشاهی همچون تو کجا پدید می‌آمد؟ و اگر مرگ نبود این دولت و ملک چگونه از پدر به تو می‌رسید؟ و اگر احتیاج نبود حکیمی چون من کجا کمر به خدمت تو می‌بست؟

بنابراین؛ آنچه موجب دست به دست شدن دولت و اقبال دنیا می‌شود همین فناء و زوال و مرگ است. و به دیگر سخن محکمترین برهان بر ناپایداری و ناماندگاری دنیا همین چیزهایی است که در دسترس و اختیار ماست.

(1) خیام.

نسیم رحمت، ص: 357

باری، هیچ چیز نمی‌ماند و اگر بماند برای ما ماندنی نیست، همچنانکه خود ما ماندگار نبوده، و یکی از پس دیگری رهسپار به سوی جهان دیگر می‌شویم.

این پنج روز مهلت ایام آدمی	بر خاک دیگران به تکبر چرا رود
ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری	شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود
دامن کشان که می‌رود امروز بر زمین	فردا غبار کالبدش بر هوا می‌رود
خاکت در استخوان رود ای نفس شوخ چشم	مانند سرمه دان که در آن توتیا رود»1«

و ارشاد اولیاء دین نیز همواره همین بوده است که در پس پرده زیبای زندگی و حیات، حقیقتی به نام مرگ و مُردگی نهفته و نهان است، که هیچکس نیز از آن استثناء نشده و مستثنی نخواهد بود.

«الْمَوْتُ يَأْتِي عَلَى كُلِّ حَيٍّ» «2»

مرگ بر هر موجود زنده‌ای در آید.

و تو گویی که مرگ همچون سایه‌ای است که پیوسته ملازم و همپا و همراه آدمی است.

«الْمَوْتُ الزُّمُّ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ وَأَمَلَكُ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» «3»

مرگ از سایه شما به شما نزدیکتر، و از خودتان به شما فرمانروا تر است.

و البته بسیار غافلانه است که کسی از این همسایه نزدیکتر از سایه بی خبر بوده، و مستانه روزهای زندگی را به شب کشاند.

(1) سعدی.

(2) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 1/ 290.

(3) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، 2/ 91.

نسیم رحمت، ص: 358

راستی، وقتی که مرگ از ما غافل نیست چرا ما از آن باشیم.

و ما که نسبت به هیچ چیز غافل نیستیم، چرا از مرگ در غفلت به سر ببریم.

آیا گمان داریم که می توانیم با آن کنار آییم؟!

یا گمان داریم که بر آن فاتح و پیروز می شویم؟!

اگر پیروزی بر مرگ برای آدمیان میسر و میسر بود هیچیک از سرکشان گذشته عالم، چهره در نقاب خاک نداشتند.

راستی کجایند سرکشان و فرزندان سرکش ایشان؟!

«إِنَّ الْجَبَابِرَةَ وَابْنَاءَ الْجَبَابِرَةِ» «1»

کجایند آنها که گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر و جمعیتش از ما بزرگتر و افزونتر است؟

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً وَأَعْظَمَ جَمْعًا» «2»

کجایند آنها که لشکرها را منهزم و فراری ساختند و به هر سو روانه می شدند هزاران سوار و نیرو به همراهی ایشان رهسپار می شد!

«إِنَّ الَّذِينَ هَزَمُوا الْجُيُوشَ وَسَارُوا بِالْأَلُوفِ» «3»

کجایند آنها که کوشا بوده، و آماده و مهیا ساخته، و در تلاش و کوشش هیچ کوتاهی نکردند؟

«إِنَّ مَنْ سَعَى وَاجْتَهَدَ وَاعْدَّ وَاحْتَشَدَ» «4»

و کجایند آنان که بنا نموده و محکم کردند، و فرش نموده و گسترده، و گرد آورده و آماده ساختند؟

«إِنَّ مَنْ بَنَى وَشَيَّدَ وَفَرَشَ وَمَهَّدَ وَجَمَعَ وَعَدَّدَ» «5»

(1) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 2/ 351.

(2) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 2/ 356.

(3) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 2/ 358.

(4) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 2/ 358.

(5) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 2/ 359.

نسیم رحمت، ص: 359

کجایند آنانکه اندوخته کرده و حساب کردند، و مال بر روی مال انباشته و دارایی شان بسیار شد؟

«إِنَّ مَنْ ادَّخَرَ وَاعْتَقَدَ وَجَمَعَ الْمَالَ عَلَى الْمَالِ فَأَكْثَرَ» «1»

کجایند آنانکه انباشته و زیاد کردند، و ذخیره نموده و به حساب در آوردند، و به پندار خویش برای فرزندان خود عاقبت اندیشی کردند؟

«إِنَّ مَنْ جَمَعَ فَأُكْتِرَ وَاحْتَفَبَ وَاعْتَقَدَ وَنَظَرَ بَزْعِمِهِ لِلْوَلَدِ» «2»

کجایند آنان که عمرشان از شما درازتر و آثارشان از شما بزرگتر بود؟

«إِنَّ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ أَطُولَ أَعْمَاراً وَأَعْظَمَ آثَاراً» «3»

کجایند آنانکه مالک دورترین نقاط دنیا شدند؟

«إِنَّ الَّذِينَ مَلَكَوا مِنَ الدُّنْيَا أَقْاصِيَهَا» «4»

کجایند آنها که به نهایت و منتهای همت‌های خود در دنیا رسیدند؟

«إِنَّ الَّذِينَ بَلَغُوا مِنَ الدُّنْيَا أَقْاصِيَ الْهَمَمِ» «5»

باطنی دلپذیر

اما غلام دیگر که آخرت نام دارد اگر چه به ظاهر برای بسیاری ناخوشایند، و نامیمون و نامبارک است اما باطنی زیبا و دلپذیر و مقبول و خوشایند دارد.

از شمار زیبایی‌هایی که در درون و حقیقت آخرت نهان و نهفته است همانا رحمت ویژه و خاص و استثنایی خداوند است که با رحمت دنیایی وی بسیار متفاوت و متمایز می‌باشد، و از همین رو همه گیر و همگانی نبوده و نیست.

یعنی درست بر خلاف رحمت دنیایی خداوند است که همگان را سهم داشت و هیچکس را بی نصیب نمی‌نماید.

(1) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 2/ 359.

(2) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 2/ 359.

(3) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 2/ 360.

(4) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 2/ 361.

(5) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 2/ 361.

نسیم رحمت، ص: 360

و کسانی که گمان می‌برند رحمت خداوند در آخرت نیز مشمول همگان خواهد بود یا غافلند و یا همچون جناب شیخ بهاء الدین عاملی مزاح می‌کنند که می‌گویند:

کارش همه جرم و کار حق لطف و عطاست

تا منزل آدمی سرای دنیاست

سالی که نکوست از بهارش پیداست

خوش باش که آن سرا چنین خواهد بود

اساساً، دنیا بهار آخرت نیست، تا از نیکویی آن پی به نیکویی آخرت ببریم.

اگر اینگونه باشد دعوت انبیاء، تمامی، بی حاصل است.

باری؛ از اینکه ایشان دعوت نمودند معلوم می‌شود که آخرت سفر نیست بلکه سفره است، و هر کس در اینجا پذیرای دعوت شود، در آنجا نیز تهیه و تدارک وی را خواهند دید. وگرنه اگر سفره‌ای بود گشوده و برای همگان، چه جای دعوت و هدایت خواهد بود.

بنابراین، حکایت دنیا و آخرت را حکایتی دیگر بدانید و رحمت آخرت را با رحمت دنیا یکی ندانید، وگرنه با این قیاس باطن به نتیجه‌ای باطل می‌رسید و آن اینکه دل را به رحمت حق دلخوش ساخته و تن به هر آلودگی می‌سپارید.

و این دلخوشی همانست که در قرآن کریم با صراحت تمام تحت عنوان «الامن من مکر الله» یاد شده و از آن نیز منع شده است.

«مکر» در اینجا به معنای عذاب است و هیچکس نبایست خود را از عذاب الهی معاف و آزاد و رهیده بداند.

وجود مبارك امام علی بن ابیطالب علیه السلام به فرزند گرانمایه خویش حضرت حسن بن علی علیه السلام فرمود: فرزندم! هیچکس حتی خوبان عالم را در امان از عذاب الهی بدان، زیرا ای بسا پایان کار، کاری کنند که مستوجب آتش باشند.

نسیم رحمت، ص: 361

کس را وقوف نیست که پایان کار چیست «1»

و نیز فرمود: از بدترین مردم عالم نیز نومید نباش، ای بسا در عاقبت از عقوبت الهی رهیده و رها شوند.

حکم مستوری و مستی همه بر عاقبت است «2»

از این رو، می بینید کسی همانند «حر» که در آغاز، راه را بر امام بست و آنهمه فجایع به بار آورد عاقبت سر به دامن امام داشت و زندگی و حیات را وداع گفت، ولی کسی همچون ضحاک مشرقی که از مکه با امام بودو تا ساعتی پیش از شهادت امام نیز شمشیر بر سپاه خصم فرود می آورد، یکباره به محضر امام رسید و گفت: برای زن و فرزندانم دلتنگ شده و اجازه می خواهم بازگردم، و امام نیز اجازه داده، و بدینسان آتش ابدی را خریدار می شود.

بنابراین، هیچس از خوبان امیدوار نباشند، و نه از بدان کسی نومید، زیرا ملاک، عاقبت امور است.

«مَلَاكُ الْأُمُورِ حُسْنُ الْخَوَاتِمِ» «3»

حال که ملاک خوبی و پاکی و سلم، پایان کار و عاقبت است، پس خردمند کسی است که چشم از احوال کنونی برگیرد و تنها نگران آتیه و آینده خویش باشد.

«اعْقَلُ النَّاسِ انْظَرُوهُمْ فِي الْعَوَاقِبِ» «4»

و کسی که چشم آخرین و عاقبت اندیش داشته باشد از دام هلاکت ها ایمنی و نجات می یابد.

بِالنَّظَرِ فِي الْعَوَاقِبِ تُؤْمِنُ الْمَعَاطِبِ» «5»

(1) حافظ.

(2) حافظ.

(3) ملاک و معیار کارها، خوبی سرانجام است. غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 6 / 119.

(4) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 2/ 484.

(5) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، 3/ 239.

نسیم رحمت، ص: 362

باری، با نگرش و دقت در سرانجام امور است که آدمی از هلاکت‌ها ایمنی یافته و می‌رهد؛ و نیز از پیش‌آمدهای ناگوار به سلامت می‌ماند، و نه در جایگاه‌های سقوط فرو می‌غلطد.

زیانکاران

بنابراین، اگر کسی عاقبت اندیش باشد هرگز خود را مامون از مکر و عذاب الهی نمی‌داند.

اما اگر پای پایان نگری و عاقبت اندیشی در میان نباشد آدمی خود را ایمن دانسته و گام به هر وادی خطا و خلاف می‌نهد، و از این رو زیان کرده و زیانکار می‌شود، و بر همین اساس است که قرآن کریم فرمود: جز خاسرین و زیانکاران خود را ایمن نمی‌دانند.

«قَالَ يَأْمُنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» «1»

راستی کجا می‌توان خود را ایمن دانست حال آنکه کسی همچون امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: خدای من! اگر عمرم به درازای دنیا باشد، و حتی لقمه‌ای از غذای دلخواهن نصیب من نشود، بلکه تلخ‌ترین، شورترین و بی‌مزه‌ترین غذاهای روی زمین روزی من بوده، و حتی نوشیدنی‌های من آب آلوده به خاکستر سوخته باشد، و از سوئی آنچنان اشک بیارم که چشمانم آب شده و از گونه‌های صورتم فرو ریزد، و آنقدر زبان به ذکر تو بگشایم که از گفتن ناتوان شده و لال شوم، با اینهمه، جبران يك گناه از گناهان دوران عمرم نخواهد شد.

حال نبای از خود بپرسیم که اگر این جریمه‌های طاقت‌سوز، جبران يك گناه را نمی‌توانند، پس جبران کار ما چه خواهد بود که روزانه گناه بر گناه، و معصیت بر معصیت انباشته می‌کنیم؟!

آیا سرانجام ما همان نیست که امام المقتدین علیه السلام فرمود:

نسیم رحمت، ص: 363

«الَا وَانَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسُ حُمِلَ عَلَيْهَا اَهْلُهَا وَخُلِعَتْ لِحْمُهَا فَأَوْرَدَتْهُمْ النَّارَ» «1»

آگاه باشید که خطاها و گناهان همچون مرکب‌های سرکشی هستند که گناهکاران را بر خود سوار کرده و لجام‌هاشان را گسیخته و همچنان بروند تا آنها را به دوزخ در آورند.

البته، گناه آسیب و تبعات فراوانی در پی دارد، کمترین آن این است که طاعات انسان را محو و تباه می‌سازد.

«آفَةُ الطَّاعَةِ الْعِصْيَانُ» «2»

و از سویی وقتی که طاعات کم و کمرنگ شوند، معصیت‌ها و نافرمانی‌های حق دامنه یافته و بسی بسیار می‌شوند.

«اِذَا قَلَّتِ الطَّاعَاتُ كَثُرَتِ السَّيِّئَاتُ» «3»

و سیئات و گناهان نیز جز شقاوت و هلاکت و بدبختی چیزی دیگر در پی ندارند.

«بِالْمَعْصِيَةِ تَكُونُ الشُّقَاءُ» «4»

و تو گویی؛ معصیت و گناه قلاده‌ای است که بر گردان آدمی آویخته می‌شود، و خواسته یا ناخواسته وی را به سوی انواع بلیات و انحاء رنج‌ها می‌کشاند، پس، چه بد قلاده و افساری است.

«بِئْسَ الْقَلَادَةُ قَلَادَةُ الْاِثَامِ» «5»

نتیجه آنکه حاصل معاصی و دستاورد آن عین نابودی و از دست شدن است.

(1) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، 334 / 2.

(2) آفت طاعت و بندگی حق تعالی، معصیت و نافرمانی است. غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، 98 / 3.

(3) هنگامی که فرمانبرداری و اطاعت اندک شود گناهان بسیار گردد. غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، 13 / 3.

(4) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، 3/ 215.

(5) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، 3/ 252.

نسیم رحمت، ص: 364

«حَاصِلُ الْمَعَاصِي التَّلَفُ» «1»

توصیه شیطان

اساساً گناه فرمان و توصیه و خواست شیطان است، و کسی که فرمانبردار شیطان باشد در حقیقت او را به ولایت و سرپرستی خود خواسته است. و این، چه زیان و خسارت آشکاری است که آدمی خدا را کنار زده و شیطان را برگزیند.

«وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا» «2»

در مکه، کسی به نام عقبه، پیامبر را به همراه جمعی دعوت نمود، و پیامبر نیز اجابت کرد، وقت نهار شد و سفره را گشودند، اما پیامبر بر سفره ننشست، عقبه پرسید: چرا؟ فرمود: شما بت پرست بوده و من بر سفره بت پرستان نمی نشینم.

و این خود يك پیامب است برای آنان که پیامبر را الگوی مرام و منش خود می دانند.

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» «3»

نود و نه درصد مجالس عقد و عروسی که در این روزگار ما برگزار می شود آلوده به انواع محرمات الهی است، پس نباید شرکت نمود.

پاره ای می گویند: اگر شرکت نکنیم آبرویمان خواهد رفت!

بر فرض که چنین باشد آیا پیش مردم آبرو باید داشت، اما پیش خدا نه؟!

آیا از اقوام و بستگان و خویشان و نزدیکان خویش خجالت کشیده و حکم خدا را پایمال می کنید؟ زهی خسارت!

عقبه گفت برای من بسیار دشوار و سنگین است که شما در خانه ما باشید و سفره نیز گشاده باشد، اما شما در کنار آن نباشید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این دشوار را می‌توان آسان نمود، به شرط آنکه تسلیم خدا شده و اسلام آوری. و عقبه نیز پذیرفت. و مسلمان شد. و مسلمان شدن وی به

(1) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، 3/ 407.

(2) نساء/ 119.

(3) احزاب/ 21.

نسیم رحمت، ص: 365

گوش بت پرستان مکه رسید. از این رو همینکه وارد برزن و بازار شد هیچیک از دوستان قدیم او را تحویل نگرفتند و با پرخاش می‌پرسیدند: چرا تسلیم پیامبر شده و دین او را دین خود ساخته است؟!

عقبه که اوضاع را چنین دید گفت: از من دست نکشید. من دوست می‌خواهم. و آشنا، و رفت و آمد. گفتند: اگر دلت با ماست پس دست از او بردار.

و پذیرفت زیرا دید با پیامبر بودن تنهایی، غربت، سرزنش و ملامت در پی دارد.

ولی دوستان نپذیرفتند و گفتند: شرط دیگر نیز در میان است و آن اینکه باید در گوشه‌ای از مسجد الحرام ایستاده و به محض ورود پیامبر بر صورت وی آب دهان ریخته و اهانت کنی!

و همین کار نیز کرد.

و این سرانجام کسی است که شیطان را بر خدا برگزیده و او را ولی خود بخواند.

و در همین میان خداوند به تسلای پیامبر آمده و این آیه را فرود آورد:

«وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» «1»

یعنی، روزی که روزگار قیامت است، عقبه که با این کار بر خود ستم کرد، از شدت حسرت دست را به دهان می‌گزد و افسوس می‌خورد که ای کاش با تو این رفتار نمی‌کرد و از همنشینی با تو سرپاز نمی‌زد.

«وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا* يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا» «2»

و نیز حسرت می‌خورد که ای کاش با دوستان بت‌پرست خویش رفاقت نمی‌نمودم، زیرا آنها بودند که پس از التفات به دین و اسلام آوردن مانع راهم شده و همچون شیطان گمراه نمودند، شیطانی که مایه خواری و رسوائی آدمی است.

البته، شیطان کار را چنان تمهید و زمینه را آنگونه فراهم و هموار می‌دارد که

(1) فرقان/ 27.

(2) فرقان/ 28، 29.

نسیم رحمت، ص: 366

آدمی گمان رسوائی نیز نمی‌برد، زیرا او همیشه از کم شروع کرده اما هرگز به کم اکتفا نمی‌کند.

ابو هاشم جعفری از راویان بسیار بزرگوار است، و عمر خویش را با سه امام عظیم‌القدر همچون امام رضا، و امام جواد، و امام هادی علیهم السلام سپری کرد، و چه خوب بهره گرفت.

وی می‌گوید: روزی به حضور امام رضا علیه السلام باریافتم، و سلام کردم، ولی پاسخ امام سرد بود، و مایه تأثر و تاسف من شد، و پیوسته با خود می‌گفتم: برخورد امام چرا اینگونه است؟! تا اینکه به تنگ آمده و پرسیدم: جانم فدای شما خطایم چیست، و کجاست؟ اصلاحش می‌کنم. امام علیه السلام فرمود: سه روز پیش دختری به تو موهبت شد اما نامی بر آن نهادی که جزء نام‌های ما نیست.

باری؛ کار شیطان همین است که امروز از اسم شروع می‌کند، ولی به همینجا ختم نمی‌شود بلکه فردا عکس، و روز دیگر سکس و روز دیگر رابطه و سرانجام رسوائی در پیشگاه خداوند.

عزیزان! اگر این رسوائی را نمی‌خواهید پس خدا را و کتاب خدا را به شیطان و آنچه خواسته اوست نفروشید، که سودی در پی ندارد.

بار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد آنکه یوسف به زر ناسره بفروخت بود¹

و کسانی که دست به چنین معامله‌ای می‌زنند چه سرنوشت شومی دارند؛

«الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا»

کسانی که بیایند قرآن و نبوت انبیاء و امامت امامان، و حلال و حرام دین مرا با دنیای بسیار کم و نازل معامله کنند تا در چند روز دنیا بدن ایشان در خوشی و راحت باشد به انتظار چندین بلا و محنت سنگین باشند نخست اینکه:

«أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ»

(1) حافظ.

نسیم رحمت، ص: 367

وقتی که سر از خاک گور بر می‌دارند از بهشت و نعمت و نیز از دیدار اولیای من، ذره‌ای، نصیب ایشان نخواهد شد.

راستی در چنین بازاری وقتی که چنین سرمایه‌هایی در چنگ نباشد کار انسان به کجا می‌کشد؟

عزیزان! روزگار سختی در پیش است کمی مواظب و محتاط زندگی کنید.

آن روز روزی است که پیامبران نیز مورد محاکمه و بازخواست الهی قرار می‌گیرند ما که جای خود داریم.

«وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ»

امام رحمه الله که در وصیتنامه خود نوشت: با دلی آرام و قلبی مطمئن و ضمیری شاد به فضل و رحمت خداوند به سوی جایگاه ابدی رهسپار می‌شوم، چند دقیقه‌ای پیش از مرگ خانواده خود را می‌خواهد و می‌گوید: همینقد بدانید که این سفر بسیار سخت است.

آری، او که هشتاد و هشت سال کمر به خدمت خدا بست در لحظه‌های آخر نگران بود، که کار به کجا خواهد کشید.

آیا با این حساب می‌شود راحت زندگی کرد آنهم به این امید که خداوند کریم است؟!!

آری، کریم هست اما نه برای هر کس.

دیگر اینکه:

«وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ»

اینان در قیامت خداوند را صدا می‌کنند اما پاسخی نمی‌شنوند.

و سوم آنکه:

«وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ»

حتی بر ایشان نگاه نیز نخواهد کرد.

و راستی چرا اینگونه برخورد نکند، و اینگونه سخت نگیرد، هیچ می‌داند برای برپایی این دین تا کجا هزینه کرده است؟

نسیم رحمت، ص: 368

مگر به خاطر همین دین نبود که سرهای پیامبران را ناجوانمردانه بریدند؟

مگر کنار همین دین نبود که عزیزترین یاران خداوند را قطعه قطعه ساختند؟

آیا کربلا برای خداوند کم خرج برداشته است؟!!

حال، با اینهمه، در قیامت، به مجرمان دست میریزد هم بگوید؟!!

«وَلَا يُرْكَبُهُمْ»

و از عذاب نیز تبرئه نخواهند شد.

«وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»¹

و عذابى دردناك در انتظار ايشان است.

(1) آل عمران/ 77.